

باسمه تعالی

جزوه اخلاق

un.nahad.ir

برگرفته شده از تالیفات آیت الله مکارم شیرازی

سایت www.makaremshirazi.org

دانشجویان عزیز با توجه به این که این جزوه به صورت گسترده دربر دارنده ی

اسماء و آیات متبرکه که ی اللہی

می باشد، اکیداً توصیه می شود حرمت موارد لازم، نگه داشته باشد.

باتشکر از توجه شما

مرتضی حجازیان

▲ ۱۲ گامهای عملی به سوی تهذیب اخلاقی

در این فصل به سراغ اموری می‌رویم که زمینه را برای پرورش «فضائل اخلاقی» فراهم می‌سازد و گام به گام انسان را به خدا نزدیکتر می‌سازد، و این بحث اهمیت فوق العاده‌ای در علم اخلاق دارد و از امور زیادی بحث می‌کند:

▲ گام اول: توبه

بسیاری از علمای اخلاق نخستین گام برای تهذیب اخلاق و سیر الی الله را «توبه» شمرده‌اند، توبه‌ای که صفحه قلب را از آلودگیها پاک کند و تیرگیها را مبتدل به روشنایی سازد و پشت انسان را از بار سنگین گناه سبک کند، تا براحتمی بتواند طریق به سوی خدا را بییماید.

مرحوم «فیض کاشانی» در آغاز جلد هفتم «المحجّه البیضاء» که در واقع آغاز گر بحثهای اخلاقی است چنین می‌گوید:

«توبه از گناه و بازگشت به سوی ستار العیوب و علام الغیوب آغاز راه سالکین و سرمایه پیروزمندان و نخستین گام مریدان و کلید علاقه مندان و مطلع برگزیدگان و برگزیده مقربان است!»

سپس اشاره به این حقیقت می‌کند که غالباً انسانها گرفتار لغزشهایی می‌شوند و با اشاره به لغزش آدم (که در واقع ترک اولی بود نه گناه) می‌گوید: چه اشکالی دارد که همه فرزندان آدم به هنگام ارتکاب خطاها به او اقتدا کنند، چرا که خیر محض، کار فرشتگان است، و آمادگی برای شرّ بدون جبران، خوی شیاطین است، و بازگشت به خیر بعد از شرّ، طبیعت آدمیان است؛ آن کس که به هنگام ارتکاب گناه و انجام شرّ به خیر باز گردد، حقیقتاً انسان است!

در واقع توبه اساس دین را تشکیل می‌دهد، چرا که دین و مذهب انسان را به جدا شدن از بدیها و بازگشت به خیرات دعوت می‌کند؛ و با توجه به این حقیقت، لازم است توبه در صدر مباحث مربوط به اعمال و صفات نجاتبخش قرار گیرد. (۱)

به تعبیر دیگر، بسیار می‌شود که از انسان - مخصوصاً در آغاز تربیت و سیر و سلوک الی الله لغزشهایی سر می‌زند، اگر درهای بازگشت به روی او بسته شود بکلی مایوس می‌گردد و برای همیشه از بیمودن این راه باز می‌ماند؛ به همین دلیل، در مکتب تربیتی اسلام، «توبه» به عنوان یک اصل مهم مطرح است و از تمام آلودگان به گناه دعوت می‌کند که برای اصلاح خویش و جبران گذشته از این باب رحمت الهی وارد شوند.

این حقیقت در سخنان امام علی بن الحسین (علیه السلام) در مناجات تأئین با زیباترین صورتی بیان شده، «الهی أنت الّذی فتنحت لی عیبک بآباً الی غفوک سمیئته التّوبه فقلتُ توبوا الی الله توبه نوحاً، فما عذرت من اغفل دخول الباب بعد فتحه؛ معبود من! تو کسی هستی که به روی بندگانت دری به سوی عفو تو گشوده‌ای و نامش را توبه نهاده‌ای، و فرموده‌ای باز گردید به سوی خدا و توبه کنید، توبه خالص! حال که این در رحمت باز است، عذر کسانی که از آن غافل شوند چیست؟» (۲)

جالب این که خداوند علاقه فوق العاده‌ای به توبه‌بندگان دارد، چرا که آغاز تمام خوشبختیهای انسان است. در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: «إنّ الله تعالی أشدّ فرحاً بتوبه عبده من رجل أضلّ راحلته و زاده فی لیلته ظلماً فوجدها؛ خداوند از توبه بنده اش بسیار شاد می‌شود، بیش از کسی که مرکب و توشه خود را در بیابان (خطرناکی) در یک شب تاریک گم کرده و سپس آن را بیابد.» (۳)

این تعبیر که با کنایات و لطف خاصی آمیخته است، نشان می‌دهد که در واقع توبه، هم مرکب است و هم توشه راه، تا انسان وادی ظلمانی عصیان را پشت سر بگذارد و به سر منزل نور و رحمت و صفات والای انسانیت برسد.

▲ ۱ - حقیقت توبه

«توبه» در اصل به معنی بازگشت از گناه است (این در صورتی است که به شخص گنهکاری نسبت داده شود) ولی در قرآن و روایات اسلامی بارها به خدا نسبت داده شده است در این صورت به معنی بازگشت به رحمت است، همان رحمتی که به خاطر ارتکاب گناه از گنهکار سلب شده بود، پس از بازگشت او به خط عبادت و بندگی خدا، رحمت الهی به او باز می‌گردد و به همین دلیل یکی از نامهای خدا، «توّاب» (یعنی بسیار بازگشت کننده به رحمت یا بسیار توبه پذیر) است.

در واقع واژه «توبه» مشترک لفظی یا معنوی است میان «خدا» و «بندگان» (ولی هنگامی که به بنده نسبت داده شود با کلمه «الی» متعدّی می‌شود و هنگامی که به خدا نسبت داده شود با کلمه «علی») (۱)

در «المحجّه البیضاء» درباره حقیقت توبه چنین آمده است که توبه سه رکن دارد، نخست «علم» و دوم «حال» و سوم «فعل» که هر کدام علت دیگری محسوب می‌شود.

منظور از «علم» شناخت اهمیت ضرر و زیانهای گناهان است، و این که حجاب میان بندگان و ذات پاک محبوب واقعی می‌شود. هنگامی که انسان این معنی را بخوبی درک کند، قلب او به خاطر از دست دادن محبوب ناراحت می‌شود و چون می‌داند عمل او سبب این امر شده، نادم و پشیمان می‌گردد؛ و این ندامت سبب ایجاد اراده و تصمیم نسبت به گذشته و حال و آینده می‌شود.

در زمان حال آن عمل را ترک می‌گوید، و نسبت به آینده تصمیم بر ترک گناهی که سبب از دست دادن محبوب می‌گردد می‌گیرد، و نسبت به گذشته درصدد جبران بر می‌آید.

در واقع نور علم و یقین سبب آن حالت قلبی می‌شود که سرچشمه ندامت است، و آن ندامت سبب موضعگیریهای سه گانه نسبت به گذشته و حال و آینده می‌گردد. (۲)

این همان چیزی است که بعضی از آن به عنوان انقلاب روحی تعبیر کرده‌اند، و می‌گویند توبه نوعی انقلاب در روح و جان آدمی است که او را وادار به تجدید نظر در برنامه های خود می‌کند.

▲ ۲ - وجوب توبه

تمام علمای اسلام در وجوب توبه اتفاق نظر دارند، و در متن آیات قرآن مجید کراراً به آن امر شده است؛ در آیه ۸ سوره تحریم می خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید به سوی خدا باز گردید توبه کنید، توبه ای خالص و بی شائبه، امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببخشد و شما را در باغهایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است داخل کند.»

همه انبیای الهی هنگامی که برای هدایت امتهای منحرف مأموریت می یافتند، یکی از نخستین گامهایشان دعوت به توبه بود؛ چرا که بدون توبه و شستن لوح دل از نقش گناه، جایی برای نقش توحید و فضائل نیست.

پیغمبر بزرگ خداوند هود (علیه السلام) از نخستین سخنانش این بود: «وَأَيُّ قَوْمٍ اسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ؛ ای قوم من از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او باز گردید و توبه نمایید!» (سوره هود، آیه ۵۲)

پیامبر بزرگ دیگر صالح (علیه السلام) نیز همین سخن را پایه کار خود قرار می دهد و می گوید: «فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ؛ از او طلب آمرزش کنید و به سوی او باز گردید و توبه کنید!» (سوره هود، آیه ۶۱)

حضرت شعیب (علیه السلام) نیز با همین منطق به دعوت قومی پرداخت، و گفت: «وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ؛ از پروردگار خود آمرزش بطلبید و به سوی او باز گردید و توبه کنید که پروردگارم مهربان و دوستدار (توبه کاران) است!» (سوره هود، آیه ۹۰)

در روایات اسلامی نیز بر مسأله وجوب فوری توبه تأکید شده است، از جمله:

۱ - در وصیت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به فرزندش امام مجتبی (علیه السلام) می خوانیم:

«وَإِن قَارَفْتَ سَيِّئَةً فَعَجَّلْ مَخَوَهَا بِالتَّوْبَةِ؛ اگر مرتکب گناهی شدی، آن را به وسیله توبه هرچه زودتر محو کن!» (۱)

البته با توجه به این که امام مرتکب گناهی نمی شود، منظور در اینجا تشویق دیگران به توبه است.

۲ - در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که به ابن مسعود فرمود: «يَا بَنَ مَسْعُودَ لَا تَقْدَمِ الذَّنْبَ وَلَا تُؤَخِّرِ التَّوْبَةَ، وَلَكِنْ قَدِّمِ التَّوْبَةَ وَ آخِرِ الذَّنْبِ؛ ای ابن مسعود! گناه را مقدم مشمار، و توبه را تأخیر مینداز، بلکه توبه را مقدم کن و گناه را به عقب بینداز (و ترک کن)!» (۲)

۳ - در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «سُوِّفَ نَفْسِي بِالتَّوْبَةِ مِنْ هُجُومِ الْأَجْلِ عَلَىٰ أَكْثَرِ الْأَخْطَرِ؛ کسی که توبه را در برابر هجوم اجل به تأخیر بیندازد، در برابر بزرگترین خطر قرار می گیرد، (که عمرش پایان گیرد در حالی که توبه نکرده باشد)!» (۳)

۴ - در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم که از جدش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین نقل می کند: «لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ مُؤْمِنٍ تَائِبٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ؛ چیزی در نزد خدا محبوبتر از مرد یا زن با ایمانی که توبه کند نیست!» (۴)

این تعبیر می تواند دلیلی به وجوب توبه باشد به خاطر این که توبه محبوبترین امور در نزد خدا شمرده شده است.

علاوه بر این، دلیل عقلی روشنی بر وجوب توبه داریم و آن این که عقل حاکم بر این است که در برابر عذاب الهی - خواه یقین باشد یا احتمالی - باید وسیله نجاتی فراهم ساخت، و با توجه به این که توبه بهترین وسیله نجات است، عقل آن را واجب می شمرد؛ چگونه افراد گناهکار خود را از عذاب الهی در دنیا و آخرت می توانند محفوظ بشمرند در حالی که توبه نکرده باشند.

آری! توبه واجب است، هم به دلیل صراحت آیات قرآن مجید و هم روایات اسلامی و هم دلیل عقل، و از این گذشته وجوب توبه در میان تمام علمای اسلام مسلم و قطعی است.

بنابراین، ادله اربعه بر وجوب توبه دلالت می کند، و این وجوب فوری است زیرا مقتضای ادله چهارگانه ای که به آن اشاره شد، وجوب فوری می باشد، و در علم اصول این مسأله بیان شده که تمام اوامر ظاهر در نوریت است، مگر این که دلیل بر خلاف آن قائم شود.

▲ ۳ - عمومیت توبه

«توبه» مخصوص به گناه یا گناهان خاصی نیست، و شخص و اشخاص معینی را شامل نمی شود، و زمان محدودی ندارد، و سن و سال و عصر و زمان خاصی در آن مطرح نیست.

بنابراین، توبه از تمام گناهان است و نسبت به همه اشخاص و در هر زمان و هر مکان می باشد، همان گونه که اگر شرایط در آن جمع باشد بقبول درگاه الهی خواهد بود.

تنها استثنایی که در قبول توبه وجود دارد و در قرآن مجید به آن اشاره شده این است که اگر انسان زمانی به سراغ توبه رود که در آستانه برزخ قرار گرفته و مقدمات انتقال او از دنیا فراهم شده است و یا عذاب الهی فرا رسد (مانند توبه فرعون هنگامی که عذاب الهی فرا رسید و در میان امواج نیل در حال غرق شدن بود) پذیرفته نمی شود، و در آن زمان درهای توبه بسته خواهد شد، زیرا اگر کسی در آن حال توبه کند، توبه او اضطراری است نه اختیاری و توأم با میل و رغبت؛ قرآن می گوید:

«وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يُمُوتُونَ وَ هُمْ كَفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَغْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا؛ توبه کسانی که کارهای بدی انجام می دهند و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا رسد می گوید: الآن توبه کردم، پذیرفته نیست و نه توبه کسانی که در حال کفر از دنیا می روند (و در عالم برزخ توبه می کنند) اینها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم شده است!» (۱)

در داستان فرعون می خوانیم: هنگامی که فرعون و لشکریانش وارد مسیر خشکی داخل دریا شدند و ناگهان آنها فرو ریختند و فرعون در حال غرق شدن بود گفت: «اَمَنْتُ اَنْهُ لَا اِلَهَ اِلَّا الَّذِي اَمَنْتُ بِهِ بَنُو اِسْرَائِيلَ وَ اَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ من ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند نیست، و من از مسلمین هستم!» (۲)

ولی بلافاصله جواب شنید: «الْتَنَّ وَ قَدْ غَضِبْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ؛ الان ایمان می آوری؟! در حالی که قبلاً عصیان کردی و از مفسدان بودی (توبه ات در این حال پذیرفته نیست)» (۳)

درباره بعضی از قوام گذشته نیز می خوانیم: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ؛ هنگامی که عذاب (شدید) ما را دیدند گفتند هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می شمردیم کافر شدیم!»

قرآن در پاسخ آنها می گوید: «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سِنَّةَ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ؛ اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمانشان برای آنها سودی نداشت، این سنت خداوند است که همواره در میان بندگان اجرا شده و آنجا کافران زیانکار شدند.» (۴)

و به همین دلیل، در مورد حدود اسلامی هنگامی که شخص مجرم بعد از دستگیر شدن و گرفتاری در چنگال عدالت و کیفر و مجازات، توبه کند، توبه اش پذیرفته نیست؛ چرا که این گونه توبه ها معمولاً جنبه اضطراری دارد، و هیچ گونه دلالتی بر تغییر موضع مجرم ندارد.

بنابراین توبه تنها در یک مورد پذیرفته نیست و آن جایی است که مسأله از شکل اختیاری بودن بیرون رود و شکل اضطراری و اجباری بخود بگیرد. بعضی چنین پنداشته اند که توبه در سه مورد دیگر نیز پذیرفته نیست:

اول در مورد شرک و بت پرستی زیرا قرآن مجید می فرماید: «إِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ؛ خداوند (هرگز) شرک را نمی بخشد و پایین تر از آن را برای هر کس بخواهد و شایسته بداند می بخشد!» (۵)

ولی این سخن صحیح نیست؛ زیرا در این آیه گفتگو از توبه نیست، بلکه سخن از «عفو بدون توبه» است، به یقین تمام کسانی که در آغاز اسلام از شرک توبه کردند و مسلمان شدند توبه آنها پذیرفته شد، و همچنین تمام مشرکانی که امروز نیز توبه کنند و رو به اسلام آورند به اتفاق همه علمای اسلام توبه آنها پذیرفته می شود، ولی اگر مشرک توبه نکند و با حال شرک از دنیا برود مشمول غفران و عفو الهی نخواهد شد، در حالی که اگر با ایمان و توحید از دنیا بروند، ولی مرتکب گناهی شده باشند، ممکن است مشمول عفو الهی بشوند، و مفهوم آیه فوق همین است.

کوتاه سخن این که، عفو الهی شامل مشرکان نخواهد نشد ولی شامل مؤمنان می شود، اما توبه سبب آمرزش همه گناهان حتی شرک خواهد شد. دوم و سوم این که، توبه باید در فاصله کمی بعد از گناه باشد نه فاصله های دور، و نیز باید از گناهی باشد که از روی جهالت انجام گرفته است نه از روی عناد و لجاجت، به دلیل این که هر دو مطلب در آیه ۱۷ سوره نساء آمده است:

«اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّٰهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولٰٓئِكَ يَتُوبُ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا؛ توبه تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می دهند سپس بزودی توبه می کنند، خداوند توبه چنین اشخاص را می پذیرد و خدا دانا و حکیم است.»

ولی این نکته قابل توجه است که بسیاری از مفسران این آیه را بر توبه کامل حمل کرده اند زیرا مسلم است که اگر افرادی از روی عناد و لجاج مرتکب گناهی شوند سپس از مرکب لجاجت و غرور پایین آیند و رو به درگاه خدا آورند، توبه آنان پذیرفته می شود، و در تاریخ اسلام نمونه های فراوانی برای این گونه افراد است که نخست در صفت دشمنان لجوج و عنود بودند و سپس باز گشتند و از دوستان مخلص شدند.

همچنین مسلم است که اگر انسان سالیان دراز گناه کند و بعد پشیمان شود و حقیقتاً توبه و جبران کند، توبه او پذیرفته خواهد شد.

در حدیث معروفی از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: هر کس یکسال قبل از مرگش توبه کند خدا توبه او را می پذیرد، سپس فرمود یک سال زیاد است، کسی که یک ماه قبل از مرگش توبه کند خدا توبه او را می پذیرد سپس افزود یک ماه نیز زیاد است، کسی که یک جمعه (یک هفته) قبل از مرگش توبه کند توبه او مورد قبول خداوند واقع می شود، باز افزود یک جمعه زیاد است کسی که یک روز قبل از مرگش توبه کند خداوند توبه اش را پذیرا می شود، باز فرمود یک روز نیز زیاد است! کسی که یک ساعت قبل از مرگش توبه کند خداوند توبه او را می پذیرد، سپس افزود یک ساعت هم زیاد است! کسی که قبل از آن که جانش به گلو رسد (در آخرین لحظه حیات و در حال اختیار) توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد! (۶)

البته منظور این است که توبه با تمام شرایطش انجام گردد؛ مثلاً، اگر حقوق افرادی ضایع شده در همان لحظه به افراد مطمئن توصیه کند که حقوق آنها را بپردازند و سپس توبه کند.

آیات فراوانی از قرآن نیز دلیل بر عمومیت توبه و شمول آن نسبت به جمیع گناهان است؛ از جمله:

۱ - در آیه ۵۳ سوره زمر می خوانیم: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ اَسْرَفُوا عَلَىٰ اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا اِنَّهُ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ؛ بگو ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

۲ - در آیه ۳۹ سوره مائده می خوانیم: «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ اَصْلَحَ فَاِنَّ اللّٰهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَحِيْمٌ؛ اما آن کسی که پس از ستم کردن توبه کند و جبران نماید خداوند توبه او را می پذیرد، خداوند آمرزنده و مهربان است.»

درست است که این آیه بعد از بیان حد سارق آمده است ولی دارای مفهوم عام و گسترده ای که شامل همه گناهان می شود.

۳ - در آیه ۵۴ سوره انعام آمده: «اِنَّهُ مِّنْ عَمَلٍ مِّنْكُمْ سُوءٍ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اَصْلَحَ فَاِنَّهُ غَفُوْرٌ رَحِيْمٌ؛ هرکس از شما کار بدی از روی نادانی کند سپس توبه و اصلاح نماید، مشمول رحمت خدا می شود، چرا که خداوند غفور و رحیم است.»

در این آیه هرگونه عمل سوء که تمام گناهان را فرا می گیرد، قابل توبه و بازگشت ذکر شده است.

۴ - در آیه ۱۳۵ سوره آل عمران چنین آمده است: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ اللَّهُ إِلَهُهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ؛ و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می افتند، و بر گناه اصرار نمی ورزند با این که می دانند.»

در این جا نیز با توجه به این که ظلم و ستم، هرگونه گناهی را شامل می شود، چرا که بعضی از گناهان ستم بر دیگران است و بعضی ظلم به خویشان، و در این آیه نسبت به همه آنها وعده پذیرش توبه داده شده است، عمومیت توبه نسبت به تمام گناهان اثبات می شود.

▲ ۴ - ارکان توبه

همان گونه که در بالا آمد حقیقت توبه، بازگشت از نافرمانی خدا به سوی اطاعت است، که ناشی از پشیمانی و ندامت نسبت به اعمال گذشته می باشد و لازمه این پشیمانی و علم به این که گناه حائل میان او و محبوب واقعی می گردد، تصمیم بر ترک آن در آینده و همچنین جبران مافات است؛ یعنی، تا آنجا که در توان دارد، آثار سوء گناهان گذشته را از درون و برون وجود خویش برچیند، و اگر حقوق از دست رفته ای است و قابل جبران است، جبران نماید. به همین دلیل، در قرآن مجید در آیات بسیاری این معنی تکرار شده است که توبه را با اصلاح و جبران همراه ساخته.

۱ - در آیه ۱۶۰ سوره بقره بعد از اشاره به گناه بزرگ کتمان آیات الهی و مجازات سخت آنها می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛ مگر کسانی که توبه کنند و اصلاح نمایند و آنچه را کتمان کرده بودند آشکار سازند که من توبه آنها را می پذیرم، و من تواب رحیم هستم.»

۲ - و در آیه ۸۹ سوره آل عمران بعد از اشاره به مسأله ارتداد (کافر شدن بعد از ایمان) و مجازات سخت آنها می افزاید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ مگر کسانی که پس از آن توبه کنند و اصلاح نمایند (و در مقام جبران بر آیند) زیرا خداوند آمرزنده و بخشنده است.»

۳ - و در آیه ۱۴۶ سوره نساء، بعد از ذکر منافقان و سرنوشت شوم آنها می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اغْتَضَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ؛ مگر آنها که توبه کنند و جبران و اصلاح نمایند و به ذیل عنایت الهی چنگ زنند و دین خود را برای خدا خالص نمایند.»

و در آیه ۵ سوره نور بعد از ذکر مجازات شدید قذف (وارد کردن اتهام زنا و مانند آن به دیگری) و مجازات شدید آنها در دنیا و آخرت، می افزاید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند که خداوند (آنها را) می بخشد زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.»

۵ - و سرانجام به صورت یک قانون کلی در همه گناهان، در آیه ۱۱۹ سوره نحل می خوانیم: «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ؛ اما پروردگارت نسبت به آنها که از روی جهالت بدی کرده اند و سپس توبه نموده و در مقام جبران بر آمده اند خداوند بعد از آن آمرزنده و مهربان است.»

۶ - شبیه همین معنی در آیه ۸۲ سوره طه نیز آمده است آن جا که می فرماید: «وَ أَنَّىٰ لِنَفْسٍ أَنْ يَسْئُرَ لِأَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ؛ من هر که را توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و سپس هدایت شود می آمرزم و می بخشم.»

در این جا علاوه بر مسأله بازگشت و عمل صالح (یعنی جبران گذشته) که دو رکن اساسی توبه است، به مسأله ایمان و هدایت نیز اشاره شده است.

در واقع گناه نور ایمان را کم می کند و انسان را از طریق هدایت منحرف می سازد؛ به همین دلیل، باید بعد از توبه تجدید ایمان کند و به راه هدایت باز گردد.

۷ - باز شبیه همین معنی در آیه ۵۴ سوره انعام نیز آمده که می فرماید: «أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءً بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید (مشمول رحمت خدا می شود چرا که) او آمرزنده مهربان است.»

از مجموع آیات فوق، منطق قرآن در مسأله توبه کاملاً آشکار می شود، که توبه حقیقی تنها به گفتن استغفار و حتی ندامت از گذشته و تصمیم بر ترک در آینده نیست، بلکه افزون بر این باید کوتاهی هایی که در گذشته رخ داده و مفاسدی که در روح و جان انسان به وجود آمده و آثار سوئی که گناه در جامعه گذارده تا آن جا که امکان دارد جبران گردد و شستشوی کامل حاصل شود، این است توبه حقیقی از گناه نه تنها گفتن استغفرالله! نکته دیگری که در اینجا شایان توجه است این است که کلمه اصلاح بعد از ذکر توبه در آیات بالا مانند بسیاری از تعبیرات قرآن مفهوم جامع و گسترده ای دارد که هرگونه جبران مافات را شامل می شود، از جمله:

۱ - شخص توبه کار باید حقوقی را که از مردم پایمال کرده است به آنها بازگرداند؛ اگر در حیات هستند به خودشان، و اگر از دنیا رفته اند به وارثان آنها برساند.

۲ - اگر حیثیت کسی را به خاطر غیبت کردن یا اهانت لکه دار کرده باشد باید از او حلیت بطلبد، و اگر از دنیا رفته است به تلافی حیثیت بر باد رفته، کار خیر برای او انجام دهد تا روح او راضی گردد.

۳ - اگر عباداتی از او فوت شد، قضا نماید. و اگر کفاره دارد (مانند ترک روزه عمدأ و شکستن عهد و نذر) کفاره آن را بدهد.

۴ - با توجه به این که گناه قلب را تاریک می سازد، باید آنقدر اطاعت و بندگی کند تا ظلمت دل را با نور اطاعت برطرف سازد.

جامعترین سخن درباره تفسیر معنی اصلاح همان چیزی است که در کلمات قصار امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه در شرح استغفار به معنی جامع و کامل آمده است.

کسی در محضر آن حضرت گفت: اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ گویی امام از طرز سخن او و یا سوابق و لواحق اعمالش می دانست که این استغفار جنبه صوری دارد و نه واقعی، به همین جهت از این استغفار بر آشفتم و فرمود:

«كَتَبْتَكَ أَمْكَ أَتَدْرِي مَا الْاِسْتِغْفَارُ؟ الْاِسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعَلِيِّينَ: مادرت بر عزای تو بگرید، آیا می دانی استغفار چیست؟ استغفار مقام بلند مرتبگان است!»

سپس افزود: «وَهُوَ اِسْمٌ وَاقَعَ عَلَيَّ سَبْتُهُ مَعَانٍ: استغفار یک کلمه است اما شش معنی (و مرحله) دارد.»

«وَأُولَئِكَ اَلْتَمَدُّ عَلَى مَا مَضَى: نخست، پشیمانی از گذشته است.»

«وَالثَّانِي اَلْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ اِلَيْهِ اَبَدًا: دوم، تصمیم بر ترک آن برای همیشه است.»

«وَالثَّلَاثُ اَنْ تُؤَدِّيَ اِلَى الْمَخْلُوقِينَ حَقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللّٰهَ اَمْلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبَعٌ: سوم این که حقوقی را که از مردم ضایع کرده ای به آنها باز گردانی، به گونه ای که هنگام ملاقات پروردگار حق کسی بر تو نباشد.»

«وَالرَّابِعُ اَنْ تُعْمِدَ اِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيِّعْتَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا: چهارم این که هر واجبی که از تو فوت شده حق آن را به جا آوری (و قضایا کفاره آن را انجام دهی).»

«وَ الْخَامِسُ اَنْ تُعْمِدَ اِلَى اللّٰحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّخْتِ فَتَذِيْبُهُ بِالْاِخْرَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَتَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيْدٌ: پنجم این که گوشتهایی که به واسطه حرام براندامت روئیده، با اندوه برگناه آب کنی، تا چیزی از آن باقی نماند، و گوشت تازه به جای آن بروید.»

«وَالسَّادِسُ اَنْ تُذِيْقَ الْجِسْمَ اَلْمَ الطَّاعَةَ كَمَا اَذَقْتَهُ خِلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُوْلُ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ: ششم آن که به همان اندازه که لذت و شیرینی گناه را چشیده ای درد و رنج طاعت را نیز بچشی، و پس از طی این مراحل بگو استغفر الله!» (۱)

ممکن است گفته شود: اگر توبه این است که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در این حدیث بیان فرموده، کمتر توبه کاری می توان پیدا کرد.

ولی باید توجه داشت که بعضی از شرایط شش گانه بالا شرط توبه کامل است، مانند شرط پنجم و ششم، اما چهار شرط دیگر، جزء شرایط واجب و لازم است. و به تعبیر بعضی از محققان، قسمت اول و دوم از ارکان توبه است، و قسمت سوم و چهارم از شرایط لازم، و قسمت پنجم و ششم از شرایط کمال است. (۴)

در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: «أَمَّا غَلَامَةٌ التَّائِبِ فَارْتَبَعُ: النَّصِيحَةُ لِلَّهِ فِي عَمَلِهِ، وَ تَرْكُ الْبَاطِلِ، وَ لَزُومُ الْحَقِّ، وَ اَلْحِرْصُ عَلَى الْخَيْرِ: علامت انسان توبه کار چهار چیز است: نخست خیر خواهی برای (آیین و بندگان) خدا، و ترک باطل و ملازمت حق و تلاش فراوان برای انجام کار خیر.» (۵)

این نکته نیز قابل توجه است که اگر گناه او عملی بوده که سبب گمراهی دیگران شده مانند تبلیغات سوء؛ بدعتگذاری در دین خدا، خواه از طریق بیان و سخن باشد یا از طریق کتابت و نوشته ها اصلاح و جبران آن در صورتی حاصل می شود که تمام افرادی را که به خاطر عمل او به انحراف کشیده شده اند تا آنجا که در توان و قدرت دارد باز گرداند، در غیر این صورت توبه او پذیرفته نیست.

و از این جا روشن می شود که تحریف کنندگان آیات الهی و بدعتگذاران و تمام کسانی که مایه گمراهی مردم می شوند، تا چه حد توبه آنها سخت و سنگین است.

این صحیح نیست که یک نفر در ملاء عام یا از طریق مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی و نوشتن کتابها و مقالات مردم را به گمراهی بکشاند، و بعد در خانه خلوت بنشیند و از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید، به یقین چنین توبه ای هرگز مقبول نیست!

همچنین کسانی که در حضور جمعیت و ملاء عام، افرادی را به دروغگویی و بی عفتی و امثال این امور متهم می سازند، و بعد خصوصی نزد طرف می آیند و حلیت می طلبند، یا در غیاب آنها در خانه خلوت توبه می کنند، بی شک توبه آنها نیز قبول نیست، مگر این که طرف آنها را ببخشد، یا در ملاء عام سخنان خود را باز پس بگیرند.

به همین دلیل، در روایات متعددی می خوانیم افرادی که تهمت به مردم می زنند، و نسبتهای ناروا به اشخاص می دهند، بعد از اجرای حد شرعی، در صورتی توبه آنها قبول می شود که سخنان خود را باز پس گرفته، و خود را تکذیب کند.

در حدیث معتبری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که از حضرتش سؤال کردند: آیا کسی که حد الهی بر او جاری شد اگر توبه کند شهادتش مقبول است؟ فرمود: «إِذَا تَابَ وَ تَوْبَتُهُ اَنْ يَرْجِعَ مِمَّا قَالَ وَ يُكَذِّبَ نَفْسَهُ عِنْدَ الْاِمَامِ وَ عِنْدَ الْمُسْلِمِينَ، فَاِذَا فَعَلَ فَاِنَّ عَلَى الْاِمَامِ اَنْ يَقْبَلَ شَهَادَتَهُ بَعْدَ ذَلِكَ: (آری) هنگامی که توبه کند و توبه اش به این است که از آنچه گفته باز گردد، و نزد امام و نزد مسلمین حاضر شود و سخنان خود را تکذیب کند، هنگامی که چنین کند بر امام لازم است که شهادت او را بپذیرد (و توبه اش قبول است)» (۶)

در حدیث دیگری می خوانیم: «أَوْحَى اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ اِلَى نَبِيِّ مِنْ الْاَنْبِيَاءِ قُلْ لِفُلَانٍ وَعِزَّتِي لَوْ دَعَوْتَنِي حَتَّى تَنْقَطِعَ اَوْصَالُكَ، مَا اَسْتَجِيبُ لَكَ، حَتَّى تَرُدَّ مِنْ مَاتَ اِلَى مَا دَعَوْتُهُ اِلَيْهِ فَيَرْجِعَ عَنْهُ: خداوند به یکی از پیامبران وحی فرستاد که به فلان شخص بگو به عزتم سوگند اگر آن قدر مرا بخوانی که بندهای تو از هم جدا شود، دعوت دعای تو را اجابت نمی کنم (و توبه ات را نمی پذیرم)، تا کسانی را که به خاطر دعوت تو منحرف شده اند واز دنیا رفته اند زنده کنی و از راه خطا باز گردند!» (۷)

این حدیث بخوبی نشان می دهد که مسأله اصلاح و جبران تا چه حد گسترده است و بدون آن توبه بیشتر جنبه صوری یا مقطعی خواهد داشت. آخرین سخنی که در این جا لازم به ذکر است این است که کسانی که در برابر انبوه گناهان تنها به ذکر استغفار قناعت می کنند، بی آن که ارکان و شرایط آن را تحصیل نمایند گویی خود را به سختی می کشند و یا توبه و استغفار را استهزا می نمایند.

به همین دلیل، در روایتی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ، وَ الْمُقِيمُ عَلَى الذَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِءِ: کسی که از گناه خویش توبه (کامل و جامع شرایط) کند، مانند کسی است که گناهی از او سر نزده، اما کسی که گناه را ادامه می دهد در حالی که از آن استغفار می کند، مانند کسی است که استهزاء می نماید.» (۸)

▲ ۶ - تبعیض در توبه

آیا ممکن است انسان از بعضی از گناهان توبه کند در حالی که مرتکب گناهان دیگری می شود؛ مثلاً، شخصی است که هم مرتکب نوشیدن شراب و هم غیبت مردم می شود، تصمیم گرفته است، نوشیدن شراب را برای همیشه ترک کند در حالی که در مورد غیبت چنین تصمیمی را نگرفته است. گاه گفته می شود که توبه باید جنبه عمومی و همگانی داشته باشد و از تمام گناهان توبه کند، زیرا همه آنها بازگشت به مخالفت با پروردگار می کند، و شکستن حریم مولای حقیقی؛ کسی که از این کار پشیمان باشد، باید هر گناهی را ترک کند نه این که از گناهی توبه کند و گناهی دیگر را مرتکب شود و بر آن اصرار ورزد.

ولی حق آن است که تبعیض در توبه مانعی ندارد (بعضی از بزرگان علم اخلاق مانند مرحوم «هراقی» در «معراج السعاده» نیز به این معنی تصریح کرده است و از قول پدرش نیز آن را نقل نموده).

زیرا ممکن است انسان از گناهی بیشتر بترسد و از عواقب شوم آن آگاهتر باشد، یا در پیشگاه خداوند قبیحتر و مجازاتش شدیدتر باشد؛ و به همین جهت، از آن گناه توبه کند در حالی که مرتکب گناهان دیگری که قبض کمتر یا مجازاتش خفیفتر یا آگاهی او نسبت به مفاسد و زیانهایش کمتر است می شود. توبه اکثر توبه کنندگان نیز همین گونه است، غالباً از گناهان خاصی توبه می کنند، در حالی که ممکن است گناه دیگری را انجام دهند و هرگز شنیده نشده که پیامبر (صلی الله علیه وآله) یا امامی از امامان (علیهم السلام) یا عالمی از علمای اسلام این گونه توبه ها را بی اعتبار بشمرد، و تأکید کند که باید توبه از همه گناهان باشد.

در آیات متعددی از قرآن مجید نیز اشارات روشنی به این معنی یعنی تبعیض در توبه دیده می شود.

مثلاً، در مورد ربا خواران می خوانیم که می فرماید: «وَإِنْ تَبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ؛ اگر توبه کنید (توبه شما پذیرفته می شود و) سرمایه های شما از آن شماست. (سوره بقره، آیه ۲۷۹)

و در مورد افرادی که بعد از ایمان مرتد شوند، می فرماید: «أُولَئِكَ جَزَائُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لُعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسُ أَجْمَعِينَ... إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ کیفر آنها این است که لعن خداوند و فرشتگان و مردم، همگی بر آنها است... مگر کسانی که پس از آن توبه کنند، و اصلاح نمایند، خداوند آمرزنده و بخشنده است.» (سوره آل عمران، آیات ۸۷ و ۸۹).

و در مورد محاربین و کسانی که باعث تباهی جامعه می شوند بعد از ذکر مجازات شدید آنها می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ مگر کسانی که پیش از دست یافتن شما به آنان توبه کنند، پس بدانید (خدا) توبه آنها را می پذیرد (خداوند آمرزنده و مهربان است.» (سوره مائده، آیه ۳۴).

و در مورد کسانی که مرتکب عمل شنیع منافی عفت می شوند، بعد از ذکر مجازات آنها، می فرماید: «فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضْنَا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّاباً رَحِيماً؛ و اگر توبه کنند و اصلاح نمایند، از آنها در گذرید، زیرا خداوند توبه پذیر و مهربان است.» (سوره نساء، آیه ۱۶).

گرچه قسمتی از این آیات درباره مجازاتهای دنیوی و بخشودگی آنها به وسیله توبه است، ولی پیداست که از این نظر تفاوتی وجود ندارد؛ اگر توبه در مجازاتهای دنیوی قبول شود، به یقین در مورد مجازاتهای اخروی نیز پذیرفته خواهد شد.

کوتاه سخن این که: جدا سازی گناهان در توبه به خاطر جهات مختلف (تفاوت میزان آگاهیها، تفاوت انگیزه ها و تفاوت قبح و زشتی گناهان) مانعی ندارد، ولی بی شک توبه کامل توبه ای است که از همه گناهان صورت گیرد و تبعیضی در آن وجود نداشته باشد.

▲ ۷ - دوام توبه

توبه باید پابرجا و دائم بوده باشد؛ از یک سو، هر زمان خطایی از انسان بر اثر وسوسه های «نفس اماره» سریزند، باید بلافاصله به سراغ توبه رود، و در مرحله «نفس لوامه» در آیات زمانی که به مرحله «نفس مطمئنه» رسد و ریشه های وسوسه ها از بیخ کنده شود.

واز سوی دیگر، از هر گناهی توبه می کند باید کمال مراقبت را به خرج دهد که آن توبه را نشکند و بر تعهد خود در پیشگاه خدا نسبت به ترک آینده باقی بماند. و به تعبیر دیگر، اگر بعد از توبه از گناه هنوز انگیزه های آن در اعماق دل و جان او باقی مانده باید با آن به مبارزه برخیزد و جهاد با نفس را جزء برنامه خویش قرار دهد و به این ترتیب هم در صفت تائبان باشد و هم در صفت مجاهدان.

بعضی از علمای اخلاق بحث بی نتیجه یا کم نتیجه ای را در اینجا دنبال کرده اند که آیا مقام توبه کار جهاد کننده در برابر ریشه های گناه افضل است یا توبه کاری که ریشه های گناه را از سرزمین قلب خویش بر انداخته است. (۱)

این مهم نیست که کدامیک از آن دو افضلند، مهم آن است که توبه کننده چه دستوراتی را باید به کار بندد که به گناه گذشته بازگشت نکند؛ برای این امر رعایت اموری لازم است:

۱ - جدا شدن از محیط گناه و عدم شرکت در مجالس معصیت، چرا که توبه کار در آغاز امر آسیب پذیر است و مانند بیماری است که تازه از بستر برخاسته، و اگر با پای خود به مناطق آلوده به میکروبهای بیماری زا رود، احتمال آلودگی مجدد او به بیماری فراوان است؛ همچون معتادی است که ترک اعتیاد به مواد مخدر نموده ولی هرگاه به مناطق آلوده برگردد، بسرعت آلوده می شود.

۲ - باید در دوستان و معاشران خود تجدید نظر کند؛ هرگاه در گذشته کسانی بوده اند که او را تشویق به گناه می کردند، از آنها شدیداً فاصله گیرد.

۳ - هر زمان وسوسه ها و انگیزه های آن گناه در او پیدا می شود، به ذکر خدا روی آورد، چرا که: «ذکر خدا مایه آرامش دلها است؛ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (سوره رعد، آیه ۲۸).

۴ - همواره درباره آثار زینبار گناهی که آن را ترک گفته بیندیشد و آن آثار را نصب العین خود قرار دهد، مبادا بر اثر غفلت از آن و فراموش کردن اثرات مرگبار آن گناه، بار دیگر انگیزه ها در او رشد کند، و وسوسه ها از هر سو به قلب او هجوم آورد.

۵ - در داستانهایی پیشینیان و کسانی که بر اثر گناهان مختلف گرفتار مصائب دردناکی شدند، بیندیشد، و سرگذشت آنها را از نظر بگذرانند، حتی در حالات انبیاء و پیامبران معصومی که گاه گرفتار لغزش ترک اولی شدند، مطالعه کند؛ مثلاً، ببیند که چه امری سبب شد آدم با آن مقام والایش از بهشت رانده شود، یا حضرت یونس مورد خشم قرار گیرد، و به زندان شکم ماهی فرستاده شود یا بر اثر چه عواملی یعقوب، پیامبر بزرگ خدا، به درد جا نفرسای فراق فرزند سالها گرفتار آید.

مطالعه این امور بی شک وسوسه های گناه را کم می کند، و به توبه دوا موثرات می بخشد.

۶ - به عقوبتها و مجازاتهایی که بر یکایک از گناهان وعده داده شده بیندیشد، و این احتمال را از نظر دور ندارد که تکرار گناه بعد از توبه ممکن است مجازات شدیدتری داشته باشد.

و نیز به الطاف و عنایات الهیه که در انتظار توبه کاران است و شامل حال او شده است توجه کند و دائماً به خود تلقین نماید بکوش، این عنایات و الطاف را حفظ کن، و این مقام والایی که خداوند نصیب تو کرده است به آسانی از دست مده!

۷ - باید وقت شبانه روزی خود را با برنامه های صحیح پر کنند، برنامه تلاش برای زندگی آبرومند، برنامه عبادت و بندگی خدا و برنامه سرگرمی های سالم؛ زیرا بی کاری و خالی ماندن اوقات از برنامه، بلای عظیمی است که زمینه را برای وسوسه های بازگشت به گناه فراهم می سازد.

از دانشمندی پرسیدند که تفسیر حدیث **الَّتَائِبُ حَبِيبُ اللَّهِ** (توبه کننده دوست خداست) چیست؟ (۲) گفت: منظور کسی است که مصداق این آیه شریفه باشد: **«الَّتَائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْوَنِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشَرِ الْمُؤْمِنِينَ»** (مؤمنان) توبه کنندگان، عبادتکاران، حمد خدا گوینان، سیاحت کنندگان (که پیوسته در میان کانونهای اطاعت خدا رفت و آمد دارند) رکوع کنندگان، ساجدان، آمران به معروف، نهی کنندگان از منکر و حافظان حدود الهی (هستند) و بشارت ده (این چنین) مؤمنان را! (۳)

▲ ۸ - مراتب توبه

علمای اخلاق برای توبه و توبه کاران درجات و مراتب مختلفی ذکر کرده اند.

از یک نظر توبه کاران را می توان به چهار گروه تقسیم کرد:

گروه اول کسانی هستند که از گناهان خویش توبه می کنند ولی بعد از مدتی توبه را می شکنند و به گناه باز می گردند بی آن که تأسف و ندامتی از کار خویش داشته باشند، اینها در واقع در مرحله نفس اماره قرار دارند و عاقبت و سرانجام آنها کاملاً مبهم و پر مخاطره است، چرا که ممکن است یکی از مراحل توبه و بازگشت به سوی خدا مقارن با پایان عمر آنها باشد و به اصطلاح عاقبت آنها به خیر شود، ولی ای بسا پایان عمر آنها با یکی از زمانهای توبه شکنی همراه گردد، و یابانی اسف انگیز و عاقبتی دردناک داشته باشند، و به اصطلاح «عاقبت به شر» از دنیا بروند.

گروه دوم کسانی هستند که از گناهان خود توبه می کنند، و راه طاعت و بندگی حق را ادامه می دهند، ولی گاه شهوات در مورد بعضی از گناهان بر آنها غالب می شود و توبه را می شکنند چون هنوز توان کافی در برابر شهوات پیدا نکرده اند؛ ولی با این حال، از توبه شکنی نادم و پشیمانند و پیوسته به خود می گویند ای کاش چنین گناهی را نکرده بودیم، و انشاء الله بزودی توبه خواهیم کرد.

این گونه افراد هم در واقع در مرحله نفس اماره اند ولی امید نجاتشان زیادتر است.

گروه سوم توبه کارانی هستند که بعد از توبه از گناهان بزرگ پرهیز می کنند، و نسبت به اصول طاعات پایبندند، ولی گاه گرفتار بعضی از گناهان می شوند، بی آن که بطور عمد قصد توبه شکنی داشته باشند، اما بلافاصله پشیمان شده و به سرزنش نفس خویش می پردازند و عزم خویش را بر توبه جزم می کنند، و سعی دارند از اسباب گناه فاصله بگیرند.

این گروه در مرحله عالی از نفس لوامه قرار دارند و به سوی نفس مطمئنه نزدیک می شوند و امید نجات برای آنها بسیار زیاد است.

گروه چهارم توبه کارانی هستند که بعد از توبه با اراده ای محکم و آهنین راه اطاعت و بندگی خدا را پیش می گیرند و پا برجا می مانند.

درست است که معصوم نیستند و گاه فکر گناه و لغزشها ممکن است در آنها پیدا شود ولی از آلودگی به گناه در عمل پرهیز دارند، چرا که نیروی عقل و ایمان در آنها به قدری زیاد است که بر هوای نفس چیره شده و آن را مهار زده است.

این گروه صاحبان نفس مطمئنه اند که در سوره فجر، آیه ۲۷ تا ۳۰، مخاطب به خطاب والا و پر افتخاری هستند که: **«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً؛ تَوَّابٍ رَاحِمٍ»** (تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است).

سپس لباس افتخار: **«فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّاتٍ؛ سِيسِ فِي سِلْكِ بَنَدِ الْكَانِمِ دَرَأَىٰ وَ دَرِ بَهْمِشْتِمِ دَاخِلٌ شَوْ»** در بر می کنند.

▲ ۹ - آثار و برکات توبه

توبه هرگاه حقیقی و واقعی باشد، و از اعماق جان برخیزد و جامع شرایط باشد، به یقین مقبول درگاه خدا می شود، و آثار و برکاتش نمایان می گردد.

شخص توبه کار پیوسته در فکر جبران گذشته است، و از آنچه از نافرمانی ها و عصیان از او سر زده نادم و پشیمان است.

توبه کاران واقعی، خود را از مجالس گناه دور می دارند و از عواملی که گناه را وسوسه و تداعی می کند، بر حذر می باشند.

توبه کاران خود را در پیشگاه خدا شرمند می بینند، و همواره درصدد کسب رضای او هستند.

با این علانمی که گفته شد توبه کنندگان حقیقی را از تظاهر کنندگان به توبه بخوبی می توان شناخت.

بعضی از مفسران در تفسیر آیه شریفه **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوَّابُوا إِلَى اللَّهِ تَوَّابَةً نُّصُوحًا؛ أَي كَسَانِي كِه اِيْمَانِ آوْرده ايد به سوي خدا توبه كنيد، توبه خالص»** (سوره تحریم، آیه ۸) در توضیح معنی «نصوح» چنین گفته اند: مراد از توبه نصوح، توبه ای است که مردم را نصیحت می کند که مانند آن را به جا بیاورند،

چرا که آثار آن در توبه کار ظاهر شده، یا شخص توبه کار را نصیحت می کند که گناهان را ریشه کن کند، و هرگز به سوی آن باز نگردد. و بعضی آن را به توبه خالص تفسیر کرده، در حالی که بعضی دیگر نصوص را از ماده نصحاح به معنی دو زندگی گرفته اند، چرا که رشته های دین و ایمان را که گناه پاره کرده بود، بار دیگر به هم می دوزد یا توبه کار را که از اولیاء الله جدا ساخته بود، به جمع آنها باز می گرداند. (۱) برکات و منافع توبه بسیار فراوان است که در آیات و روایات بطور گسترده به آنها اشاره شده است. از جمله امور زیر است:

۱ - گناهان را محو و نابود می کند همان گونه که در ذیل آیه یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه نصحاحاً آمده است: «غسی ربکم ان ینکفر عنکم سیماتکم؛ امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را بپوشاند.» (سوره تحریم، آیه ۸)

۲ - برکات زمین و آسمان را بر توبه کاران نازل می کند، چنان که در آیات ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ سوره نوح آمده است: «فقلت استغفروا ربکم انه کان عفواً - یرسل السماء علیکم میذاراً - و یمدکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهاراً؛ به آنها (قوم نوح) گفتیم از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما بفرستد، و اموال و فرزندانان را فرونی بخشد، و باغهای سرسبز و نه‌های جاری در اختیارتان قرار دهد.»

۳ - نه تنها گناه را می پوشاند و از بین می برد، بلکه آن را مبدل به حسنه می کند، همان گونه که در آیه ۷۰ سوره فرقان آمده است که می فرماید: «الآن تاب و امن و عمل غملاً صالحاً فأولیک یدل الله سبیلهم حسنات؛ مگر کسانی که توبه کنند، و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می کند.»

۴ - هرگاه توبه کاملاً خالص باشد، خداوند آنچه آثار گناه را می پوشاند که در حدیث آمده حتی فرشتگانی را که مأمور ثبت اعمال او هستند به فراموشی او می دارد و به اعضاء پیکر او که مأمور گواهی بر اعمال وی در قیامتند دستور می دهد که گناهان او را، مستور دارند، و به زمین که گناه بر آن کرده و گواه بر عمل او در قیامت است نیز فرمان می دهد که آن را کتمان کند به گونه ای که روز قیامت هنگامی که در صحنه رستاخیز حضور می یابد، هیچ کس و هیچ چیز برضد او گواهی نخواهد داد. متن حدیث چنین است:

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «اذا تاب العبد توبه نصحاحاً أحببه الله و ستر علیه فی الدنيا و الآخرة فقلت و کیف یستر علیه؟ قال ینسی ملکیه ما کتبا علیه من الذنوب و یوحی الی جوارحه اکتمی علیه ذنوبه، و یوحی الی بقاع الارض اکتمی ما کان یعمل علیک من الذنوب فیلقی الله حین یلقاه و لیس شیء یشهد علیه بشیء من الذنوب.» (۲) ۵ - توبه کار حقیقی چنان مورد عنایت و محبت پروردگار قرار می گیرد که حاملان عرش الهی نیز برای او استغفار می کنند، و تقاضای ورود او و خانواده اش را در بهشت برین و جنات عدن می نمایند.

در حدیثی می خوانیم که: «ان الله عزوجل اعطی التائبین ثلاث خصال، لواء علی خصله منها جمیع اهل السماوات و الارض لنجوا بها؛ خداوند به توبه کنندگان (واقعی) سه فضیلت داده است که هرگاه یکی از آنها را به جمیع اهل آسمانها و زمین بدهد، مایه نجات آنها است.»

سپس به آیه شریفه «ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین؛ خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست دارد!» (۳) اشاره کرده می فرماید: «فمن أحببه الله لم یعدبه؛ هرکس خداوند او را دوست دارد، او را عذاب نخواهد کرد.»

بعد به آیه شریفه «الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شیء رحمته و علماً فأغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهیم عذاب الجحیم - ربنا و ادخلهم جنات عدن الی و عدتهم و من صلح من ابائهم و ازواجهم و ذریاتهم انک انت العزیز الحکیم - و قهیم السینات و من تقی السینات یؤمئذ فقد رجمته و ذالک هو الفوز العظیم؛ فرشتگان که حاملان عرشند و آنها که گرداگرد آن (طواف می کنند) تسبیح و حمد پروردگارشان را می گویند، و به او ایمان دارند، و برای مؤمنان استغفار می کنند (و می گویند) پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است؛ پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می کنند بیامرز، و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دار - پروردگارا! آنها را در باغهای جاویدان بهشت که به آنها وعده فرموده ای وارد کن، همچنین از پدران و همسران و فرزندانان، هرکدام صالح بودند، که تو توانا و حکیمی! - و آنان را از بدیها نگاه دار، و هرکس را در آن روز از بدیها نگاه داری، مشمول رحمت ساخته ای و این است همان رستگاری عظیم!» (۴) (۵)

به این ترتیب می رسمیم به پایان بحث درباره نخستین گام به سوی تهذیب اخلاق؛ یعنی گام توبه، هرچند مطالب فراوان دیگری در این زمینه وجود دارد که در خور بحث جداگانه و مستقلی درباره توبه است.

آری! تا آئینه قلب از زنگار گناه پاک نشود و روح و جان انسان با آب توبه شستشو نگردد و نور توبه ظلمت و تاریکی گناه را از درون قلب بیرون نکند، پیمودن راه تهذیب اخلاق و سیر سلوک الی الله و رسیدن به جوار قرب پروردگار و غرق شدن در نور هدایت و جذبیه های وصف ناپذیر عرفانی، غیر ممکن است. این نخستین منزلگاه است، منزلگاهی که از همه سرنوشت سازتر و مهمتر است و جز با نیروی اراده و عزم راسخ و استمداد از الطاف الهی، گذشت از آن ممکن نیست.

▲ گام دوم: مشارطه

در مورد گامهای سیر و سلوک، که بخشی از آن در میان علمای بزرگ و رهروان این راه مشترک است در گذشته فهرست وار سخن گفته ایم، اکنون نوبت آن رسیده که این مراحل را با تکیه بر آیات و روایات به گونه ای مبسوط گسترده تر بیان کنیم. نخستین گامی که علمای بزرگ اخلاق بعد از توبه ذکر کرده اند، همان «مشارطه» است، و منظور از آن شرط کردن با نفس خویش است با نذرآت و یاد آوری هایی که همه روز تکرار شود، و بهترین وقت آن را بعد از فراغت از نماز صبح و نورانیت به انوار این عبادت بزرگ الهی دانسته اند.

به این طریق، که نفس خویش را مخاطب قرار دهد و به او یاد آور شود که من جز سرمایه گرانبهای عمر کالایی ندارم، و اگر از دست تمام هستیم از دست رفته، و با یاد آوری سوره شریفه «وَ الْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» به نفس خویش بگوید: با از دست رفتن این سرمایه، من گرفتار خسران عظیم می شوم، مگر این که کالایی از آن گرانبها بر دست آورم، کالایی که در همان سوره در ادامه آیات آمده است: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ؛ مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبائی و استقامت توصیه نموده اند!

باید به خود بگوید: «فکر کن عمر تو پایان یافته، و از مشاهده حوادث بعد از مرگ و دیدن حقایق تلخ و ناگواری که با کنار رفتن حجابها آشکار می شود سخت پشیمان شده ای و فریاد بر آورده ای «رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ؛ ای (فرشتگان) پروردگار، شما را به خدا مرا باز گردانید تا عمل صالح انجام دهم در برابر کوتاهیهای که کردم!» (سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰)

باز فرض کن پاسخ منفی «کَلَّا» را از آنها شنیدی و به در خواست تو عمل کردند و امروز به جهان بازگشته ای، بگو چه کاری برای جبران کوتاهیها و تقصیرات گذشته می خواهی انجام دهی؟!

سپس به نفس خویش در مورد اعضاء هفتگانه، یعنی چشم و گوش و زبان و دست و پا و شکم و فرج (۱) نیز سفارش کن و بگو اینها خدمتگزاران تو، و سر بر فرمان تو دارند، آیا می دانی جهنم هفت در دارد، و از هر دری گروه خاصی از مردم وارد می شوند؟ و آیا می دانی که این درهای هفتگانه احتمالاً برای کسانی است که با این اعضاء هفتگانه عصیان کنند، بیا و با کنترل دقیق این اعضاء دوزخ را به روی خود ببند، و درهای بهشت را به روی خود بگشا! و نیز سفارش مراقبت از اعضای خود را به نفس بنما، که این نعمتهای بزرگ الهی را در طریق معصیت او به کار نگیرد و این مواهب عظیم را تنها وسیله طاعت او قرار دهد.

از بعضی از دعاهاى امام سجّاد(علیه السلام) در صحیفه سجّادیه بر می آید که آن بزرگوار نیز عنایت خاصی به مسأله «مشارطه» داشته اند. در دعای سی و یکم، دعای معروف توبه، در پیشگاه خداوند عرض می کند: «وَلَكَّ يَا رَبِّ شَرْطِي أَلَّا أَعُوذَ فِي مَكْرُوهِكَ، وَ ضَمَانِي أَنْ لَا أَرْجِعَ فِي مَذْمُومِكَ وَ غَهْدِي أَنْ أَهْجَرَ جَمِيعَ مَعَاصِيكَ؛ پروردگارا! شرطی در پیشگاه تو کرده ام که به آنچه دوست نداری، باز نگردم، و تضمین می کنم به سراغ آنچه را تو مذمت کرده ای نروم و عهد می کنم که از جمیع گناهان دوری گزینم.»

از آیات قرآن نیز استفاده می شود که یاران پیامبر(صلی الله علیه وآله) درباره مسائل مهم با خدا عهد و پیمان داشتند که آن نیز نوعی مشارطه است، در آیه ۲۳ سوره احزاب می خوانیم: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً؛ در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بسته اند صادقانه ایستاده اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تبدیل و تغییری در عهد و پیمان خود ندادند!» (۲)

این در حالی بود که بعضی دیگر با خدا عهد می بستند و شرط می کردند و آن را می شکستند. در همان سوره احزاب، در آیه ۱۵، چنین می خوانیم: «وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يَأْتُونَ الْاِذْبَارَ وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولاً؛ (گروهی که در جنگ احزاب مردم را به بازگشت از میدان تشویق می کردند) پیش از آن با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند، و عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت (و همگی در برابر آن مسؤولند)» در حدیثی از امام امیرمؤمنان علی(علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ لَمْ يَتَعَاهَدِ النَّقْضُ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَيْهِ الْهَوَىٰ، وَ مَنْ كَانَ فِي نَقْضِ الْقَامُوتِ خَيْرَ لَهٗ؛ کسی که بررسی نقصان نفس خویش نکند، هوای نفس بر او چیره می شود؛ و کسی که پیوسته در حال سقوط و نقصان است، مرگ برای او بهتر است!» (۳) کوتاه سخن این که: «مشارطه» از گامهای مهمی است که برای تهذیب اخلاق برداشته می شود؛ و بدون آن، ابرهای تیره و تار غفلت و غرور، سایه تاریک و شوم خود را بر دل و جان آدمی می افکند، و نجات او بسیار مشکل است.

▲ گام سوم: مراقبه

«مراقبه» از ماده «رَقَبَهُ» به معنی «گردن»، گرفته شده و از آنجا که انسان به هنگام نظارت و مواظبت از چیزی گردن می کشد، و اوضاع را زیر نظر می گیرد، این واژه بر معنی نظارت و مواظبت و تحقیق و زیر نظر گرفتن چیزی، اطلاق شده است.

این واژه در تعبیرات علمای اخلاق در مورد «مراقبت از خویشتن» به کار می رود، و مرحله ای است بعد از «مشارطه» یعنی انسان بعد از عهد و پیمان با خویش برای طاعت فرمان الهی و پرهیز از گناه باید مراقب پاکی خویش باشد، چرا که اگر غفلت کند، ممکن است تمام شرط و پیمانها به هم بریزد.

البته پیش از آن که انسان مراقب خویش باشد، فرشتگان الهی مراقب اعمال او هستند؛ قرآن مجید می فرماید: «وَ إِنْ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ؛ بی شک حافظان و مراقبانی بر شما گمارده شده است (که اعمال شما را به دقت زیر نظر دارند)» (سوره انفطار، آیه ۱۰)

در اینجا منظور از «حافظین» همان حافظان و مراقبان اعمال است به قرینه آیات بعد که می فرماید: «يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ؛ آنها می دانند شما چه می کنید.» (۱)

و در آیه ۱۸ سوره ق می فرماید: «مَاتِلِفُظٌ مِنْ قَوْلِ الْاَلَدِيهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ؛ انسان هیچ سخنی را تلقظ نمی کند مگر این که نزد آن فرشته ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت است.»

و از آن بالاتر، خداوند عالم و قادر، همیشه و در همه جا مراقب اعمال ما است.

در آیه ۱ سوره نساء می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً؛ یقین خداوند مراقب شماست!»

همین معنی در آیه ۵۲ سوره احزاب نیز آمده است؛ می فرماید: «وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيباً؛ و خداوند ناظر و مراقب هر چیزی است!»

و در آیه ۱۴ سوره غلق می خوانیم: «أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ؛ آیا انسان نمی داند که خداوند (همه اعمالش را) می بیند؟!»

و در آیه ۲۱ سوره سبأ آمده است: «وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيفٌ؛ پروردگار تو نگهبان و مراقب هر چیز است.»

ولی سالکان راه خدا، و رهروان راه دوست که پیوسته در طریق تقوا و تهذیب نفوس گام بر می دارند، پیش از آن که فرشتگان خداوند مراقب اعمال آنها باشند خودشان مراقب اعمالشان هستند.

و به تعبیر دیگر، این مراقبت از درون می جوشد، نه از برون؛ و به همین دلیل، تأثیر آن، بسیار زیاد، و نقش آن فوق العاده مهم است. البته توجه به «مراقبت از برون» سبب می شود که پایه های «مراقبت از درون» محکم گردد.

در حقیقت انسان در این دنیا به کسی می ماند که دارای گوهرهای گرانبهائی است و از یک بازار آشفته می گذرد، و می خواهد با آن بهترین متاعها را بری خود تهیه کند در حالی که اطرافش را دزدان و شیادان گرفته اند، چنین کسی اگر لحظه ای از سرمایه نفیس خویش غافل گردد، آن را به غارت می برند، و او می ماند و یک عالم اندوه و افسوس.

دقیقاً همین گونه است، شیاطین جن و انس در این جهان انسان را احاطه کرده اند و هوا و هوسهای درون او را به سوی خود می خوانند، اگر خویش را به خدا نسپارد و مراقب اعمال خویش نباشد سرمایه ایمان و تقوای او به غارت می رود و دست خالی از این جهان به سرای دیگر منتقل خواهد شد.

در آیات قرآن و روایات اسلامی اشارات فراوانی نسبت به این مرحله آمده است؛ از جمله:

۱ - در آیه ۱۴ سوره علق می خوانیم: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى؛ آیا انسان نمی داند که خدا او و اعمالش را می بیند» که هم اشاره به مراقبت پروردگار نسبت به اعمال انسان است، و هم این که او باید مراقب خویش باشد.

و در جای دیگر خطاب به مؤمنان می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَنَنْظُرَ نَفْسًا مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت) خدا بپرهیزید و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که

خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است.» (سوره حشر، آیه ۱۸)

جمله وَ لَنَنْظُرَ نَفْسًا مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ در واقع همان مفهوم مراقبه را می رساند.

همین معنی در جای دیگر قرآن، در شکل محدودتری بیان گردیده، می فرماید: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ؛ انسان باید به طعام خویش بنگرد (و مراقب باشد که آیا از طریق حلال آنها را فراهم ساخته یا از طریق حرام)!» (سوره عبس، آیه ۲۴)(۲)

۲ - در حدیثی از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می خوانیم که در تفسیر احسان (در آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ) فرمود: «الْإِحْسَانُ أَنْ تُعْبِدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ؛ نیکوکاری به این است که آن چنان خدا را پرستش کنی که گویی او را می بینی، و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند.»(۳)

بدیهی است که توجه به این حقیقت که خداوند در همه جا و در هر حال و در هر زمان، ناظر و شاهد و مراقب اعمال ما است، روح مراقبت را در ما زنده می کند، تا پیوسته مراقب اعمال خویش باشیم.

۳ - در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) آمده است که فرمود: «يَتَّبِعُنِي أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ مُهَيِّمًا عَلَىٰ نَفْسِهِ، مُرَاقِبًا قَلْبَهُ، حَافِظًا لِسَانَهُ؛ سزاوار است انسان بر خویشتن مسلط و همیشه مراقب قلب خود و نگاهدار زبان خویش باشد!»(۴)

۴ - در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) چنین نقل شده است: «مَنْ رَعَىٰ قَلْبَهُ عَنِ الْعَقْلِ وَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَةِ وَ عَقْلَهُ عَنِ الْجَهْلِ، فَقَدْ دَخَلَ فِي دِيْوَانِ الْمُتَنَبِّهِينَ، ثُمَّ مَنْ رَعَىٰ عَمَلَهُ عَنِ الْهَوَىٰ، وَ دِينَهُ عَنِ الْبِدْعَةِ، وَ مَالَهُ عَنِ الْخَرَامِ فَهُوَ مِنْ جُمَّلِ الصَّالِحِينَ؛ کسی که مراقب قلبش در برابر غفلت، و نفسش در برابر شهوت، و عقلش در مقابل جهل باشد، نام او در دفتر بیداران و آگاهان ثبت می شود، و آن کسی که مراقب عملش از نفوذ هوا پرستی و دینش از نفوذ بدعت، و مالش از آلودگی به حرام بوده باشد در زمره صالحان است.»(۵)

۵ - در حدیث قدسی می خوانیم خداوند می فرماید: «يَا بُوْسًا لِّقَائِطِينَ مِنْ رَحْمَتِي، وَ يَا بُوْسًا لِمَنْ غَصَانِي وَ لَمْ يَرِاقِبْنِي؛ بدا به حال کسانی که از رحمت من مأیوس شوند، و بدا با حال کسی که نافرمانی من کند، و مراقب (حضور) من نباشد.»(۶)

۶ - در یکی از خطب امیرمؤمنان علی(علیه السلام) آمده است: «فَرَجِمَ اللَّهُ أُمَّرَةً رَاقِبَ رَبِّهٖ وَ تَنَكَّبَ ذَنْبَهُ، وَ كَذَّبَ هَوَاهُ، وَ كَذَّبَ سُنَّهٗ؛ خدا رحمت کند کسی را که (در اعمال خویش) مراقب پروردگارش باشد، و از گناه بپرهیزد و با هوای نفس خویش مبارزه کند و آرزوهای واهی را تکذیب نماید.»(۷)

۷ - در نهج البلاغه نیز آمده است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةً ذِي لَبٍّ سَغَلُ التَّفَكُّرُ قَلْبَهُ ... وَ رَاقِبْ فِي يَوْمِهِ عَدَّةً؛ پس تقوای الهی پنبه کنید ای بندگان خدا، تقوای اندیشمندی که تفکر قلب او را به خود مشغول داشته ... و امروز مراقب فردا (ی قیامت) خویش است.»(۸)

آری! «مراقبت» از خویشتن یا پروردگار یا قیامت که در این روایات آمده همه به یک معنی است؛ یعنی، مراقب اعمال و اخلاق خویش بودن، و نظارت دقیق بر آن داشتن، و همه روز و در همه حال و در هر جا به کارهایی که از وی سر می زند، توجه کند.

کوتاه سخن این که: رهروان راه حق و سالکان طریق الی الله باید بعد از «مشارطه»، یعنی عهد و پیمان بستن با خود و خدای خویش جهت اطاعت و بندگی حق و تهذیب نفس، بطور مداوم مراقب خود باشند که این پیمان الهی شکسته نشود، درست همانند طلبکاری که از همپیمانانش مطالبه پرداخت دیون می کند، از نفس خویش مطالبه وفای به این عهد الهی را بنماید؛ بدیهی است هرگونه غفلت سبب عقب ماندگی و ضرر و زیان فاحش است، همان گونه که اگر انسان در مطالبات مادی اش کوتاهی کند، به آسانی سرمایه های خود را از دست می دهد، بخصوص این که در برابر افرادی فریبکار و فرصت طلب قرار گیرد.

▲ گام چهارم: محاسبه

چهارمین گامی که علمای اخلاق برای رهروان این راه ذکر کرده اند، محاسبه است؛ و منظور این است که هر کس در پایان هر سال یا ماه و هفته و یا در پایان هر روز به محاسبه کارهای خویشتن بپردازد، و عملکرد خود را در زمینه خوبیها و بدیها، اطاعت و عصیان، خدا پرستی و هوا پرستی دقیقاً مورد محاسبه قرار

دهد، و درست مانند تاجر موشکاف و دقیقی که همه روز یا هر هفته و هر ماه و هر سال به حسابرسی تجارتخانه خود می پردازد و سود و زیان خویش را از دفاتر تجاری بیرون می کشد و ترازنامه و بیلان تنظیم می کند، به یک محاسبه الهی و معنوی دست زند و همین کار را در مورد اعمال و اخلاق خویش انجام دهد. روشن است محاسبه چه در امر دین باشد یا دنیا یکی از دو فایده مهم را دارد: اگر صورتحساب، سود کلانی را نشان دهد، دلیل بر صحت عمل و درستی راه و لزوم تعقیب آن است؛ و هر گاه زیان مهمی را نشان دهد دلیل بر وجود بحران و خطر و احتمالاً افراد مغرض و دزد و خائن و یا خطا کار و ناآگاه در تجارتخانه اوست که باید هر چه زودتر برای اصلاح آن وضع کوشید.

در این زمینه نیز در منابع اسلامی اعم از آیات و روایات اشارات پر معنایی دیده می شود.

آیات زیادی از قرآن خبر از وجود نظم و حساب در مجموعه جهان آفرینش می دهد، و انسانها را به دقت و اندیشه در این نظم و حساب دعوت می کند؛ از جمله، می فرماید:

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ - أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ؛ آسمان را برافراشت و میزان و قانون در آن گذاشت، تا در میزان طغیان نکنید (و از مسیر عدالت و حساب منحرف نشوید)!» (الرحمن، آیات ۷ و ۸).

در جای دیگر می خوانیم: «وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ؛ و هر چیز نزد او (خدا) مقدار معینی (حساب روشنی) دارد...» (سوره رعد، آیه ۸).

و نیز می فرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزَلُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ؛ و خزائن همه چیز فقط نزد ما است و ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی کنیم.» (سوره حجر، آیه ۲۱)

از سوی دیگر قرآن مجید در آیات متعددی از حساب دقیق روز قیامت خبر داده است؛ از جمله، از زبان لقمان حکیم خطاب به فرزندش چنین نقل می کند: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ؛ پسر من! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در (گوشه ای) از آسمانها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است!» (سوره لقمان، آیه ۱۶).

و نیز می فرماید: «وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوْنَ يُحَاسِبُكُمْ بِهِ اللَّهُ؛ اگر آنچه را در دل دارید آشکار کنید یا پنهان نمایید، خداوند شما را بر طبق آن محاسبه می کند.» (سوره بقره، آیه ۲۸۴).

این مسأله بقدری مهم است که یکی از نامهای روز قیامت، «يوم الحساب» است: «إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ؛ کسانی که از راه خدا منحرف می شوند، به خاطر فراموش کردن روز حساب عذاب شدیدی دارند!» (سوره ص، آیه ۲۶)

مسأله حساب در قیامت بقدری روشن و آشکار است که انسان را در آنجا حسابرس خودش می سازند، و به او گفته می شود: «إِذْ يُنْفَخُ كَتَابُكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيَّكَ حَسِيبًا؛ (در آن روز به انسان گفته می شود) نامه اعمال را بخوان، کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی!» (سوره اسراء، آیه ۱۴).

با این حال و با توجه به این شرایط که همه چیز در دنیا و آخرت دارای حساب است، چگونه انسان می تواند از حساب خویش در این جهان غافل بماند؛ او که باید فردا به حساب خود برسد چه بهتر که در این دنیا ناظر بر حساب خویش باشد؛ او که می داند همه چیز در این جهان حساب و کتابی دارد چرا خود را از حساب و کتاب دور دارد؟!.

بنابراین، مجموعه آیات فوق و مانند آن این پیام مهم را برای همه انسانها دارد که هرگز محاسبه را فراموش نکنید، و اگر می خواهید بار شما فردا سبک باشد، در این جهان به حساب خویش برسید، پیش از آن که در آن جهان به حساب شما برسند.

در روایات اسلامی، مسأله از این هم گسترده تر است؛ از جمله:

۱ - در حدیث معروف رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَ زُنُوهَا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا وَ تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الْأَكْبَرِ؛ خویشتن را محاسبه کنید پیش از آن که به حساب شما برسند و خویش را وزن کنید قبل از آن که شما را وزن کنند! (و ارزش خود را تعیین کنید پیش از آن که ارزش شما را تعیین نمایند) و آماده شوید برای عرضه بزرگ (روز قیامت)!» (۱)

۲ - در حدیث دیگر از همان حضرت خطاب به ابوذر می خوانیم: «يَا أَبَاذَرٍّ حَاسِبْ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبَ فَإِنَّهُ أَهْوَنُ لِحِسَابِكَ عَذَابٌ وَ زِنَ نَفْسِكَ قَبْلَ أَنْ تُوزَنَ...؛ ای ابوذر! به حساب خویش برس، پیش از آن که به حساب تو برسند، چرا که این کار برای حساب فردای قیامت تو آسانتر است، و خود را وزن کن پیش از آن که تو را وزن کنند!» (۲)

۳ - در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «مَا أَحَقَّ لِلْإِنْسَانِ أَنْ تَكُونَ لَهُ سَاعَةٌ لَا يَشْغَلُهَا شَاغِلٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ، فَيَنْظُرَ فِيمَا اكْتَسَبَ لَهَا وَ عَلَيْهَا فِي لَيْلِهَا وَ نَهَارِهَا؛ چقدر شایسته است که انسان ساعتی برای خود داشته باشد، که هیچ چیز او را به خود مشغول نسازد و در این ساعت، محاسبه خویش کند و بنگرد چه کاری به سود خود انجام داده و چه کاری به زیان خود، در آن شب و در آن روز.» (۳)

در این حدیث بوضوح مسأله محاسبه در هر روز، آن هم در ساعتی که فراغت بطور کامل حاصل باشد، آمده است؛ و این امر از شایسته ترین امور برای انسان شمرده شده است.

۴ - همین معنی در حدیث امام صادق (علیه السلام) به شکل دیگری آمده است، می فرماید: «حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ يَعْرِفُنَا، أَنْ يُعْرِضَ عَمَلَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ عَلَى نَفْسِهِ، فَيَكُونَ مُحَاسِبًا نَفْسِهِ، فَإِنْ رَأَى حَسَنَةً اسْتَرَادَ مِنْهَا وَ إِنْ رَأَى سَيِّئَةً اسْتَعْفَرَ مِنْهَا لِئَلَّا يُخْرَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ بر هر مسلمانی که معرفت ما را دارد لازم است که اعمال خود را در هر روز و شب، بر خویشتن عرضه بدارد، و حسابگر نفس خود باشد؛ اگر حسنه ای مشاهده کرد برای افزودن آن کوشش کند، و اگر سیئه ای ملاحظه نمود از آن استغفار نماید، مبادا روز قیامت رسوا گردد!» (۴)

۵ - همین معنی از امام کاظم (علیه السلام) به گونه دیگری روایت شده است؛ فرمود: «ياهِشَامُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ حَسَنَةً اسْتَرَادَ مِنْهُ وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَعْفَرَ اللَّهَ مِنْهُ وَ تَابَ؛ کسی که هر روز به حساب خویش نرسد از ما نیست، اگر کار خوبی انجام داده از خدا توفیق فزونی طلبد (و خدا را بر آن سپاس گوید) و اگر عمل بدی انجام داده استغفار کند و به سوی خدا برگردد و توبه کند!» (۵)

روایات در این زمینه فراوان است، علاقه مندان می توانند برای توضیح بیشتر به مستدرک الوسائل، کتاب الجهاد، ابواب الجهاد النفس، مراجعه نمایند (۶). این روایات بخوبی نشان می دهد که مسأله محاسبه نفس در اسلام از اهمیّت والایی برخوردار است، و کسانی که اهل محاسبه نفس نیستند، از پیروان راستین ائمه اهل بیت (علیهم السلام) محسوب نمی شوند!

در این روایات به فلسفه و حکمت این کار نیز بروشنی اشاره شده است که این کار می تواند مایه فزونی حسنات، و جلوگیری از سیئات و جبران آنها گردد، و از سقوط انسان در گرداب هلاکت و غرق شدن در دریای غفلت و بی خبری جلوگیری کند.

راستی چرا ما با امور مادی و معنوی حداقل یکسان برخورد نکنیم؟! امور مادی ما حساب و کتاب و دفتر روزنامه و دفتر انبار و دفتر کل و دفاتر دیگر دارد، ولی برای امور معنوی حتی حاضر به یک حساب به اصطلاح سرانگشتی نیز نباشیم، در حالی که امور معنوی به درجات بالاتر و والاتر است و اصولاً قابل مقایسه با امور مادی نیست! به همین دلیل، در حدیث پر معنایی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يُحَاسِبَ نَفْسَهُ أَشَدَّ مِنْ مُحَاسَبَةِ الشَّرِيكِ شَرِيكُهُ، وَ السَّيِّدِ عَبْدُهُ؛ انسان هرگز اهل ایمان نخواهد شد مگر این که در حسابرسی خویش سختگیر باشد؛ حتی سختگیرتر از حساب شریک نسبت به شریکش و مولی نسبت به غلامش!» (۷)

در اینجا اشاره به چند نکته لازم به نظر می رسد:

۱ - در این که چگونه باید نفس را «محاسبه» کرد و خویشتن را پای حساب حاضر نمود و مورد بازخواست قرار داد؛ بهترین طریق همان است که در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که بعد از نقل حدیث پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «أَكْبَسُ الْكَيْسِينَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ؛ عاقل ترین مردم کسی است که به محاسبه خویش پردازد» مردی از آن حضرت پرسید «یا امیرالمؤمنین وَ كَيْفَ يُحَاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ؛ ای امیرمؤمنان! انسان چگونه نفس خویش را محاسبه کند؟»

امام ضمن بیان مشروحی چنین فرمود:

«هنگامی که صبح را به شام می رساند، نفس خویش را مخاطب ساخته چنین گوید: ای نفس! امروز بر تو گذشت و تا ابد باز نمی گردد، و خداوند از تو درباره آن سؤال می کند که در چه راه آن را سپری کردی؟ چه عملی در آن انجام دادی؟ آیا به یاد خدا بودی، و حمد او را به جا آوردی؟ آیا حق برادر مؤمن را ادا کردی؟ آیا غم و اندوهی از دل او زدودی؟ و در غیاب او زن و فرزندش را حفظ کردی؟ آیا حق بازماندگانش را بعد از مرگ او ادا کردی؟ آیا با استفاده از آبروی خویش، جلو غیبت برادر مؤمن را گرفتی؟ آیا مسلمانی را یاری نمودی؟ راستی چه کار (مثبتی) امروز انجام دادی؟!»

سپس آنچه را که انجام داده به یاد می آورد، اگر به خاطرش آمد که عمل خیری از او سر زده، حمد خداوند متعال و تکبیر او را به خاطر توفیقی که به او عنایت کرده به جا می آورد، و اگر معصیت و تقصیری به خاطرش آمد، از خداوند متعال آمرزش می طلبد و تصمیم بر ترک آن در آینده می گیرد، و آثار آن را از نفس خویش با تجدید صلوات بر محمد و آل پاکش، و عرضه بیعت با امیرمؤمنان (علیه السلام) بر خویشتن و قبول آن و اعاده لعن بر دشمنان و مانعان از حقوقش، محو می کند؛ هنگامی که این محاسبه (جامع و کامل) را انجام داد، خداوند می فرماید: «من به خاطر دوستی تو با دوستانم و دشمنیت با دشمنانم (و محاسبه جامعی که با نفس خویش داشتی) در مورد گناهانت به تو سختگیری نمی کنم و تو را مشمول عفو خود خواهم ساخت!» (۹)

آری این است بهترین طرز محاسبه نفس!

۲ - آثار محاسبه نفس چیست؟ از آنچه در بحثهای گذشته آمد، پاسخ این سؤال روشن می شود، ولی بسیار بجاست، از تعبیراتی که در احادیث اسلامی آمده است در اینجا بهره گیری کنیم:

در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَقَفَّ عَلَى عُيُوبِهِ وَ أَحَاطَ بِذُنُوبِهِ، وَ اسْتَقَالَ الذُّنُوبَ وَ أَصْلَحَ الْعُيُوبَ؛ کسی که محاسبه نفس خویشتن کند، بر عیوب خویش واقف می شود، و از گناهانش با خبر می گردد (و به دنبال آن) از گناه توبه می کند، و عیوب را اصلاح می نماید» (۱۰)

و نیز از همان امام (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ سَعَدَ؛ کسی که به محاسبه خویش پردازد، سعادت مند می شود.» (۱۱)

و باز در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «ثَمَرَةُ الْمُحَاسَبَةِ صَلَاحُ النَّفْسِ؛ میوه درخت محاسبه اصلاح نفس است.» (۱۲)

بعضی از بزرگان علم اخلاق در توضیح حقیقت محاسبه، چنین گفته اند که مانند محاسبه با شریک است که درباره سرمایه و سود و زیان بیندیشد، اگر سودی حاصل شده، سهم خود را از شریک بگیرد و تشکر کند و اگر خسروانی حاصل گشته او را ضامن بشمرد و وادار به جبران در آینده کند. سرمایه مهم انسان یعنی عمر که در اختیار نفس اوست نیز همین گونه است؛ سود آن کارهای خیر، و خسران آن گناهان است؛ و موسم تجارت تمام طول روز، و شریک او در معامله، نفس اماره است.

نخست درباره فرائض مطالبه کند، اگر انجام یافته خدا را شکر گوید، و خویشتن را به ادامه این راه ترغیب کند، و اگر فریضه ای از دست رفته، قضای آن را مطالبه کند، و اگر انجام یافته ولی بطوری ناقص بوده، وادار به جبران از طریق نوافل کند، و اگر معصیتی مرتکب شده، او را باز خواست کند و جبران آن را بطلبد؛ درست همان گونه که تاجر با شریکش محاسبه می کند، که حتی جزئی ترین امور، و کمترین مبلغ را در حساب فرو گذاری نمی کند، تا در معامله مقبون نگردد؛ بخصوص که انسان در برابر نفس اماره قرار گرفته که خدعه گر است و نیرنگباز، و مکار و افسونگر ...!

در واقع کاری را که فرشتگان الهی در قیامت با او انجام می دهند او در دنیا با خویشتن انجام دهد؛ و حتی به هنگام محاسبه، افکاری که در مغز او خطور کرده، و قیام و قعود و خوردن آشامیدن و خواب و سکوت را مورد محاسبه قرار دهد، و مثلاً سؤال کند چرا فلانجا ساکت شدی؟ و چرا در فلان مورد تکلم نمودی ... (و سزاوار است انسان محاسبه نفس خویشتن را روز به روز، و ساعت به ساعت انجام دهد و گرنه رشته کار از دست او بیرون می رود)؛ هرگاه انسان برای هر معصیتی که در طول عمر انجام می دهد، سنگی در حیاط خانه خود بیندازد، بزودی حیاط خانه او پر می شود؛ عیب کار اینجاست که انسان در حفظ و حساب معاصی سهل انگاری می کند ولی دو فرشته ای که مأمور حفظ اعمال او هستند همه را ثبت و ضبط می کنند؛ و بالاتر از همه، خداوند همه را احصاء می فرماید؛ همان گونه که قرآن می گوید: «أَحْصَاءُ اللَّهُ وَ نَسُوءُ؛ خداوند حساب آنها را نگه داشته و آنان فراموشش کرده اند» (سوره مجادله، آیه ۶)(۱۳)

به عنوان حسن ختام، این بحث را با حدیثی درباره چگونگی حساب روز قیامت که از آن می توان روش محاسبه دنیا را فرا گرفت پایان می دهیم:
رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «لَا تَزُولُ قَدَمَا عُبِدَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْئَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ عَمْرِهِ فِي مَا أَفْنَاهُ وَ عَنْ شَبَابِهِ فِي مَا أَبْلَاهُ، وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَ فِي مَا أَنْفَقَهُ وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ در روز قیامت هیچ انسانی قدم از قدم بر نمی دارد تا از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی آن را سپری نموده، و از جوانی اش که در چه راهی آن را کهنه کرده، و از مالش که از کجا به دست آورده و در چه راهی مصرف نموده، و از محبت ما اهل بیت(علیهم السلام) (که آیا حق آن را ادا کرده یا نه)»(۱۴)

▲ گام پنجم: معاتبه و معاقبه (سرزنش کردن و کیفر دادن)

پنجمین گام که بعد از «محاسبه» انجام می گیرد، مسأله معاتبه و معاقبه یعنی سرزنش و مجازات نفس است در برابر خطاها و خلافهایی که از او سرزده است؛ زیرا اگر انسان حساب کند، و در مقابل کارهای خلاف، هیچ واکنشی نشان ندهد، نتیجه معکوس خواهد شد؛ و به تعبیر دیگر، باعث جرأت و جسارت نفس است. همان گونه که وقتی انسان کارمندان و کارگران و شرکای خود را پای حساب حاضر می کند و از آنها تخلفها و نادرستیهایی در حساب می بیند، در برابر آن واکنش نشان می دهد و به نوعی آنها را کیفر می دهد - از مرحله خفیف و ملایم مانند سرزنش گرفته تا مرحله کیفرهای مختلف - کسانی که در مسیر قرب خدا گام برمی دارند و به سیر و سلوک مشغولند، نیز در برابر نفس سرکش باید چنین باشند؛ در غیر این صورت، محاسبه نتیجه معکوس می دهد؛ یعنی، موجب جرأت و جسارت بیشتر می شود.

قرآن مجید تا آن حد به این مسأله اهمیت داده که به نفس «لوامه» سوگند یاد می کند و می فرماید: «وَ لَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ(۱)»(۲) و می دانیم نفس لوامه همان وجدان بیداری است که صاحبش را به هنگام ارتکاب کار خلاف ملامت و سرزنش می کند، که این خود نوعی معاقبه و مجازات خویشتن است. روشن است که معاقبه و مجازات خویشتن در برابر کارهای خلافی که از انسان سرزده سلسله مراتبی دارد که از ملامت شروع می شود، سپس به مراحل شدیدتر مانند محروم کردن خویشتن از بعضی لذائذ زندگی در یک مدت معین منتهی می شود.

در قرآن مجید به نمونه جالبی از این موضوع در مورد سه نفر از متخلفان جنگ تبوک اشاره شده است که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) پس از بازگشت از جنگ، به مسلمانان دستور داد که با آنها ترک رابطه کنند تا آنجا که زمین با آن همه وسعتش بر آنها تنگ شده آنها در مقام توبه بر آمدند، و به مجازات خویش پرداختند، به این صورت که خودشان نیز یکدیگر را ترک گفتند و در انزوای کامل به ادامه توبه مشغول شدند؛ پس از مدتی خداوند توبه آنها را پذیرفت، و این آیه را نازل فرمود: «وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا أَنْ لَأَمْلَأَنَّ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛ (همچنین) آن سه نفر را که (در مدینه) باز ماندند (و از شرکت در تبوک خود داری کردند و مسلمانان از آنان قطع رابطه نمودند) تا آن حد که زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد، و (حتی) جایی در وجود خویش برای خود نمی یافتند، و دانستند که پناهگاهی از خدا، جز به سوی او نیست، در این هنگام خدا آنان را مشمول رحمت خود ساخت، (و به آنان توفیق داد) تا توبه کنند (و خداوند توبه آنها را پذیرفت) که خداوند توبه پذیر و مهربان است.» (سوره توبه، آیه ۱۱۸)

جمله «وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ؛ نفس آنها بر آنها (نیز) تنگ شد» ممکن است اشاره به همان مسأله «معاقبه نفس» باشد که آنان برای مجازات خویشتن یکدیگر را ترک گفتند و در انزوای مطلق فرو رفتند، و اینجا بود که خداوند توبه آنان را پذیرفت.

در شأن نزول آیه ۱۰۲ سوره توبه: «وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ و گروه دیگری به گناهان خود اعتراف کردند، و اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند، امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند غفور و رحیم است.» داستانی درباره «ابولبابه انصاری» نقل شده، که از یاران پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود، ولی بر اثر سستی، از شرکت در جنگ تبوک خود داری کرد، بعداً سخت پشیمان و ناراحت گشت؛ به مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمد و خود را به یکی از ستونها که امروز به «ستون ابولبابه»، یا «ستون توبه» معروف است بست، و سوگند یاد کرد که خود را باز نکند، مگر این که پیامبر(صلی الله علیه وآله) بیاید و گره را بگشاید؛ یا به تعبیر دیگر، خداوند اعلام قبولی توبه او را بنماید. مدتی بر این حال ماند، سپس آیه فوق نازل شد و قبولی توبه او را اعلام کرد.

روشن است که اقدام ابولبابه، نوعی «معاقبه» و مجازات خویشتن در برابر کار خلاف بود، و نشان می دهد که این مرحله از سیر و سلوک در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) و در میان یاران او نیز وجود داشته است.

جمله خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا (اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند) نیز می تواند اشاره به این معنی باشد.

در احادیث اسلامی نیز اشاراتی به مسأله معاقبه دیده می شود؛ از جمله:

۱ - امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در اوصاف برجسته متقین و پرهیزکاران که در نهج البلاغه آمده است، در شرح یکی از اوصاف آنها می فرماید: **إِنْ اسْتَضَعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِي مَا تَكْرَهُ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِي مَا تُحِبُّ؛ هِرْغَاهُ نَفْسٍ أَوْ فِي أَنْجَامِ وَظَائِفِي كَيْهٍ خَوْشٍ نَادِرٍ، سِرْكَشِي كَنْدٍ (و به راه گناه برود) او هم از آنچه دوست دارد محرومش می سازد (و از این طریق نفس سرکش را مجازات می کند).**» (۳)

منظور این است که در برابر سرکشی نفس، گاه آنچه مورد علاقه او از خواب و خوراک و استراحت است، از او دریغ می دارد، تا از این طریق مجازات شود و دیگر به راه عصیان و نافرمانی حق نرود.

۲ - در حدیث دیگری که در «غرر الحکم» از آن حضرت آمده است، چنین می خوانیم: **«إِذَا صَعُبَتْ عَلَيْكَ نَفْسُكَ فَاصْغَبْ لَهَا تَذَلُّ لَكَ؛ هِنْكَامِي كَيْهٍ نَفْسٍ بَرِ تَوِ سَخْتٍ كَيْهٍ (و در برابر طاعت فرمان حق به آسانی تسلیم نگرده) تو هم بر او سخت بگیر (و خواسته هایش را از او دریغ دار) تا در برابر تو تسلیم گردد!**»

۳ - و نیز از آن حضرت آمده است: **«مَنْ ذَمَّ نَفْسَهُ أَصْلَحَهَا، مَنْ مَدَحَ نَفْسَهُ ذَبَحَهَا؛ أَنْ كَسَّ كَيْهٍ نَفْسٍ خَوِيشْتَن رَا مَدَمْت (و سرزنش) کند سبب اصلاح آن را فراهم کرده، و آن کس که خویشتن را مدح و ثنا گوید، گویی خود را ذبح کرده است.»** (۴)

۴ - باز در حدیثی از همان امام همام، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است که فرمود: **ذَوَاءُ النَّفْسِ الصَّوْمُ عَنِ الْهَوَى، وَ الْجِمِيَةُ عَنِ لَذَاتِ الدُّنْيَا؛ دَارُوِي نَفْسٍ (سرکش) روزه گرفتن از هوی و هوسها و پرهیز از لذات دنیا است.**» (۵)

در حالات صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله) و علمای بزرگ و مؤمنان پاکدل، نمونه های فراوانی از این مطلب دیده می شود که آنها به هنگام ارتکاب گناهی، خویشتن را در معرض معاقبه و مجازات قرار می دادند، و هر کدام به نوعی برای عدم تکرار گناه در آینده اقدام می نمودند؛ از جمله:

۱ - در حالات یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده است که یکی از اصحاب به نام «ثعلبه» (۶) که از طایفه انصار بود؛ با «سعید بن عبدالرحمن» (که از مهاجران بود) پیمان برادری داشت؛ در یکی از غزوات «سعید» به همراهی پیامبر (صلی الله علیه وآله) به میدان جهاد شتافت، و «ثعلبه» در مدینه ماند و به دوست خود اطمینان داد که مشکلات خانواده او را حل می کند، و از همین رو هر روز برای آنها آب و هیزم می آورد و در حل مشکلاتشان می کوشید.

روزی زن «سعید» درباره مطلبی از پشت پرده با ثعلبه سخن می گفت، هوی نفس بر او چیره شد، پرده را کنار زد، همین که چشمش به همسر زیبای سعید افتاد دل از دست بداد و گام پیش نهاد و دست دراز کرد که زن را در آغوش گیرد، ولی همسر سعید فریاد زد، ثعلبه چه می کنی؟ آیا روا است مجاهدت در راه خدا مشغول جهاد باشد و تو در خانه او نسبت به همسرش قصد خلاف داشته باشی؟!

این سخن، ثعلبه را تکان داد، گوئی از خوابی عمیق برخاسته بود، فریادی کشید و از خانه بیرون رفت و سر به کوه و صحرا گذاشت، و به گریه زاری مشغول شد و می گفت: **«إِلَهِي أَنْتَ الْمَعْرُوفُ بِالْغُفْرَانِ وَأَنَا الْمَوْصُوفُ بِالْعِصْيَانِ؛ خدایا تو معروف به آمرزش و من موصوف به گناهم!**»

به این ترتیب او خود را در محرومیت و تنگنا برای مجازات خویشتن نسبت به خطایی که از او سرزده بود قرار داد؛ سرانجام طی داستان مفصلی خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسید و به پیشگاه آن حضرت توبه خویش را عرضه نمود، و آیه ۱۳۵ سوره آل عمران در حق او نازل شد، و توبه اش مقبول درگاه الهی افتاد و **الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلٰى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ؛ و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می کنند و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد و بر گناه اصرار نمی ورزند، با این که می دانند!**» (۷)

۲ - در حالات فقیه بزرگ عالم شیعه، مرحوم آیت الله بروجردی (قدس سره الشریف) نقل شده که هرگاه عصبانی می شد، و احیاناً به بعضی طلاب درس خود پرخاش می کرد، با این که این پرخاش همانند پرخاش پدر نسبت به فرزندش بود، بلافاصله از همین پرخاش مختصر، پشیمان شده و در مقام عذرخواهی و جبران بر می آمد، و طبق ندی که داشت، فردای آن روز را برای جبران این کار روزه می گرفت؛ و به این ترتیب، خود را در برابر این کار کوچک معاقبه می فرمود.

۳ - یکی از علمای بزرگ اخلاق نقل می کرد که یکی از آقایان اهل منبر می گفت: من در آغاز منبرم سلام بر امام حسین (علیه السلام) می کنم و جواب می شنوم، اگر جواب نشنوم منبر نمی روم! این حالت روحانی از آنجا برای من پیدا شد که روزی وارد مجلس مهمی شدم و واعظ معروفی را بر منبر دیدم، این خیال در دل من پیدا شد که بعد از او سخنرانی جالبی کنم و او را بشکنم! به خاطر این خیال غلط تصمیم گرفتم چهل روز به منبر نروم به دنبال این کار (معاقبه خویشتن در مقابل یک فکر خطا و خیال باطل) این نورانیت در قلب من پیدا شد که پاسخ سلامم را به حضرت، می شنوم. (۸)

کوتاه سخن این که: مراقبه و سپس محاسبه در صورتی اثر قاطع دارد، که مسأله «معاقبه» و کیفیهای مناسب، نسبت به نفس اماره و هوی و هوسهای سرکش را در پی داشته باشد و گرنه تأثیر آن بسیار ضعیف خواهد بود.

ولی این به آن معنی نیست که اعمال مرتاضان و بعضی از صوفیان منحرف را امضا کنیم، و بر داستانهایی که نمونه آن در پاره ای از کلمات «غزالی» در «احیاء العلوم» آمده است صحنه بگذاریم که مثلاً انسان برای ریاضت نفس یا جبران خطاهایی که از او سرزده، دست به اعمال خشونتبار نسبت به خویشتن بزند و مجازاتهای خطرناک و ابلهانه ای نسبت به خود انجام دهد، بلکه منظور از «معاقبه» کارهایی شبیه آنچه در بالا آمد می باشد، مانند روزه گرفتن، تعطیل کردن برنامه هایی که در معرض هوی و هوس است، و محروم ساختن خویشتن از پاره ای لذات مادی و امثال آنها.

به گفته مرحوم نراقی در معراج السعاده: **«اگر کار خلافی از او سرزد در مقام تنبیه خود بر آید؛ مثلاً، تن به عبادات سنگین و انفاق اموالی که مورد علاقه اوست بدهد، اگر لقمه حرام یا مشتهبی خورده خویشتن را مقداری گرسنگی دهد، و اگر زبان به غیبت مسلمانی گشوده، مدح او کند یا با سکوت، خود را تنبیه، یا با ذکر خدا آن را جبران نماید؛ اگر شخص فقیر و تنگدستی را کوچک شمرده و نسبت به او توهین کرده، مال فراوانی را به او ببخشد، و همچنین نسبت به سایر معاصی و تقصیرات در مقام جبران بر آید.»** (۹)

منظور از «اخلاص» همان خلوص نیت است، و منظور از خلوص نیت این است که انگیزه تصمیم گیری تنها خدا باشد و بس. ممکن است کسانی دارای اراده های محکم برای انجام مقاصد باشند، ولی انگیزه آنها رسیدن به اهداف مادی باشد؛ اما سالکان راه خدا کسانی هستند که اراده نیرومند آنان آمیخته با خلوص نیت، و برخاسته از انگیزه های الهی است.

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی، به کمتر چیزی به اندازه اخلاص نیت اهمیت داده شده است. در جای جای قرآن مجید و کلمات معصومین (علیهم السلام) سخن از اخلاص نیت به میان آمده، و عامل اصلی پیروزی در دنیا و آخرت شمرده شده است؛ و اصولاً از نظر اسلام هر عملی بدون اخلاص نیت بی ارزش است. این از یک سو.

از سوی دیگر، مسأله اخلاص از مشکلترین کارها شمرده شده به گونه ای که تنها اولیاء الله و بندگان خاص خدا به اخلاص کامل می رسند، هر چند اخلاص در هر مرحله ای محبوب و مطلوب است.

بهتر است در اینجا نخست به سراغ قرآن مجید برویم و گوشه ای از آیات مربوط به اخلاص را که ویژگیهای خاصی دارد از نظر بگذرانیم: در آیات متعددی از قرآن، سخن از مخلصین (خالصان) یا مخلصین (خالص شدگان!) به میان آمده، و آنها را با تعبیرات گوناگون و پر معنی توصیف و تمجید می کند، از جمله:

۱ - در آیه ۵ سوره بینه می خوانیم: «وَأْمُرُوا آلَٰئِن لَّيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ خُنَافًا وَ يَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقَائِمَةِ؛ به آنها دستوری داده نشده بود جز این که خدا را بپرستند در حالی که دین خود را خالص کنند و از شرک به توحید باز گردند نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار!»

با توجه به این که دین مفهوم گسترده ای دارد که عقاید و اعمال و درون و برون را همگی شامل می شود، و با توجه به این که ضمیر در «ما أمرُوا» به همه پیروان مذاهب آسمانی برمی گردد، و با توجه به این که: اخلاص و نماز و زکات در آیه به عنوان تنها دستورهایی الهی به همه آنها است، اهمیت این موضوع کاملاً روشن می شود، این تعبیر نشان می دهد که همه دستورهایی الهی از حقیقت توحید و اخلاص سرچشمه می گیرد.

۲ - در جای دیگر همه مسلمانها را مخاطب ساخته و می فرماید: «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ؛ خداوند (یگانه) را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید، هر چند کافران ناخشنود باشند.» (سوره غافر، آیه ۱۴)

۳ - در جای دیگر، شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را مخاطب ساخته و بطور قاطع به او دستور می دهد: «قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ؛ بگو من مأمورم خدا را پرستش کنم، در حالی که دینم را برای او خالص کرده باشم!» (سوره زمر، آیه ۱۱)

از این آیات و آیات متعدد دیگر که همین معنی را می رساند بخوبی استفاده می شود که اخلاص اساس دین و شالوده محکم و رکن رکن آن است. درباره مخلصان (خالص شدگان) که تفاوت آن را با مخلصین (خالصان) شرح خواهیم داد، تعبیراتی از این مهمتر دیده می شود:

۱ - در آیه ۳۹ و ۴۰ سوره حجر می خوانیم که شیطان بعد از رانده شدن از درگاه خدا، از سر لجاجت و خیره سری عرض می کند: «وَ لَا تُؤْتِيهِمْ أَجْرًا مِّنْ عِبَادَتِكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ؛ من همه آنها را گمراه خواهم ساخت مگر بندگان مخلص را!»

این تعبیر نشان می دهد که موقعیت بندگان مخلص آن چنان تثبیت شده است که حتی شیطان افسونگر و لجوج طمع خود را از آنها بریده است.

۲ - در آیه ۳۹ و ۴۰ سوره صافات، وعده پادشاه فوق العاده ای که جز خدا از آن آگاه نیست به آنان داده شده، می فرماید: «وَ مَا تَجْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ - إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ؛ شما جز به آنچه انجام می دادید جزا داده نمی شوید، مگر بندگان مخلص خدا (که رابطه ای میان اعمال و جزای آنها نیست، و بر سرخوان نعت الهی بی حساب پادشاه می گیرند).»

۳ - در آیه ۱۲۷ و ۱۲۸ همین سوره (صافات) مقام مخلصین را چنان والا شمرده که از حضور در دادگاه الهی در قیامت معافند (و یکسره به بهشت جاویدان پروردگار روانه می شوند!)

۴ - در آیه ۱۵۹ و ۱۶۰ همین سوره تنها بیان و توصیف مخلصین را شایسته ذات پروردگار شمرده است، که نشان عمق واقعی معرفت آنان است؛ می فرماید: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ - إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ؛ منزّه است خداوند از آنچه آنها توصیف می کنند، مگر (توصیف) بندگان مخلص خدا!»

۵ - در آیه ۲۴ سوره یوسف، هنگامی که سخن از حمایت الهی در برابر وسوسه های خطرناک همسر عزیز مصر به میان می آورد، می فرماید: «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ؛ اینچنین کردیم، تا بدی و زشتی را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود.»

در این که میان «مخلص» و «مخلص» و «خالصان» و «خالص شدگان» چه تفاوتی وجود دارد؟ سخنهایی گفته شده است؛ ولی شاید بهترین تفسیر در این زمینه این باشد که «مخلصان» کسانی هستند که خود در راه خالص سازی خویشتن از هرگونه آلودگی به شرک و انگیزه های غیر الهی، و رذائل اخلاقی گام می نهند، و تا آنجا که در توان دارند پیش می روند؛ اما «مخلصان» کسانی هستند که امدادهای الهی و عنایات ربّانی، آخرین ناخالصیهای وجودشان از میان می برد، و به لطف پروردگار از هر نظر خالص می شوند.

توضیح این که: ناخالصیها در وجود انسان در واقع دو گونه است:

گونه ای از آن طوری است که انسان از آن آگاه می شود، و توان بر طرف ساختن آن را دارد، و در این راه می کوشد و تلاش می کند و موفق به اخلاص نیت و عقیده عمل می شود.

اما گونه ای دیگر از آن بقدری مخفی و مرموز است که انسان توانایی بر تشخیص، و در صورت تشخیص، توانایی بر پاکسازی آن ندارد؛ همان گونه که در روایت معروف نبوی وارده شده: «إِنَّ الشَّرْكَ أَخْفَى مِنْ ذَبِيبِ النَّمْلِ عَلَى صَفَاةِ سُودَاءِ فِي لَيْلَةِ ظُلْمَاءٍ؛ شَرِكٌ (و نفوذ آن در اعمال) مخفی تر است از حرکت مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک!» (۱)

در این گونه موارد هرگاه لطف الهی شامل حال سالکان راه نشود، از این گذرگاه صغْبُ الْعُبُورِ گذر نخواهند کرد، و در ناخالصیها می مانند؛ اما گویی خداوند جایزه کسانی را که در اخلاص خویش تا آخرین مرحله توان و قدرت می کوشند، این قرار داده که باقی مانده راه را تنها با عنایت او بیابند، و این مخلصان را مخلص کند.

هنگامی که انسان به این مرحله برسد دیگر در برابر وساوس شیاطین و هوای نفس بیمه خواهد شد، و طمع شیطان از او بریده می شود، و شیطان در برابر این افراد رسماً اظهار عجز می کند.

اینجاست که از خوان نعمت الهی بی حساب بهره می گیرند، و توصیف آنها درباره صفات جلال و جمال پروردگار، رنگ توحید خالص به خود می گیرد، و طبیعی است که در قیامت نیز بدون حساب وارد بهشت می شوند چرا که حساب خود را در این جهان صاف کرده اند.

این همان است که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) طبق بعضی از خطب نهج البلاغه بدان اشاره کرده، و در توصیف بندگان شایسته پروردگار می فرماید: «قَدْ أَخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَ؛ یکی از صفات برجسته آنان این است که خویش را برای خدا خالص کرده، و خداوند خلوص او را پذیرفته (و به مرحله نهایی رسانیده است).» (۲)

به همین دلیل درباره پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در حدیثی چنین آمده است: «فَعِنْدَ ذَلِكَ اسْتَخْلَصَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِنُبُوتِهِ وَ رِسَالَتِهِ مِنَ الشَّجَرَةِ الْمَشْرِقَةِ الطَّيِّبَةِ ... مُحَمَّدًا (صلی الله علیه وآله) أَخْتَصَّ لِلنَّبِيِّ وَ اصْطَفَاهُ بِالرِّسَالَةِ؛ در این هنگام خداوند بزرگ محمد (صلی الله علیه وآله) را برای نبوت و رسالتش از شجره پر ارزش پاک برگزید و خالص گردانید.» (۳)

و در حدیث دیگری که از بعضی معصومان (علیهم السلام) روایت شده می خوانیم: «وَجَدْتُ ابْنَ آدَمَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ الشَّيْطَانِ فَإِنَّ أَحَبَّهُ اللَّهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاءُهُ، خَلَصَتْ وَ اسْتَخْلَصَتْ وَ الْإِخْلَاقُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عَدُوِّهِ؛ فرزندم آدم را در میان خدا و شیطان می بینم، اگر خداوند متعال او را (به سبب تلاش و کوشش در راه اخلاص) دوست دارد، خالص و مخلصش می سازد، وگرنه او را در برابر شیطان، رها می سازد.» (۴)

کوتاه سخن این که: مسأله خلوص و اخلاص در نیت و اعتقاد و اخلاق و عمل، از مهمترین گامها و اساسی ترین پایه های تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله است.

▲ اخلاص در روایات اسلامی

این معنی در روایات اسلامی نیز فوق العاده مورد بحث قرار گرفته است که گوشه هایی از آن را در ذیل از نظر می گذرانیم:

۱ - در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «ثَلَاثٌ لَا تَغْلِبُ عَلَيْنَ قَلْبُ رَجُلٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ الزُّرُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ؛ سه چیز است

که قلب هیچ مسلمانی نباید درباره آن خیانت کند (و همه مسلمین باید آن را رعایت کنند): خالص کردن عمل برای خدا، و خیرخواهی برای پیشوایان اسلام و ملازمت جماعت مسلمین و جدا نشدن از آن.» (۱)

۲ - در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم که اخلاص از اسرار الهی است: «الْإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ اسْتَوْدَعَهُ قَلْبٌ مَنْ أَحَبَّبْتَهُ مِنْ عِبَادِي؛ اخلاص یکی از اسرار من است و آن را در قلب هر کس از بندگانم را که دوست بدارم به ودیعه می گذارم.» (۲)

۳ - امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «الْإِخْلَاصُ أَشْرَفُ نَهَائَةٍ؛ اخلاص با ارزشترین مقامی است که انسان به آن می رسد.» (۳)

۴ - و در تعبیر بلند دیگر می فرماید: «الْإِخْلَاصُ أَعْلَى الْإِيمَانِ؛ اخلاص برترین مقام ایمان است.» (۴)

۵ - و در تعبیر پرمعنای دیگری از همان امام می خوانیم: «فِي إِخْلَاصِ الْأَعْمَالِ تَنَافَسٌ أَوْلَاوَا النَّهْيِ وَ الْأَلْبَابِ؛ رقابت عاقلان و اندیشمندان با یکدیگر در اخلاص عمل است.» (۵)

▲ حقیقت اخلاص

مرحوم فیض کاشانی در محجَّه البیضاء در این زمینه چنین می نویسد: «حقیقت اخلاص آن است که نیت انسان از هرگونه شرک خفی و جلی پاک باشد»، قرآن مجید می فرماید: «وَ إِنْ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةٌ لَتُفَكِّرُمْ مِمَّا فِي بَطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ؛ در وجود چهارپایان برای شما درسهای عبرتی است، چرا که از درون شکم آنها، از میان غذاهای هضم شده و خون، شیر خالص و گوارا به شما می نوشانیم.» (۱)

«شیر خالص آن است که نه رگه های خون در آن باشد، و نه اثری از آلودگی درون شکم و نه غیر آن، صاف و پاک و بدون غل و غش باشد؛ نیت و عمل خالص نیز همان گونه است، باید هیچ انگیزه ای جز انگیزه الهی بر آن حاکم نگردد.» (۲)

در روایات اسلامی نیز تعبیرات بسیار لطیفی درباره حقیقت اخلاص و نشانه های مخلصین بیان شده که به بخشی از آن اشاره می کنیم:

۱ - در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که فرمود: «إِنَّ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ مَابَلَّغَ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِخْلَاصِ حَتَّى لَا يَجِبَ أَنْ يُحْمَدَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ عَمَلٍ لِلَّهِ؛ هر حقیقتی نشانه ای دارد، هیچ بنده ای به حقیقت اخلاص نمی رسد مگر زمانی که دوست نداشته باشد که او را به خاطر اعمال الهی اش بستانند.» (۳)

۲ - در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده که فرمود: «أَمَّا غَلَامَةُ الْمُخْلِصِ فَأَرَبَعَةٌ؛ يَسْلِمُ قَلْبُهُ، وَ تَسْلِمُ جَوَارِحُهُ، وَ بَدَلُ خَيْرَةٍ وَ كَفَّ شَرَّةً؛ أَمَّا عَلَائِمُ مُخْلِصٍ فَأَرْبَعٌ؛ قَلْبُهُ تَسْلِمُ، وَ جَوَارِحُهُ تَسْلِمُ، وَ خَيْرُهُ يَسْلِمُ، وَ شَرُّهُ يَسْلِمُ» (۴)

۳ - در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ عَابِدًا لِلَّهِ حَقَّ عِبَادَتِهِ حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِ إِلَيْهِ، فَجِيئَ بِقَوْلِهِ هَذَا خَالِصًا لِي فَتَيْقَبَلَهُ بِكَرَمِهِ؛ هِيَ عِبَادَةٌ كَانَتْ أَيْ حَقَّ عِبَادَتِ خُدا رَا بِهَا جَا نَمِي آوَرْد، مَگر این كه از تمام مخلوقات چشم بردارد و متوجه او شود؛ در این هنگام، خداوند می فرماید: این برای من خالص شده است؛ پس به كرمش او را می پذیرد.» (۵)

۴ - و بالاخره امام صادق (علیه السلام) جان سخن را در یک جمله کوتاه خلاصه کرده، و درباره اخلاص می فرماید: «مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى عَبْدٍ أَجَلَ مِنْ أَنْ لَا يَكُونَ فِي قَلْبِهِ مَعَ اللَّهِ غَيْرَةٌ؛ خُداوند متعال نعمتی بزرگتر از این به بنده ای نداده است که در قلبش با خدا، دیگری نباشد.» (۶)

اکنون با توجه به اهمیت فوق العاده اخلاص، و تأثیر عمیق آن در پیمودن راه حق، و وصول به مقامات عالیه قرب الی الله، این سؤال پیش می آید که اخلاص را چگونه می توان به دست آورد؟

بی شک اخلاص نیت همیشه برخاسته از ایمان و یقین و عمق معارف الهیه است؛ هر قدر یقین انسان به توحید افعالی خدا بیشتر باشد و هیچ مؤثری را در عالم هستی، جز ذات پاک او نشناسد، و همه چیز را از او و از ناحیه او و به فرمان او بداند، و اگر اسباب و عواملی در عالم امکان وجود دارد، آن را نیز سر بر فرمان او ببیند چنین کسی اعمالش توأم با خلوص است؛ زیرا جز خدا مبدأ تأثیری نمی بیند که برای او کار کند.

این حقیقت در روایات اسلامی در عبارات کوتاه و پر معنایی منعکس است: امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) در حدیثی می فرماید: «الْإِخْلَاصُ ثَمَرَةُ الْيَقِينِ؛ اخلاص میوه درخت یقین است.» (۷)

و از آنجا که عبادت به مقتضای «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» یکی از اسباب یقین می باشد، در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که «الْإِخْلَاصُ ثَمَرَةُ الْعِبَادَةِ؛ اخلاص میوه درخت عبادت است.» (۸)

و نیز از آنجا که علم و معرفت یکی از سرچشمه های یقین است، و یقین چنان که گفتیم سرچشمه اخلاص است، در حدیثی از همان حضرت آمده است که فرمود: «ثَمَرَةُ الْعِلْمِ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ؛ میوه علم، اخلاص عمل است.» (۹)

و بالاخره در گفتار جامعی از مولی علی (علیه السلام) به سرچشمه های اخلاص چنین اشاره شده است: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ؛ سرآغاز دین معرفت خداست، و کمال معرفتش تصدیق ذات اوست، و کمال تصدیق ذاتش، توحید و شهادت بر یگانگی او می باشد؛ و کمال توحید او اخلاص است.» (۱۰)

▲ موانع اخلاص

بزرگان علم اخلاق در این زمینه اشارات روشن و دقیقی دارند، بعضی معتقدند اخلاص موانع و آفات آشکار و نهان دارد؛ بعضی بسیار قوی و خطرناک و بعضی ضعیفتر است، و شیطان و هوای نفس برای مشوب ساختن ذهن انسان و گرفتن صفا و اخلاص و آلوده کردن اعمال به ریا نهایت تلاش و کوشش را می کنند.

بعضی از مراحل ریا کاری و آلودگی نیت به قدری روشن است که هر کسی آن را در می یابد؛ مثل این که شیطان در نماز گزار نفوذ می کند و می گوید نماز را آرام و آهسته و با آداب و خشوع انجام ده، تا حاضران تو را انسانی مؤمن و صالح بدانند و هرگز به غیبت تو آلوده نشوند، این یک فریب آشکار از ناحیه شیطان است!

گاه این وسوسه های شیطانی به شکل مخفی تری صورت می گیرد، و در لباس اطاعت ظاهر می شود؛ مثلاً می گوید: تو انسان برجسته ای و مردم به تو نگاه می کنند، اگر نماز و اعمال را زیبا سازی دیگران به تو اقتدا کرده و در ثواب آنها شریک خواهی شد، و انسان بی خبر گاه تسلیم چنین وسوسه ای می شود، و در دره هولناک ریا سقوط می کند.

گاه وسوسه های شیطان از این هم پیچیده تر و پنهان تر است؛ مثل این که به نماز گزار می گوید انسان مخلص کسی است که در خلوت و جلوت یکسان باشد، کسی که عبادتش در خلوات کمتر از جلوات باشد، ریا کار است، و به این ترتیب او را وادار می کند که در خلوت نماز خود را جالب و جاذب کند تا بتواند در بیرون و در مقابل مردم نیز چنین کند و به اهداف خود برسد این نیز یک نوع ریا کاری خفی است که ممکن است بسیاری از آن غافل شوند و از درک آن عاجز گردند. و همچنین مراحل مخفی تر و پنهان تر. (۱)

براستی موانع و آفات اخلاص به قدری زیاد و متنوع و پنهان است که هیچ انسانی جز از طریق پناه بردن به لطف الهی از آن رهایی نمی یابد.

در روایات اسلامی نیز هشدارهای مهمی درباره آفات اخلاص آمده است:

از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «كَيْفَ يَسْتَطِيعُ الْإِخْلَاصَ مَنْ يَغْلِبُهُ الْهُوَى؛ چگونه توانایی بر اخلاص دارد کسی که هوای نفس بر او غالب است؟» (۲)

در حقیقت، عمده ترین آفت اخلاص و مهمترین مانع آن در این حدیث شریف بیان شده است. آری! هوای نفس است که سرچشمه اخلاص را تیره و تاریک می سازد.

در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: «قَلِيلُ الْأَمَالِ تَخْلُصٌ لَكَ الْأَعْمَالُ؛ آرزوها را کم کن (و دامنه آرزوهای دور و دراز را جمع نما) تا اعمال تو خالص شود!» (۳)

این نکته حائز اهمیت است که گاه انسان در این مورد، گرفتار وسواس می شود که آن خود یکی دیگر از نیرنگهای شیطان است، به او می گوید به نماز جماعت مرو، چرا که در آنجا ممکن است نیت آلوده شود، فقط در خانه نماز بخوان، یا هنگامی که در میان جمعیت به نماز بر می خیزی مستحبات را ترک کن و نماز

را بسیار سریع و دست و پا شکسته بخوان مبادا آلوده ریا گردی. و بسیار دیده ایم افرادی را که به خاطر همین گرفتاری از مستحبات مؤکدتی که شرع، به آن دعوت کرده است باز مانده اند.

و شاید به همین دلیل است که قرآن مجید مردم را دعوت به انفاق پنهان و آشکار هر دو کرده است. می فرماید: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً قَلِمَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ آنها که اموال خود را شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می کنند مزدشان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند.» (۴)

این بحث را با ذکر نکته دیگری پایان می دهیم و آن این که داشتن اخلاص در خلوت و تنهایی، چندان افتخار نیست، مهم آن است که انسان در جلوت و در میان مردم و در مرئی و منظر همگان بتواند اعمال خالصانه انجام دهد.

▲ آثار اخلاص

از آنجا که اخلاص گرانبهاترین گوهری است که در خزانه قلب و روح انسان پیدا می شود، آثار فوق العاده مهمی نیز دارد که در روایات اسلامی با تعبیرات کوتاه و بسیار پر معنی به آن اشاره شده است.

در حدیث معروفی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «ما أخلص عبدٌ لله عزَّ وجلَّ أربعين صباحاً إلا جرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه؛ هیچ بنده ای از بندگان خدا چهل روز اخلاص را پیشه خود نمی سازد مگر این که چشمه های حکمت و دانش از قلبش بر زبانش جاری می شود.» (۱)
در حدیث دیگری از امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) می خوانیم: «عند تحقُّقِ الإخلاص تستتير البصائر؛ به هنگام تحقق اخلاص، چشم بصیرت انسان نورانی می شود.» (۲)

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «فی إخلاص النيات نجات الأُمور؛ در اخلاص نیت پیروزی در کارها است.» (۳)
این نکته روشن است که هر قدر نیت خالصتر باشد به باطن کارها اهمیت بیشتری داده می شود تا به ظاهر کار، و به تعبیر دیگر، محکم کاری در حد اعلی خواهد بود؛ به همین دلیل پیروزی در کار تضمین خواهد شد. و بعکس اگر نیت آلوده به ریا باشد به ظاهر بیش از باطن اهمیت داده می شود و کارها و برنامه ها توخالی می گردد و همین امر سبب شکست است.

و نیز به همین دلیل، در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم: «لو خَلَصَتِ النِّيَاتُ لَزَكَّتِ الأَعْمَالُ؛ اگر نیت خالص شود اعمال پاکیزه خواهد شد.» (۴)

▲ ریا کاری

نقطه مقابل اخلاص «ریا» است، که در آیات و روایات اسلامی از آن مذمت شده است و آن را عاملی برای بطلان اعمال و نشانه ای از نشانه های منافقان و نوعی شرک به خدا معرفی کرده اند.

ریا کاری تخریب کننده فضائل اخلاقی و عاملی برای پاشیدن بذر ذرائل در روح و جان انسانهاست. ریاکاری اعمال را تو خالی و انسان را از پرداختن به محتوا و حقیقت عمل باز می دارد.

ریا کاری یکی از ابزارهای مهم شیطان برای گمراه ساختن انسانهاست.

▲ ریا در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی فوق العاده به این مسأله اهمیت داده شده و ریاکاری به عنوان یکی از خطرناکترین گناهان معرفی شده است که به گوشه ای از آن در ذیل اشاره می شود:

۱ - در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم: «أخوف ما أخاف عليكم الرِّيا والشَّهوَةُ الخَفِيَّةُ؛ خطرناکترین چیزی که از آن بر شما می ترسم ریاکاری و شهوت پنهانی است!» (۱)

ظاهراً منظور از شهوت پنهانی همان انگیزه های مخفی ریاکاری است.

۲ - در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «أذنى الرِّيا شُرْكٌ؛ کمترین ریا شرک به خداست.» (۲)

۳ - باز از همان حضرت آمده است که فرمود: «لا يَقْبَلُ اللهُ عَمَلًا فِيهِ مِقْدَارٌ ذَرَّةَ مِنْ رِياءٍ؛ خداوند عملی را که ذره ای از ریا در آن باشد قبول نمی کند!» (۳)

۴ - در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است «إِنَّ الْمُرَائِيَّ يُنَادِي عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا فَاجِرُ يَا غَادِرُ يَا مُرَائِيَّ ضَلَّ عَمَلُكَ وَ حَبَطَ أَجْرُكَ إِذْ هَبَّ فَخَذَ أَجْرَكَ مِمَّنْ كُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ؛ روز قیامت شخص ریا کار را صدا می کنند و می گویند ای فاجر! ای حيله گر پیمان شکن! و ای ریاکار! اعمال تو گم شد و اجر تو نابود گشت برو و پاداش خود را از کسی که برای او عمل کردی بگیر!» (۴)

۵ - یکی از اصحاب می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) را گریان دیدم، عرض کردم: چرا گریه می کنید؟ فرمود: «إِنِّي تَخَوَّفْتُ عَلَى أُمَّتِي الشَّرْكَ، أَمَا إِنَّهُمْ لَا يَتَعَبَّدُونَ صَنَمًا وَلَا شَمْسًا وَلَا قَمَرًا وَلَا خَجْرًا، وَ لَكِنَّهُمْ يُرَائُونَ بِأَعْمَالِهِمْ؛ من بر امتم از شرک و چند گانه پرستی بیمناکم! بدانید آنها بت نخواهند پرستید و نه خورشید و ماه و قطعات سنگ را، ولی در اعمالشان ریا می کنند (و از این طریق وارد وادی شرک می شوند).» (۵)

▲ فلسفه تحریم ریا

شاید افراد ظاهر بین هنگامی که به این روایات تکاندنده نگاه می کنند از عظمت گناه ریا و آثار وحشتناک آن در شگفتی فرو روند و تصورشان این باشد که اگر عمل انسان خوب باشد چه فرق می کند نت او هر چه می خواهد باشد، فرض کنید انسانی بیمارستان، مسجد، جاده و پل یا مانند اینها برای رفاه مردم بسازد، نیتش هر چه باشد بالاخره عمل او نیکو است، به فرض که قصدش ریاکاری باشد خدمت او به مردم در جای خود ثابت است. بگذاریم مردم کار خیر و خدمت کنند نیتشان هر چه می خواهد باشد.

ولی این اشتباه بسیار بزرگی است؛ زیرا اولاً، هر عملی دارای دو نوع تأثیر است: تأثیری در خود انسان می گذارد، و تأثیری در بیرون. ریاکار با عمل خود درون خود را ویران می سازد و از مقام والای توحید دور می شود و در قعر درّه شرک پرتاب می گردد؛ مردم را وسیله عزّت و احترام خود می بیند و قدرت خدا را به دست فراموشی می سپارد و این ریاکاری که نوعی بت پرستی است سر از مفاسد بی‌شمار اخلاقی در می آورد.

ثانیاً، از نظر عمل بیرونی و خدماتی که به ظاهر انجام داده شود، قصد او تظاهر و ریاکاری بوده نیز جامعه دچار خسارت می شود چرا که سعی او این است که ظاهر عملش را درست کند و اهمّیتی به باطن عمل نمی دهد و چه بسا این امر سبب می شود که آن اسباب رفاه تبدیل به اسباب عذاب برای مردم گردد و لطمه های جبران ناپذیری از آن ببینند.

به عبارت دیگر، هنگامی که جامعه ای عادت به ریاکاری و تظاهر کند همه چیز او از محتوا تهی می شود، فرهنگ و اقتصاد و سیاست و بهداشت و نظم و نیروهای دفاعی همه تو خالی و تهی می گردد و همه جا به ظاهر سازی قناعت می کنند، دنبال خیر و سعادت جامعه نیستند بلکه به سراغ چیزی می روند که ظاهر جالبی داشته باشد، و این طرز کار، ضربات هولناکی بر جامعه وارد می کند که بر هوشمندان مخفی و پنهان نیست.

▲ نشانه های ریاکاران

بسیاری از افراد بعد از مطالعه و بررسی احادیث بالا و مانند آن که شدیدترین تعبیرات را درباره ریاکاران دارد در تشخیص موضوع ریا گرفتار وسوسه می شوند، البته جا دارد که انسان در مورد ریا سختگیر باشد، چرا که نفوذ ریا در عمل بسیار مرموز و مخفی است، چه بسا انسان سالها عملی را انجام می دهد بعداً می فهمد که عمل او ریائی بوده است، مثل داستان معروفی که درباره یکی از مؤمنین پیشین نقل می کنند که نماز جماعت سالیان دراز را قضا کرد، و دلیلش این بود که همه روز در صفا اول می ایستاد، یک روز دیر به جماعت آمد و در صفوف آخر ایستاد احساس کرد از این جریان ناراحت است، چرا که مردم او را در صفوف آخر می بینند، باید همیشه در صف اول باشد!

ولی افراط و تفریط در این مسأله مانند همه مسائل، اشتباه و خطاست، باید از علامات ریا پی به وجود آن برد و از آن پرهیز کرد، ولی وسواس غلط است. علمای اخلاق در این زمینه بحثهای جالبی دارند؛ از جمله، مرحوم فیض کاشانی در «محلّته البیضاء» سوآلی به این صورت طرح می کند: «اگر عالم و واعظ بخواهد بداند در وعظ خود صادق و مخلص است و ریاکار نیست از کجا بداند؟»

سپس به پاسخ این سوآل پرداخته می گوید: «این امر نشانه هائی دارد، از جمله این که اگر واعظی بهتر از او و آگاه تر و مقبول تر در میان مردم پیدا شود خوشحال گردد و حسد او را به دل نگیرد، آری! مانعی ندارد که در مقام غیبه بر آید و آرزو کند که او مانند آن عالم و واعظ گردد (یا از او بهتر).» نشانه دیگر این که اگر بزرگان و شخصیتها در مجلس او حضور یابند سخنانش تغییر نکنند، و همه مردم را به یک چشم نگاه کند (و به خاطر جلب توجه آن عالم و اظهار فضل و کمال در پیشگاه او در سخنانش تغییری حاصل نشود).

«نشانه دیگر این که اگر گروهی از مستمعین پشت سر او در کوچه و بازار به راه بیفتند خوشحال نباشد.» (۱)

بهترین محک برای شناخت اعمال ریائی از غیر ریائی همان معیارهائی است که در روایات اسلامی آمده است؛ از جمله:

۱ - در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که فرمود: «أَمَّا غَلَامَةُ الْمُرَائِي فَارْتَبَعَهُ: يَخْرُصُ فِي الْعَمَلِ لِلَّهِ إِذَا كَانَ عِنْدَهُ أَحَدٌ وَ يَكْسِبُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَ يَخْرُصُ فِي كُلِّ آثَرِهِ عَلَى الْمُخْتَمِدَةِ وَ يَحْسِنُ سَمْتَهُ بَجَهْدِهِ؛ أَمَّا عَلَامَةُ رِيَائِكَ فَأَنَّ رِيَائَكَ أَهْلَكَ إِذَا كُنْتَ تَتَلَوَّنُ بِهَلَاكِتِكَ أَوْ تَتَلَوَّنُ بِهَلَاكِتِكَ أَوْ تَتَلَوَّنُ بِهَلَاكِتِكَ» (۲)

خلاصه، هرکاری که با انگیزه بهتر نشان دادن عمل در انتظار مردم صورت گیرد، سبب نفوذ ریا در عمل است و این انگیزه را هر چند مرموز باشد از دوگانگی برخوردار است و به اعمالی که در خلوت و جلوت انجام می دهد می تواند دریافت. این مطلب به اندازه ای ظریف و مرموز است که گاه انسان برای فریب وجدان خود اعمال خود را در خلوت بسیار جالب انجام می دهد تا خود را قانع کند که در اجتماع نیز همان گونه انجام دهد و دوگانگی در آن نباشد در حالی که هم عملی را که در اجتماع انجام می دهد ریا است و هم آن را که در خلوت انجام داده آلوده به نوعی ریا است.

اما همان گونه که در بالا نیز اشاره شد، افراط در این مسأله جایز نیست چرا که دیده شده افرادی از نماز جماعت و وعظ و ارشاد بر سر منبر و تدریس و تصنیف کتاب محروم می شوند به این عنوان که می ترسیم عمل ما ریائی باشد.

در روایات اسلامی نیز به این مطلب اشاره شده است که اگر انسان عملی انجام دهد و مردم از آن باخبر شوند و از آن مسرور گردد در حالی که انگیزه او از آغاز ارائه به مردم نبوده ضرری به قصد قربت و عمل الهی او نمی زند. (۵)

از اینجا روشن می شود که تشویق نیکوکاران نسبت به اعمال صالحی که انجام داده اند در یک مجلس عمومی یا در وسائل ارتباط جمعی به این قصد که دیگران نیز به این کار تشویق شوند منع شرعی ندارد، بلکه از کارهائی است که بزرگان همیشه انجام می داده اند و اجر و پاداش انجام دهنده کار نیز ضایع نمی شود، مشروط به این که انگیزه اش از آغاز چنین مطلبی نبوده باشد.

در آیات قرآنی و روایات اسلامی نیز بارها تشویق به صدقات و خیرات پنهانی و آشکار شده است، و این نشان می دهد که انسان می تواند با انجام اعمال صالحه بطور آشکار انگیزه های الهی خود را نیز حفظ کند، و از ریا برکنار بماند.

در پنج آیه از قرآن مجید تشویق به انفاق «سِرّاً وَ عَلَانِيَةً» یعنی بخشش در پنهان و آشکار یا «سِرّاً وَ جَهراً» که همان معنا را می دهد شده است. (۶)

اصولاً قسمتی از عبادات اسلامی بطور آشکار انجام می شود همانند نماز جمعه و جماعت و مراسم با شکوه حج خانه خدا و تشییع جنازه مؤمن و جهاد و امثال آن؛ درست است که باید انگیزه در تمام اینها الهی باشد ولی اگر گرفتار وسوسه شود همه این اعمال را ترک می کند و این نیز ضایعه بزرگی است.

▲ طریق درمان ریا

راه مبارزه با ریا کاری، مانند همه اخلاق و اعمال مذموم و ناپسند، دو چیز است: نخست توجه به علل و ریشه های آن برای خشکانیدن و نابود کردن آنها، و سپس مطالعه در پیامدهای آن برای آگاه شدن از عواقب دردناکی که در انتظار آلودگان به این اخلاق مذموم است.

گفتیم ریشه ریا همان «شُرک افعالی» و عدم توجه به حقیقت توحید است.

اگر پایه های توحید افعالی در درون جان ما محکم شود و بدانیم عزت و ذلت و روزی و نعمت به دست خداست و دل‌های مردم نیز در اراده و اختیار اوست هرگز به خاطر جلب رضای این و آن اعمال خود را آلوده به ریا نمی کنیم!

اگر به یقین بدانیم کسی که با خداست همه چیز دارد، و کسی که از او جداست فاقد همه چیز است، و به مصداق «إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذَلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ؛ اگر خداوند شما را یاری کند هیچ کس بر شما غلبه نخواهد کرد و اگر دست از یاری شما بر دارد هیچ کس نمی تواند شما را یاری کند!» (۱)

و اگر به این حقیقت قرآنی توجه کنیم که تمام عزت نزد خدا و به دست خداست: «أَيُّتَنُوعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا؛ آیا کسانی که با دشمنان خدا طرح دوستی می ریزند می خواهند عزت و آبرو نزد آنها کسب کنند، با این که همه عزت‌ها از آن خداست!» (۲)

آری! اگر ایمان به این امور در اعماق جان مستقر شود دلیلی ندارد که انسان برای جلب توجه مردم و کسب وجهت و آبرو یا جلب اعتماد آنها خود را آلوده به اعمال نفاق آلود کند!

بعضی از علمای اخلاق گفته اند ریشه اصلی ریاکاری حبّ جاه و مقام است که اگر آن را تشریح کنیم به سه اصل باز می گردد: علاقه به ستایش مردم، فرار از مذمت و نکوهش آنها، و طمع ورزیدن به آنچه در دست مردم است.

سیس مثالی برای آن در مورد جهاد فی سبیل الله می زنند که انسان گاه به جهاد می رود برای این که مردم از شجاعت و قهرمانی او سخن بگویند، و گاه به جهاد می رود تا او را به ترس و جبن متهم نسازند، و گاه به خاطر به چنگ آوردن غنائم جنگی قدم در میدان می گذارد! تنها کسی می تواند از جهادش بهره بگیرد که برای عظمت آئین حق و دفاع از دین خدا پیکار کند.

این از یک سو، و از سوی دیگر، هنگامی که انسان به آثار مرگبار ریاکاری بیندیشد که:

ریا همچون آتش سوزانی است که در خرمن اعمال انسان می افتد و همه را خاکستر می کند؛ نه تنها عبادات و طاعات انسان را بر باد می دهد بلکه گناه عظیمی است که مایه روسیاهی صاحب آن در دنیا و آخرت است.

ریا همچون موربانه ای است که ستونهای کاخ سعادت انسان را از درون تهی می کند و بر سر صاحبش ویران می سازد.

ریا کاری نوعی کفر و نفاق و شرک است.

ریاکاری شخصیت انسان را در هم می کوبد و آزادگی و حریت و کرامت انسانی را از او می گیرد و بدبختترین مردم در قیامت ریاکارانند!

توجه به این حقایق، اثر باز دارنده مهمی بر ریاکاران دارد.

این نکته نیز قابل توجه است که پنهان کردن نیت‌های آلوده به ریا، برای مدت طولانی ممکن نیست، و ریاکاران غالباً در همین دنیا شناخته و رسوا می شوند و از لایه لای سخنان و رفتار آنها آلودگی نیت آنها فاش می شود، و ارزش خود را نزد خاص و عام از دست می دهند؛ توجه به این معنی نیز اثر باز دارنده مهمی دارد.

لذتی که از عمل خالص و نیت پاک به انسان دست می دهد با هیچ چیز قابل مقایسه نیست، و همین امر برای خلوص نیت کافی است.

بعضی از علمای اخلاق گفته اند: یکی از طرق درمان عمل ریا این است که انسان تلاش برای پنهان نگاه داشتن عبادات و حسنات خود کند و به هنگام عبادت در را بر روی خود ببندد، و هنگام انفاق و کارهای خیر دیگر سعی بر کتمان آن نماید تا تدریجاً به این کار عادت کند.

ولی این به آن معنا نیست که از شرکت در جمعه و جماعت و مراسم حج و اعمال دسته جمعی دیگر خودداری نماید که آن نیز ضایعه ای است بزرگ!

این سؤالی است که بسیاری از خود می کنند که بعد از انجام یک عبادت خوب احساس نشاط می کنیم آیا این نشانه ریا نیست؟ و پاسخ آن این است که اگر سرچشمه نشاط توفیقی باشد که خدا به او داده و نورانیت و روحانیتی باشد که از ناحیه عبادات در وجود انسان حاصل می شود هیچ منافاتی با خلوص نیت ندارد؛ آری! اگر این نشاط از مشاهده مردم از اعمال او حاصل گردد منافات با خلوص دارد هر چند موجب بطلان عمل نمی شود مشروط به این که مقدار یا کیفیت اعمال خود را بر اثر مشاهده مردم به هیچ وجه تغییر ندهد.

این معنی در روایات اسلامی نیز آمده است:

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: که در پاسخ سؤالی که یکی از یارانش در این زمینه عنوان کرد و عرضه داشت کسی عمل خیری انجام داده و دیگری آن را می بیند و صاحب عمل خوشحال می شود، آیا این معنی با خلوص نیت منافات دارد؟ فرمود: لا بأس، ما مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يَظْهَرَ لَهُ فِي النَّاسِ الْخَيْرُ إِذَا لَمْ يَكُنْ صَنَعَ ذَلِكَ لِذَلِكَ؛ اشکالی ندارد، هر کسی دوست دارد که در میان مردم کار خیر او آشکار گردد (و مردم او را به نیکوکاری بشناسند) مشروط بر این که عمل خیر را برای این هدف انجام نداده باشد. (۱)

در حدیث دیگر می خوانیم که «ابودر» شبیه این سؤال را از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نمود و عرض کرد انسان عملی برای خویش (به قصد قربت) انجام می دهد و مردم او را دوست می دارند؛ پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «تِلْكَ عَاجِلُ بُشْرَى الْمُؤْمِنِ؛ این بشارت سریعی است که نصیب مؤمن (در دنیا)

می شود.» (۲)

آنچه در بحث پیشین، یعنی اهمّیت سکوت و صمت و تأثیر آن در تهذیب نفوس و اخلاق گذشت، در واقع یکی از طرق اساسی برای پیشگیری از آفات زبان است، چرا که زبان مهمترین کلید دانش و فرهنگ و عقیده و اخلاق است؛ و اصلاح آن سرچشمه همه اصلاحات اخلاقی، و انحراف آن سبب انواع انحرافات است؛ بنابراین، بحث اصلاح زبان بحثی فراتر از مسأله سکوت می باشد.

اصلاح زبان و گفتار از آنجا اهمّیت فوق العاده در بحثهای اخلاقی به خود گرفته، که زبان ترجمان دل و نماینده عقل و کلید شخصیت انسان و مهمترین دریچه روح است.

به تعبیر دیگر، آنچه بر صفحه روح انسان نقش می بندد، قبل از هر چیز بر صفحه زبان و در لا به لای گفته های او ظاهر می شود. جالب این که اطّباتی پیشین سلامت و انحراف مزاج انسان را نیز از مشاهده زبان او کشف می کردند، و در آن زمان که مسأله آزمایش خون و ترشحات بدن، یا عکسبرداری وجود نداشت، زبان به عنوان تابلویی برای تشخیص سلامت و بیماری دستگاههای درون شمرده می شد، و پزشکان آگاه، با یک نگاه به زبان، بسیاری از مسائل را درباره سلامتی و بیماری افراد کشف می کردند.

در مورد مسائل اخلاقی و فکری نیز همین امر صادق است؛ زبان می تواند تابلویی برای کشف انواع مفاسد اخلاقی درونی مورد استفاده قرار گیرد؛ همان گونه که آلودگی زبان می تواند انعکاس وسیعی در روح انسان داشته باشد.

روی این جهات، همواره علمای اخلاق اهمّیت خاصی برای اصلاح زبان قائل بوده و هستند، و اصلاح آن را گام مهمی برای تقویت فضائل اخلاق، و تکامل روح می شمرند.

در حدیث معروفی که در لا به لای کلمات قصار مولا امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده این حقیقت منعکس شده است؛ آنجاکه می فرماید: «تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ سخن بگویند تا شناخته شوید، چرا که شخصیت انسان در زیر زبان او نهفته شده است.» (۱)

و در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ، وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ؛ ایمان کسی استقامت و راستی پیدا نمی کند، مگر این که قلب او راستی و استقامت یابد قلب نیز راستی و استقامت نمی یابد مگر این که زبان راستی و استقامت پیدا کند.» (۲)

براستی زبان از شگفت انگیزترین اعضای بدن انسان است و وظائف سنگین برعهده دارد که بر عهده هیچ یک از اعضاء بدن نیست؛ علاوه بر این که کمک مؤثری به بلع غذا می کند و در جویدن نقش مهمی دارد و مرتباً لقمه غذا را به زیر چکش دندانها هل می دهد ولی به قدری این کار ماهرانه انجام می گیرد که خود را از ضربات دندانها دور نگه می دارد، در حالی که دائماً در کنار آن و چسبیده به آن است!

گاهی بندرت هنگام جویدن غذا زبان خود را جویده ایم و این عضو بسیار ظریف و آسیب پذیر آزرده شده، و فهمیده ایم که اگر آن مهارت فوق العاده در زبان نبود که خود را از ضربات دندانها حفظ کند همه روز چه بر سر ما می آمد!

اضافه بر این، بعد از خوردن غذا فضای دهان و دندانها را کاملاً جاروب و تمیز می کند.

ولی از همه مهتر مسأله سخن گفتن است که با حرکات بسیار سریع و منظم و پی در پی و جست و خیز زبان در جهات ششگانه، انجام می گیرد.

جالبتر این که خداوند برای سخن گفتن وسیله ای برای انسان قرار داده که بسیار سهل التناول و در دسترس همگان است؛ نه خسته می شود، نه ملالی به آن دست می دهد، و نه هزینه ای دارد.

و از آن عجیبتر، مسأله استعداد تکلم در انسان است که در روح آدمی به عنوان یک عنایت بزرگ الهی به ودیعه گذارده شده و انسان می تواند جمله بندی های نامحدودی در اشکال بی شمار برای بیان مقاصد بسیار متنوع خود ترتیب دهد.

اضافه بر این، آنچنان استعدادی برای وضع لغات مختلف به او داده که محصول آن هزاران نوع زبان است؛ و با گذشت زمان، برآن نیز افزوده می شود.

با این حال، آیا عجیب است که خداوند از این نعمت در آیات بالا به عنوان یکی از بزرگترین نعمتهایش یاد کند؟

شایان توجه این که: در آیات بالا نعمت «لبها» را در کنار زبان قرار داده چرا که از یک سو بسیاری از حروف الفبا به کمک لبها ادا می شود، و وسیله مؤثری است برای بریدن اصوات و کلمات و تنظیم حروف در کنار یکدیگر.

و از سوی دیگر، وسیله بسیار مؤثری است برای کنترل زبان و مهار کردن آن، همان گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «خداوند متعال به انسانها می گوید: يَا اِبْنَ آدَمَ اِنَّ نَزَعَكَ لِسَانَكَ فِی مَا حَرَمْتُ عَلَیْكَ فَقَدْ اَعْنَتَكَ بِطَبَقَتَيْنِ فَاطْبِقْ؛ ای فرزند آدم! اگر زبانت خواست تو را وادار

به حرام کند، من دو لب را برای جلوگیری از آن در اختیار تو قرار داده ام در چنان حالتی لب فرو بند!» (۳)

در آغاز سوره الرحمن (آیات ۱ تا ۴) نیز تعبیر بسیار مهمی درباره نعمت بیان که مولود زبان است آمده، و بعد از ذکر نام خداوند «رحمان» که رحمتش دوست و دشمن را احاطه کرده، اشاره به مهمترین مواهب الهی یعنی قرآن و سپس اشاره به آفرینش انسان و بعد نعمت بیان را به عنوان یک موهبت عظیم بیان می دارد و می فرماید: «الرَّحْمَنُ - عَلَّمَ الْقُرْآنَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ - عَلَّمَهُ الْاَلْبَانَ؛ خداوند رحمان - قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید - (و) به او بیان آموخت.»

به این ترتیب، نعمت بیان را به عنوان مهمترین نعمتها بعد از آفرینش انسان ذکر می کند.

اگر نقش بیان را در تکامل و پیشرفت زندگی انسانها و پیدایش و گسترش تمدنها در نظر بگیریم یقین خواهیم کرد که اگر این نعمت بزرگ الهی نبود، هرگز انسان نمی توانست دانشها و تجربیات خود را به آسانی از نسلی به نسل دیگر انتقال دهد، و سبب پیشرفت علم و دانش و تمدن و دین و اخلاق گردد.

بی شک اگر یک روز این نعمت بزرگ از انسانها گرفته شود، همان روز جامعه انسانی به فیهرا باز می گردد.

بیان، ابزاری دارد و نتیجه ای، که ما به خاطر عادت کردن به سخن گفتن هر دو را ساده می‌پنداریم، در حالی که کاری است بسیار ظریف و پیچیده و هنری است بسیار مهم و بی نظیر.

زیرا از یک سو، دستگاههای صوتی برای ایجاد اصوات مختلف با یکدیگر همکاری می‌کنند، هوای فشرده در ریه‌ها، تارهای صوتی را به صدا در می‌آورند و این صداها با کمک زبان و لبها و دندانها و فضای دهان و حلق، حروف الفبا را با سرعت و ظرافت خاصی به وجود می‌آورند، و آن صدای ممتدی که از حنجره بیرون می‌آید به وسیله ابزار فوق در اشکال و اندازه‌های مختلف بریده و چینش پیدا می‌کند و حروف الفبا و کلمات را تشکیل می‌دهد.

وضع لغات که پایه اصلی سخن گفتن است و برحسب انواع نیازهای مادی و معنوی صورت می‌گیرد، خود داستان عجیبی داود که اگر تعدد زبانها را (که به گفته بعضی از دانشمندان هم اکنون بالغ بر سه هزار زبان در دنیا داریم در نظر بگیریم) پیچیدگی و اهمیتی این موضوع روشنتر می‌شود، بویژه این که می‌دانیم که این عدد نیز نقطه پایانی زبانهای بشری نیست و با گذشت زمان لغات تازه و زبانهای دیگری تدریجاً به وجود می‌آید.

به هر حال، نعمت بیان از مهمترین و شگفت انگیزترین نعمتها و مواهب الهی است که آسایش و آرامش و پیشرفت و تکامل انسانها رابطه بسیار نزدیکی با آن دارد.

این مسأله در روایات اسلامی نیز بازتاب گسترده ای دارد، از جمله در سخنان امیرمؤمنان علی(علیه السلام) می‌خوانیم: «مَا الْإِنْسَانُ لَوْ لَا اللِّسَانُ إِلَّا صَوْرَةٌ مُّمْتَلِئَةٌ، أَوْ بَهِيمَةٌ مُهْمَلَةٌ؛ اگر زبان نبود انسان چه بود؟! چیزی جز یک مجسمه یا حیوان رها شده در بیابان!» (۴)

امام در این گفتار پر معنی حق مطلب را درباره اهمیت زبان بیان کرده و می‌فرماید آنچه انسان را از حیوانات ممتاز ساخته است همین نعمت زبان اوست. در حدیث دیگری از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم که فرمود: «الْجَمَالُ فِي اللِّسَانِ؛ تمام زیبایی انسان در زبان است.» (۵)

همین معنی به تعبیر دیگری از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) نقل شده که فرمود: «الْجَمَالُ فِي اللِّسَانِ وَ الْكَمَالُ فِي الْعَقْلِ؛ زیبایی انسان در زبان اوست، و کمال او در عقل اوست.» (۶)

این احادیث را با حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان علی(علیه السلام) پایان می‌دهیم، هر چند روایات در این زمینه بیش از اینهاست، فرمود: «إِنَّ فِي الْإِنْسَانِ عَشْرَ خِصَالٍ يُظَهِّرُهَا لِسَانُهُ: شَاهِدٌ يُخْبِرُ عَنِ الضَّمِيرِ، وَ حَاكِمٌ يَفْصِلُ بَيْنَ الْخِطَابِ، وَ نَاطِقٌ يَرُدُّ بِهِ الْجَوَابَ، وَ شَافِعٌ يَذَرِكُ بِهِ الْحَاجَةَ، وَ وَاصِفٌ يَعْرِفُ بِهِ الْإِنْسِيَاءَ، وَ أَمِيرٌ يَأْمُرُ بِالْحَسَنِ، وَ وَاعِظٌ يَنْهَى عَنِ الْقَبِيحِ، وَ مُعَزِّزٌ تَسْكُنُ بِهِ الْإِخْرَاقُ، وَ حَاضِرٌ (حَامِدٌ) تَجَلَّى بِهِ الضَّغَائِنُ وَ مُوقِنٌ تَلَدُّ بِهِ الْأَسْمَاعُ؛

در انسان ده خصلت است که آنها را با زبان ظاهر می‌کند:

شاهدی است که از درون خبر می‌دهد.

و داوری است که حق و باطل را از هم جدا می‌سازد.

و سخنگویی است که به سؤالات پاسخ می‌گوید.

و شفاعت کننده ای است که سبب وصول به نیازها است.

و توصیف کننده ای است که اشیاء را معرفی می‌کند.

و امیری است که به نیکیها دعوت می‌نماید.

و واعظی است که از قبیح باز می‌دارد.

و تسلی دهنده ای است که غمها با او فرو می‌نشینند.

و ستایشگری است که زنگار کینه‌ها را از دلها پاک می‌کند. و هرمندی است که گوشها به سبب او لذت می‌برند.» (۷)

و جهت حسن ختام در این بحث به سراغ سخنی از «مَحَجَّةُ الْبِيضَاءِ فِي تَهْذِيبِ الْاِحْيَاءِ» می‌رویم:

او در آغاز سخن تحت عنوان «کتاب آفات اللسان» چنین می‌گوید: «زبان از نعمتهای بزرگ الهی، و از لطائف و شگفتیهای صنعت اوست، جرمش کوچک و طاعت و جرمش بزرگ است، چرا که کفر و ایمان با شهادت زبان شناخته می‌شوند و این دو نهایت طاعت و طغیان است؛ هیچ موجود و معدوم، و خالق و مخلوق، و امور پنداری و واقعی، و مضمون و موهوم نیست، مگر این که زبان درباره آن سخن می‌گوید، و به اثبات و نفی درباره آن می‌پردازد.

«این خاصیتی است که در هیچ یک از اعضاء وجود ندارد، چرا که چشم غیر از رنگها و صورتها را نمی‌بیند، و گوش جز صداها را نمی‌شنود، و دست تنها با اجسام سرو کار دارد؛ و به همین ترتیب سایر اعضاء بدن، در حالی که میدان زبان گسترده است و هیچ حد و مرزی ندارد، جولانگاه آن در نیکیها وسیع و در شر و بدیها گسترده تر است، هر کس زبانش را رها کند و هیچ نظارتی بر آن نداشته باشد، شیطان او را در هر میدانی وارد می‌سازد و به لبه پرتگاه آتش می‌راند.» (۸)

▲ آفات اللسان (خطرات زبان)

همان گونه که در بالا اشاره شده به همان نسبت که برکات زبان و آثار سازنده آن زیاد است، آفات و گناهایی که به وسیله آن انجام می‌گیرد و آثار مخرب آن در فرد و جامعه دارد بسیار زیاد می‌باشد.

محقق بزرگوار مرحوم «فیض کاشانی» در کتاب «المحجَّةُ الْبِيضَاءُ»، و «غزالی» در «احیاء العلوم» بحث بسیار مشروحی تحت عنوان گناهان زبان ذکر کرده اند، از جمله غزالی بیست نوع انحراف و آفت برای زبان شمرده؛ به این ترتیب:

۱ - گفتگو کردن در اموری که به انسان مربوط نیست (و در سرنوشت او اثر مادی و معنوی ندارد).

۲ - بیهوده گویی و پرحرفی

۳ - گفتگو در امور گناه آلود مانند وصف مجالس شراب و قمار و زنان آلوده

۴ - جدال و مرء (منظور از «جدال» جرّو بحث هایی است که برای تحقیر دیگران انجام می شود، و «مرء» به معنی بحثهایی است که به عنوان اظهار فضل و برتری جویی است.)

۵ - خصومت و نزاع و لجاج در کلام

۶ - تکلف در سخن گفتن و تصنع در سجع و قافیه بردازی و مانند آن

۷ - بد زبانی و دشنام

۸ - لعن کنی که مستحق لعن نیست

۹ - غنا و اشعار (منظور اشعاری است که محتوای باطل دارد یا با آهنگ لهوی خوانده می شود.)

۱۰ - مزاح و شوخی های رکیک و زشت

۱۱ - سخریه و استهزای دیگران

۱۲ - فاش کردن اسرار مردم

۱۳ - وعده های دروغین

۱۴ - دروغ و خبرهای خلاف گفتن

۱۵ - غیبت کردن

۱۶ - سخن چینی (حرف این را برای آن بردن و میان دو نفر یا دو گروه نفاق و آشوب بپا کردن.)

۱۷ - نفاق در سخن (که در تعبیرات عربی به چنین کسان ذوللسانین گفته می شود؛ مثلاً، در پیش رو چیزی بگوید و در پشت سر چیز دیگر.)

۱۸ - مدح نا به جا و ستایش از کسانی که شایسته ستایش نیستند

۱۹ - نسنجیده و بی مطالعه سخن گفتن که غالباً توأم با خطاها و خلافها است

۲۰ - سؤال از مسائل پیچیده ای که درک آن خارج از توان فکری سؤال کننده است

دقت و بررسی نشان می دهد که آفات زبان منحصر به آنچه در بالا آمده نیست هر چند بخش مهمی از آن را تشکیل می دهد؛ و شاید نظر مرحوم فیض کاشانی و غزالی نیز احصاء تمام گناهان زبان نبوده است؛ به همین دلیل، موارد دیگری را می یابیم که می توان بر آن بیست مورد افزود، مانند موارد دهگانه زیر:

۱ - تهمت زدن

۲ - شهادت به باطل

۳ - خودستایی

۴ - نشر شایعات بی اساس و اکاذیب، و اشاعه فحشاء، هر چند به عنوان ذکر احتمال باشد.

۵ - خشونت در سخن و بی ادبی در کلام

۶ - اصرار بی جا (مانند اصرار بنی اسرائیل در مورد گاوی که مأمور به ذبح آن بودند.)

۷ - ایذاء دیگران با گفتار، و به اصطلاح نیش زبان زدن

۸ - مذمت کسی که سزاوار مذمت نیست

۹ - کفران و ناسپاسی با زبان

۱۰ - تبلیغ باطل و تشویق بر گناه و امر به منکر و نهی از معروف

شاید نیاز به توضیح نباشد که آنچه در بالا آمد نیز تمام گناهان زبان را تشکیل نمی دهد بلکه موارد سی گانه فوق، قسمت عمده آن است.

ولی ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که بعضی در این زمینه افراط کرده اند، و گاه برای بالا بردن عدد گناهان زبان، گناهایی که مربوط به زبان نیست، جزء گناهان زبان شمرده اند؛ مانند: اظهار فقر و ناداری، و بدعت و بدعتگذاری در دین، و تفسیر به رأی، و جاسوسی و امثال این امور که هر یک گناه مستقلی است؛ و گاه ممکن است با زبان یا قلم و گاه با اعمال دیگر انجام شود؛ و قرار دادن اینها در زمره گناهان ویژه زبان، زیاد مناسب به نظر نمی رسد؛ زیرا اگر بخواهیم این گونه محاسبه کنیم تمام گناهان و همه رذائل اخلاقی مانند، ریا، حسد، تکبر، قتل نفس و زنا، همه اینها را به نوعی می توان با زبان مرتبط کرد. گاه نیز آمده اند یکی از آفات زبان را شاخه شاخه کرده اند و هر کدام را عنوان مستقلی شمرده اند، مانند تندی سخن با استاد، تندی سخن با پدر و مادر، صدا زدن به نامهای زشت و مانند اینها.

به هر حال، بهتر است در اینجا مانند همه جای دیگر از افراط و تفریط بپرهیزیم هر چند تقسیمات، تغییر مهمی در اصل بحث ایجاد نمی کند.

▲ اصول کلی برای دفع خطرات زبان

حال که روشن شد زبان در عین این که یکی از بزرگترین نعمتهای پروردگار است تا چه اندازه خطرناک می تواند باشد تا آنجا که سرچشمه گناهان، بی شمار می گردد، و خرمن سعادت انسان را به آتش می کشد، باید به فکر بود که با رعایت کدام اصول می توان این خطر بزرگ را بر طرف کرد یا به حداقل رسانید؟ از روایات اسلامی و کلمات بزرگان اخلاق و رهروان سیر و سلوک الی الله اموری استفاده می شود که ما آنها را به عنوان اصول کلی برای مبارزه با آفات زبان می آوریم:

▲ ۱ - توجه جدی به خطرات زبان!

برای پرهیز از خطرات هر موجود خطرناک قبل از هر چیز توجه کامل به خطرات آن لازم است، هر روز که انسان از خواب بیدار می شود باید به خودش توصیه کند که باید مراقب خطرات زبانش باشد زیرا این عضو می تواند تو را به اوج سعادت برساند و یا بر خاک ذلت و شقاوت بنشاند؛ اگر غافل شوی همچون حیوان درنده غافلگیری، تو را می درد.

این معنی بطرز زیبایی در روایات اسلامی وارد شده است.

در حدیثی از «سعید بن جبیر» از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که فرمود:

«إِذَا أَصْبَحَ ابْنُ آدَمَ أَصْبَحَتِ الْأَعْضَاءُ كُلُّهَا تَسْتَكْفِي اللِّسَانَ أَنْ يَقُولَ اتَّقِ اللَّهَ فِينَا فَإِنَّكَ إِنْ اسْتَقَمْتَ اسْتَقَمْنَا وَإِنْ إِغْوَجْتَ إِغْوَجْنَا؛ هنگامی که فرزندان آدم صبح می کنند تمام اعضای بدن به زبان هشدار می دهند و می گویند تقوای الهی را در مورد ما مراعات کن، چرا که اگر تو به راه راست بروی ما نیز به راه راست می رویم و اگر تو به راه کج بروی ما نیز به راه کج می رویم!» (۱)

در حدیث دیگری از امام علی ابن الحسین (علیه السلام) آمده است: «إِنَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يُشْرِفُ عَلَى جَمِيعِ جَوَارِحِهِ كُلِّ صَبَاحٍ فَيَقُولُ كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ؟! فَيَقُولُونَ بِخَيْرٍ إِنْ تَرَكْنَا وَ يَقُولُونَ اللَّهُ اللَّهُ فِينَا، وَ يَنَاشِدُونَهُ وَ يَقُولُونَ إِنَّمَا نُنَابُ وَ نَعَاقِبُ بِكَ؛ زبان انسان هر روز صبح به تمام اعضاء بدن نظر می افکند و می گوید: صبح شما چگونه است؟ می گویند خوب است اگر تو ما را به حال خود واگذاری! (سپس اضافه می کنند) خدا را، خدا را، رعایت حال ما را بکن، و به او قسم می دهند و می گویند ما به واسطه تو مشمول ثواب یا عقاب واقع می شویم!» (۲)

▲ ۲ - سکوت

در بحثهای گذشته گفتار مشروحی درباره اهمیت سکوت داشتیم و روایات زیادی در مورد اهمیت سکوت نقل شده و در آیات قرآن اشارات پر معنایی درباره سکوت دیدیم؛ این به خاطر آن است که هر قدر انسان کمتر سخن بگوید لغزشهای او کمتر است، و هر قدر بیشتر سکوت کند سلامت او بیشتر خواهد بود.

اضافه بر این، ممارست بر سکوت سبب می شود که انسان زبانش را در اختیار خود بگیرد، و از طغیان و سرکشی آن بکاهد و به این ترتیب به جانی می رسد که جز حق نگوید و جز به رضای خداوند سخن نراند.

باید توجه داشت که مراد از سکوت، سکوت مطلق نیست - زیرا بسیاری از مسائل مهم زندگی اعم از معنوی و مادی و اطاعات و عبادات و نشر علوم و فضائل و اصلاح در میان مردم، از طریق سخن گفتن است - بلکه منظور از قِلَّةُ الْكَلَامِ (کم سخن گفتن) یا به تعبیر دیگر، خاموشی، در برابر سخنان فساد انگیز یا مشکوک و بی محتوا و مانند آن است.

به همین دلیل، در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم:

مَنْ كَثَرَ كَلَامَهُ كَثُرَ خَطْوُهُ، وَ مَنْ كَثَرَ خَطْوُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ، وَ مَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ، وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ؛ کسی که سخن بسیار بگوید خطا و لغزش او فراوان می شود؛ و کسی که خطا و لغزشش فراوان گردد، حیاء او کم می شود؛ و کسی که حیانش کم شود، پرهیزگاری اش کم می شود؛ و کسی که ورعش کم شود، قلبش می میرد؛ و کسی که قلبش بمیرد، داخل آتش دوزخ می شود!» (۱)

همین مضمون با تعبیر فشرده تری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز نقل شده است (۲).

در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: «الْكَلَامُ كَالدَّوَاءِ قَلِيلُهُ يَنْفَعُ وَ كَثِيرُهُ قَاتِلٌ؛ سخن مانند دارو است، اندکش مفید و کثیرش قاتل است!» (۳)

▲ ۳ - حفظ زبان (نخست اندیشه کردن سپس گفتار)

اگر انسان پیش از آن که شروع به سخن گفتن کند در محتوا و انگیزه و نتیجه سخنان خود کمی بیندیشد، بسیاری از لغزشهای زبان و گناهان، از او دور می شود. آری! بی مطالعه سخن گفتن است که انسان را در انواع گناهان که از این عضو مخصوص سرچشمه می گیرد، غوطه‌ور می سازد!

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: «إِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْءٍ تَدَبَّرَهُ بِقَلْبِهِ، ثُمَّ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ، وَإِنَّ لِسَانَ الْمُنَافِقِ أَمَامَ قَلْبِهِ، فَإِذَا هَمَّ بِشَيْءٍ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يَتَدَبَّرْهُ بِقَلْبِهِ؛ زبان انسان با ایمان در پشت قلب او قرار دارد، هنگامی که اراده سخن گفتن کند، نخست در آن می اندیشد، سپس با زبانش آن را امضا می کند؛ ولی زبان منافق در جلو قلب اوست، هنگامی که تصمیم به گفتن چیزی بگیرد نخست آن را با زبانش امضا می کند و در آن نمی اندیشد!» (۱)

همین مضمون با کمی تفاوت در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه در کلام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است.

و در تعبیر دیگری از امام حسن عسکری (علیه السلام) چنین می خوانیم: قَلْبُ الْإِحْمَقِ فِي فَمِهِ وَ فَمُ الْحَكِيمِ فِي قَلْبِهِ؛ قلب نادان در دهان اوست، و دهان دانا در دل او!» (۲)

بدیهی است مراد از قلب در این جا همان عقل و فکر است، و بودن زبان در جلو قلب، یا در عقب آن، کنایه از تفکر و اندیشه درباره محتوای سخن یا عدم آن است.

راستی چه می شد اگر همیشه ما پیش از آن که سخن را آغاز کنیم فکر خود را به کار می گرفتیم و درباره انگیزه ها و نتیجه ها و محتوای سخنان خود می اندیشیدیم که آیا این سخن بیهوده است یا زیانبار یا هتک حرمت مؤمن یا حمایت از ظالم و مانند آن، یا این که سخنی است برای خدا، و در طریق امر به معروف و نهی از منکر و حمایت از مظلوم و مبارزه با ظالم، و مورد رضای حق و سبب خوشنودی بندگان خدا!

این سخن را با حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که جامع همه مباحث بالا است و بر دل انسان نور و صفا می باشد پایان می دهیم، فرمود: «لَنْ أُحْبِيتَ سَلَامَةً نَفْسِكَ وَتَسْتَرَّ مَعَايِيبَكَ فَأَقْبَلْ كَلَامَكَ وَكَثِرْ صَمْتَكَ، يَتَوَفَّرُ فِكْرُكَ وَ يَسْتَبْرُ قَلْبُكَ؛ اگر دوست داری از سلامت نفس برخوردار شوی و عیوب و کاستیهای پوشیده بماند، کمتر سخن بگویی و بیشتر خاموش باش تا فکرت قوی، و قلبت نورانی گردد» (۳)

این بود خلاصه نقش زبان در تهذیب نفس و پاکی اخلاق و اصول کلی مربوط به حفظ زبان؛ البته، درباره جزئیات هر یک از انحرافات و گناهان زبان مانند غیبت و تهمت و دروغ و سخن چینی و نشر اکاذیب و اشاعه فحشاء و غیر آن بحثهای مشروحی داریم که به خواست خدا در جلد دوم این کتاب که پس از پایان بحثهای کلی درباره اصول اخلاقی وارد آن می شویم، خواهد آمد.

▲ ۱۳ اسوه ها و الگوها

▲ اشاره:

هر کس در زندگی خود، اسوه و پیشوایی دارد که سعی می کند خود را به او نزدیک سازد، و پرتوی از صفات او را در درون جان خود ببیند. به تعبیر دیگر، در درون دل انسان جایی برای اسوه ها و قهرمانها است؛ و به همین دلیل، تمام ملت‌های جهان در تاریخ خود به قهرمانان واقعی، و گاه پنداری متوسل می شوند، و بخشی از فرهنگ و تاریخ خود را بر اساس وجود آنها بنا می کنند؛ در مجالس خود از آنها سخن می گویند و آنها را می ستایند؛ و سعی می کنند خود را از نظر صفات و روحیات به آنها نزدیک سازند.

اضافه بر این، اصل «محاکات» (همرنگ شدن با دیگران، مخصوصاً افراد پرنفوذ و با شخصیت) یکی از اصول مسلم روانی است. مطابق این اصل، انسان کششی در وجود خود به سوی هماهنگی و هم‌رنگی با دیگران (مخصوصاً با قهرمانان) احساس می کند؛ و به همین علت، به سوی اعمال و صفات آنان جذب می شود. این جذب و انجذاب، در برابر افرادی که انسان نسبت به آنها ایمان کامل دارد، بسیار نیرومندتر و جذابتر است.

به همین دلیل، ما در اسلام دو اصل به نام «تَوَلَّى» و «تَبَرَّى» داریم؛ یا به تعبیر دیگر:

«حُبَّ فِي اللَّهِ» و «بُغْضَ فِي اللَّهِ» که هر دو در واقع اشاره به یک حقیقت است. طبق این دو اصل ما موظفیم دوستان خدا را دوست داریم و دشمنان خدا را دشمن، و پیشوایان بزرگ دین یعنی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و امامان معصوم (علیهم السلام) را در همه چیز اسوه و الگوی خود قرار دهیم. این دستور بقدری مهم است، که در آیات قرآن به عنوان نشانه ایمان، و در روایات اسلامی به عنوان «أَوْثَقُ عَرَى الْإِيمَانِ» (محکمترین دستگیره ایمان) معرفی شده، و تا «تَوَلَّى» و «تَبَرَّى» نباشد، بقیه اعمال عبادات و اطاعات، بی حاصل شمرده شده است، که مدارک آن از آیات و روایات را به خواست خدا در بحثهای آینده خواهیم دید.

این تَوَلَّى و تَبَرَّى یا «حُبَّ فِي اللَّهِ و بُغْضَ فِي اللَّهِ» یکی از گامهای بسیار مهم و مؤثر در تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله است. روی همین اصل، بسیاری از علمای اخلاق وجود استاد و مرتبی را برای رهروان این راه، لازم شمرده اند، که بحث مشروح آن در آینده خواهد آمد.

▲ تَوَلَّى و تَبَرَّى در روایات اسلامی

احادیث بسیار فراوانی در کتب اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت در زمینه حبّ فی الله و بغض فی الله و تَوَلَّى و تَبَرَّى آمده است، و به قدری در این باره اهمّیت داده شده که در کمتر چیزی نظیر آن دیده می شود.

بی شک این اهمّیت به خاطر آثار مثبتی است که پیوند دوستی با اولیاء الله و دوستان خدا، و بی‌زاری از دشمنان حق، دارد؛ این آثار مثبت هم در قدرت ایمان ظاهر می شود و هم در تهذیب اخلاق، و هم در پاکی اعمال و تقوا.

این احادیث نشان می دهد که باید در طریق تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله، هر کس پیشوا و مقتدایی را برگزیند. در اینجا به بخشی از این احادیث که از کتب مختلف گلچین شده است اشاره می شود:

۱ - در خطبه قاصعه تعبیر جالبی درباره پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و علی (علیه السلام) دیده می شود؛ می فرماید: «وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ (صلی الله علیه وآله) مِنْ لُدُنٍ أَنْ كَانَ قَطِيبًا أَغْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ، وَ مَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ، لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَتْرَ أُمَّهُ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَ يَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ؛ از همان زمان که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از شیر باز گرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مأمور ساخت تا شب و روز او را به راههای مکارم اخلاق و صفات خوب انسانی سوق دهد؛ و من (هنگامی که به حدّ رشد رسیدم نیز) همچون سایه به دنبال آن حضرت حرکت می کردم، و او هر روز نکته تازه ای از اخلاق نیک خود را برای من آشکار می ساخت؛ و به من فرمان می داد تا به او اقتدا کنم.» (۱)

این حدیث شریف که بخشی از خطبه قاصعه را تشکیل می دهد، این حقیقت را روشن می سازد که حتّی پیغمبر گرامی اسلام در آغاز کارش مقتدا و پیشوایی داشته که بزرگترین فرشتگان الهی بوده است.

علی (علیه السلام) نیز پیامبر (صلی الله علیه وآله) را مقتدا و پیشوای خود قرار داده بود و سایه به سایه او حرکت می کرد؛ و این مقتدای بزرگوار هر روز درس تازه ای به علی (علیه السلام) می آموخت و چهره نوینی از اخلاق انسانی را به او نشان می داد.

آنجا که پیامبر (صلی الله علیه وآله) و علی (علیه السلام) در آغاز کارشان در برنامه سیر الی الله نیاز به پیشوا و مقتدا داشته باشند، تکلیف دیگران پیداست.

۲ - در روایت معروف «بِنَبِيِّ الْإِسْلَامِ...» که با طرق متعدّد با تفاوت مختصری از معصومین (علیهم السلام) نقل شده است این موضوع بخوبی منعکس شده است؛ از جمله در حدیثی که یار وفادار امام باقر (علیه السلام) «زُرَّارَه» از آن حضرت نقل کرده، می خوانیم:

«بني الإسلام على خمسة أشياء، على الصلوة و الزكاة و الحج و الصوم و الولایة، قال زُرارة: فقلت: وأى شيء من ذلك أفضل؟ فقال: الولایة أفضل لأنّها مفتاحهنّ و الوالی هو الدلیل علیهنّ؛ اسلام بر پنج پایه بنا شده: بر نماز و زکات و حجّ و روزه و ولایت (رهبری معصومین)، زرارہ می گوید: عرض کردم: کدامیک از اینها افضل است؟ فرمود: ولایت افضل است، زیرا کلید همه آنها است، و والی و رهبر الهی راهنما به سوی چهار اصل دیگر است.» (۲)

از این تعبیر بخوبی استفاده می شود که ولایت و اقتدا به اولیاء الله سبب احیاء سایر برنامه های دینی و مسایل عبادی و فردی و اجتماعی است؛ و این اشاره روشنی به تأثیر مسأله ولایت در امر تهذیب نفوس و تحصیل مکارم اخلاق می باشد.

۳ - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به یارانش فرمود: «ای غری ایمان اوتوق؟ فقالوا: اللّهُ و رسوله اعلّم و قال بغضهم الصلوة، و قال بغضهم الزكاة، و قال بغضهم الصيام، و قال بغضهم الحجّ و العمرة، و قال بغضهم الجهاد، فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله) لكلّ ما قلتم فضل و ليس به، ولكن اوتوق غری ایمان الحبّ فی الله و النّبض فی الله و تولی اولیاء الله و التبری من أعداء الله؛ کدامیک از دستگیره های ایمان محکمتر و مطمئن تر است؟ یاران عرض کردند خدا و رسولش آگاهتر است، و بعضی گفتند نماز، و بعضی گفتند زکات و بعضی روزه، و بعضی حج و عمره، و بعضی جهاد! رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: همه آنچه را گفتید دارای فضیلت است ولی پاسخ سؤال من نیست؛ محکمترین و مطمئن ترین دستگیره های ایمان، دوستی برای خدا و دشمنی برای خداست، و دوست داشتن اولیاء الله و تبری از دشمنان خدا.» (۳)

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نخست با این سؤال مهم، افکار مخاطبان را در این مسأله سرنوشت ساز به جنب و جوش در آورد - و این کاری بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) گاه قبل از القاء مسایل مهم انجام می داد - گروهی اظهار بی اطلاعی کردند، و گروهی با شمردن یکی از ارکان مهم اسلام پاسخ گفتند؛ ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در عین تأکید بر اهمیت آن برنامه های مهم اسلامی، سخنان آنها را نفی کرد، سپس افزود: مطمئن ترین دستگیره ایمان، حبّ فی الله و بغض فی الله است!

تعبیر به «دستگیره» در اینجا گویا اشاره به این است که مردم برای وصول به مقام قرب الی الله، باید به وسیله ای چنگ بزنند و بالا بروند، که از همه مهمتر و مطمئن تر، دستگیره حبّ فی الله و بغض فی الله است.

این به خاطر آن است که پیوند محبت با دوستان خدا و تاسّی به اولیاء عاملی است برای حرکت در تمام زمینه های اعمال خیر و صفات نیک. بنابراین، با احیاء این اصل، اصول دیگر نیز زنده می شود؛ و با ترک این اصل، بقیه تضعیف یا نابود می گردد.

۴ - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که خطاب به یکی از یارانش به نام جابر کرد و فرمود: «إذا أردت أن تعلم أن فيك خيراً فانظر إلى قلبك فإن كان يحب أهل طاعة الله و يبغض أهل معصيته، ففیک خیر، و الله يحبک، و إن كان يبغض أهل طاعة الله و يحب أهل معصيته، فليس فيك خیر، و الله يبغضک و المرء مع من أحب؛ هرگاه بخواهی بدانی در تو خیر و نیکی وجود دارد یا نه؟ نگاهی به قلبت کن! اگر اهل اطاعت الهی را دوست می دارد و اهل معصیت را دشمن می شمرد، تو انسان خوبی هستی، و خدا تو را دوست دارد؛ و اگر اهل اطاعت الهی را دشمن می دارد و اهل معصیتش را دوست می دارد، نیکی در تو نیست، و خدا تو را دشمن می دارد؛ و انسان با کسی است که او را دوست می دارد!» (۴)

جمله «و المرء مع من أحب» اشاره لطیفی به این واقعیت است که هر انسانی از نظر خطّ و ربط اجتماعی و خلق و خو و صفات انسانی و همچنین سرنوشت نهایی در روز رستاخیز، با کسانی خواهد بود که به آنها عشق می ورزد و پیوند محبت دارد؛ و این نشان می دهد که مسأله «ولایت» در مباحث اخلاقی سرنوشت ساز است.

۵ - در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «وَدُّ الْمُؤْمِنِينَ لِلْمُؤْمِنِينَ فِي اللَّهِ مِنْ أَكْبَرِ شُعْبِ الْإِيمَانِ، أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَ أَبْغَضَ فِي اللَّهِ وَ أَعْطَى فِي اللَّهِ وَ مَنَعَ فِي اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ؛ محبت مؤمن نسبت به مؤمن به خاطر خدا از بزرگترین شاخه های ایمان است (۵)؛ آگاه باشید کسی که به خاطر خدا دوست بدارد و به خاطر خدا دشمن بدارد، به خاطر خدا ببخشد و به خاطر خدا خود داری از بخشش کند، او از برگزیدگان خداست!» (۶)

۶ - در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم: إذا جمَعَ الله عزّوجلّ الأوّلین و الآخرین قام مناد فنادی یسمع الناس فیقول: این المتحابون فی الله قال: فیقوم عنق من الناس فیقال لهم اذهبوا إلى الجنة بغير حساب قال: فتلقاهم الملائكة فیقولون الی این؟ فیقولون الی الجنة بغير حساب! قال فیقولون فأی ضرب أنتم من الناس؟ فیقولون نحن المتحابون فی الله، قال فیقولون وأی شيء كانت أعمالکم؟ قالوا کنا نحب فی الله و نبغض فی الله، قال فیقولون نعم أجر العالمین؛ هنگامی که خداوند متعال اقوام اولین و آخرین را (در قیامت) جمع کند، ندا دهنده ای ندا می دهد، به گونه ای که به گوش همه مردم برسد، می گوید کجا هستند آنهايي که به خاطر خدا همدیگر را دوست داشتند، فرمود در این هنگام گروهی از مردم بر می خیزند و به آنها گفته می شود، بدون حساب به سوی بهشت بروید! فرمود: در این موقع فرشتگان الهی از آنها استقبال می کنند، می گویند به کجا می روید؟ می گویند: به بهشت بدون حساب! می گویند شما از کدام گروه مردم هستید؟ می گویند ما کسانی هستیم که به خاطر خدا یکدیگر را دوست می داشتیم، می گویند، اعمال شما چه بود؟ می گویند ما به خاطر خدا گروهی را دوست می داشتیم و به خاطر خدا گروهی را دشمن می داشتیم، فرشتگان می گویند: چه خوب است پاداش عمل کنندگان! (۷)

تعبیر «نعم أجر العالمین» نشان می دهد که محبت با اولیاء الله و دشمنی با اعداء الله سرچشمه اعمال نیک و پرهیز از اعمال بد است.

۷ - در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین آمده است: «إنّ حول العرش منابر من نور علیها قوم لباسهم و وجوههم نور لیسوا بأنبياء یغبطهم الأنبياء و الشهداء قالوا یا رسول الله حلّ لنا قال: هم المتحابون فی الله و المتجالسون فی الله و المتزاورون فی الله؛ در اطراف عرش الهی منبرهایی از نور است که بر آنها گروهی هستند که لباسها و صورتهايشان از نور است؛ آنها پیامبر نیستند ولی پیامبران و شهداء به حال آنها غبطه می خورند!

عرض کردند: ای رسول خدا! این مسأله را برای ما حل کن (آنها چه کسانی هستند؟) فرمود: آنها کسانی هستند که به خاطر خدا یکدیگر را دوست دارند و برای خدا با یکدیگر مجالست می کنند، و برای خدا به دیدار هم می روند! (۸)

۸ - در حدیث دیگری (یا در ادامه حدیث بالا) می خوانیم: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: «لَوْ أَنَّ عَبْدَيْنِ تَحَابَا فِي اللَّهِ أَخَذَهُمَا بِالْمَشْرِقِ وَالْآخِرِ بِالْمَغْرِبِ لَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَالَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه وآله) أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْخُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ؛ اگر دو بنده (از بندگان خدا) یکدیگر را به خاطر خدا دوست دارند، یکی در مشرق باشد و دیگری در مغرب، خداوند آن دو را در قیامت در بهشت کنار هم قرار می دهد، و فرمود: برترین اعمال حبّ فی الله و بغض فی الله است.» (۹)

این حدیث نشان می دهد که محکمترین پیوند در میان انسانها، پیوند مکتبی است، که سبب همگونی در اخلاق و رفتارهای انسانی می شود؛ بدیهی است آنها که یکدیگر را به خاطر خدا دوست دارند، صفات و افعال خداپسندانه را در یکدیگر می بینند، و همین حبّ فی الله و بغض فی الله گام مؤثری برای تربیت نفوس آنها است.

۹ - در حدیث قدسی می خوانیم: خداوند به موسی (علیه السلام) فرمود: «هَلْ عَمِلْتَ لِي غَمَلًا؟ قَالَ صَلَّيْتَ لَكَ وَ صُمْتَ وَ تَصَدَّقْتَ وَ ذَكَرْتَ لَكَ، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، وَ أَمَّا الصَّلَاةُ فَلَكَ بُرْهَانٌ، وَ الصَّوْمُ جُنَّةٌ وَ الصَّدَقَةُ ظِلٌّ، وَ الذِّكْرُ نُورٌ، فَأَيُّ عَمَلٍ عَمِلْتَ لِي؟! قَالَ مُوسَى: ذَلَّنِي عَلَى الْعَمَلِ الَّذِي هُوَ لَكَ، قَالَ يَا مُوسَى هَلْ وَالَيْتَ لِي وَلِيًّا وَ هَلْ عَادَيْتَ لِي عَدُوًّا فَطَمَعْتُمُوسَى إِنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الْخُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ؛ آیا هرگز عملی برای من انجام داده ای؟ موسی عرض کرد: آری! برای تو نماز خوانده ام، روزه گرفته ام، انفاق کرده ام و به یاد تو بوده ام؛ فرمود: اما نماز برای تو نشانه (ایمان) است، و روزه سپر آتش، و انفاق سایه ای در محشر، و ذکر خدا نور است؛ کدام عمل را برای من به جا آورده ای ای موسی! عرض کرد خداوند! خودت مرا در این مورد راهنمایی فرما! فرمود: آیا هرگز به خاطر من کسی را دوست داشته ای، و به خاطر من کسی را دشمن داشته ای؟ (در اینجا بود که موسی (علیه السلام) دانست برترین اعمال حبّ فی الله و بغض فی الله (دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا) است.» (۱۰)

۱۰ - این بحث را با حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم (هر چند احادیث در این زمینه، بسیار فراوان است). فرمود: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ أَبْغَضَ لِلَّهِ وَ أُعْطِيَ لِلَّهِ وَ مَنَعَ لِلَّهِ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَ إِيْمَانُهُ؛ کسی که به خاطر خدا دوست بدارد و به خاطر خدا دشمن بدارد، و به خاطر خدا ببخشد، و به خاطر خدا ترک بخشش کند، او از کسانی است که ایمانش کامل شده است!» (۱۱)

از احادیث دهگانه بالا استفاده می شود که در اسلام حساب مهمی برای حبّ فی الله و بغض فی الله باز شده است؛ تا آنجا که به عنوان افضل اعمال، و نشانه کمال ایمان، و برتر از نماز و روزه و حج و جهاد، و انفاق فی سبیل الله معرفی شده و صاحبان این صفت، پیشگامان در بهشتند، و مقاماتی دارند که انبیاء و شهداء به حال آنها غبطه می خورند.

این تعبیرات، پرده از نقش مهمّ مسأله ولایت و تولّی و تبرّی، در تمام برنامه های دینی و الهی بر می دارد؛ دلیل آن هم روشن است؛ زیرا انسان پیشوایان بزرگ را به خاطر ایمان و تقوا و فضائل اخلاقی و اعمال صالحه دیگر، دوست می دارد؛ با این حال، چگونه ممکن است به آنان تأسّی نکند، و همگام و همدل و هم رنگ نشود!

این همان است که علمای اخلاق از آن به عنوان یک اصل اساسی در تهذیب نفوس یاد کرده اند؛ و پیروی و اقتدا کردن به انسان کاملی را شرط موقّیّت در سیر و سلوک الی الله می دانند.

یکی از دلایل مهمّی که قرآن مجید در هر مورد و در هر مناسبت از انبیای الهی سخن می گوید و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و مسلمانان را دستور می دهد که به یاد آنها و تاریخ و زندگانی شان باشند، همین است که از آنان الگو بگیرند و راه موقّیّت و نجات را در تاریخ زندگی آنها بجویند.

این نکته شایان توجّه است که انسانها معمولاً دارای روح قهرمان پروری هستند؛ یعنی، هرکس می خواهد به شخص بزرگی عشق بورزد، و او را در زندگی خود الگو قرار دهد؛ و در ابعاد مختلف زندگی به او اقتدا کند.

انتخاب چنین قهرمانی در سرنوشت انسان و شکل دادن به زندگی او تأثیر فراوانی دارد؛ و با تغییر شناخت این قهرمانها، زندگی ممکن است دگرگون شود. بسیاری از افراد یا ملتها که دستشان به دامان قهرمانان واقعی نرسیده، قهرمانان خیالی و افسانه ای برای خود ساخته اند، و در ادبیات و فرهنگ خود جایگاه مهمّی برای آنها قائل شده اند.

محیط زندگی اجتماعی و تبلیغات مطلوب و نامطلوب در گزینش قهرمانها مؤثر است.

این قهرمانها ممکن است مردان الهی، رجال سیاسی، چهره های ورزشی و یا حتی بازیگران فیلمها بوده باشند.

هدایت این تمایل فطری بشر به سوی قهرمانان واقعی و الگوهای والای انسانی می تواند کمک مؤثری به پرورش فضائل اخلاقی در فرد و جامعه بنماید.

مسأله ولایت اولیاء الله در حقیقت در همین راستا است؛ و به همین دلیل، آیات و روایات اسلامی - چنان که دیدیم - اهمّیّت فوق العاده ای برای آن قائل شده است، و بدون آن، بقیّه برنامه ها را ناقص و حتّی در خطر می شمرد.

▲ ۱۲ خودباختگی و توکل بر خدا

▲ اشاره

در بسیاری از آیات قرآن مجید و روایات اسلامی و سرگذشت انبیا و اولیا و صالحان و در کتب علمای اخلاق و ارباب سیر و سلوک روی مسئله توکل به عنوان یک فضیلت مهمّ اخلاقی که بدون آن نمی توان به مقام قرب الهی رسید، یاد شده است.

منظور از توکل سپردن کارها به خدا، و اعتماد بر لطف اوست، زیرا «توکل» از ماده «وکالت» به معنی انتخاب وکیل نمودن و اعتماد بر دیگری کردن است، بدیهی است هر قدر وکیل توانایی بیشتر و آگاهی فزون تر داشته باشد شخص موکل احساس آرامش بیشتری می کند، و از آنجا که علم خدا بی پایان و توانایی نامحدود است هنگامی که انسان توکل بر او می کند آرامش فوق العاده احساس می کند، در برابر مشکلات و حوادث مقاوم می شود، و از دشمنان نیرومند و خطرناک نمی هراسد، در سختیها خود را در بن بست نمی بیند و پیوسته راه خود را به سوی هدف ادامه می دهد.

انسانی که بر خدا توکل دارد هرگز احساس حقارت و ضعف نمی کند بلکه به اتکای لطف خدا و علم و قدرت بی پایان او خود را پیروز و فاتح می بیند و حتی شکست های مقطعی او را مأیوس نمی سازد.

هرگاه توکل به مفهوم صحیح کلمه در جان انسان پیاده شود به یقین امید آفرین، نیروبخش و باعث تقویت اراده و تحکیم مقاومت و پایداری است. مسئله توکل در زندگی انبیا بزرگ الهی درخشش فوق العاده ای دارد، بررسی آیات قرآنی در این زمینه نشان می دهد که آنها همیشه در برابر مشکلات طاقت فرسا خود را زیر سیر توکل قرار می دادند، و یکی از دلایل مهم پیروزی آنها داشتن همین فضیلت اخلاقی بوده است.

▲ «توکل» در احادیث اسلامی

در روایات اسلامی اهمیت فوق العاده ای به این ارزش اخلاقی داده شده تا آنجا که آثار و برکاتی برای آن بیان گردیده که برای کمتر صفتی می توان یافت، روایات زیر را که از میان آنها گلچین کرده ایم و دقایق لطیفی که در آن است نمونه خوبی برای این مقصود محسوب می شود:

۱- در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ؛ کسی که دوست دارد قوی ترین مردم باشد بر خدا توکل کند!» (۱)

۲- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «فِي التَّوَكُّلِ حَقِيقَةُ الْإِيْقَانِ؛ حقیقت یقین در توکل است!» (۲)

۳- در حدیث پرمعنا دیگری در داستان ابراهیم (علیه السلام) در تفسیر علی بن ابراهیم می خوانیم: هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) را در منجیق گذاشتند عمویش آزر آمد و یک سیلی محکم به صورت او زد و گفت: از مذهب توحیدیت بازگرد! (ابراهیم اعتنایی به او نکرد) در این هنگام خداوند فرشتگان را به آسمان دنیا فرستاد تا نظاره گر این صحنه باشند، همه موجودات از خدا تقاضای نجات ابراهیم (علیه السلام) را کردند، از جمله زمین گفت: «پروردگارا! بر پشت من بنده موخدی جز او نیست و هم اکنون در کام آتش فرومی رود، خطاب آمد اگر او مرا بخواند مشکلمش را حل می کنم، جبرئیل در منجیق به سراغ او آمد و گفت: ای ابراهیم! به من حاجتی داری تا انجام دهم؟ ابراهیم گفت: «به تو نه! اما به پروردگار عالم آری!» در اینجا بود که جبرئیل انگشتی به او داد که این جمله ها (که در واقع دستور نجات بود) بر روی آن نوشته شده بود: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَلْحَاثُ ظَهْرِي إِلَى اللَّهِ، أَسْنَدْتُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ (این جمله ها که مفهوم واقعیش همان توکل همه جانبه بر خدا بود، کار خود را کرد، و هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) به میان آتش پرتاب شد به تعبیر روایت: «وَوَحَى اللَّهُ إِلَى النَّارِ كُونِي بَرْدًا، فَاضْطَرَبَتْ أَسْنَانُ إِبْرَاهِيمَ مِنْ الْبُرْدِ حَتَّى قَالَ: وَ سَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ؛ در این هنگام خداوند به آتش وحی فرستاد که سرد شو! آتش آن چنان سرد شد که دندانهای ابراهیم به هم می خورد، سپس خطاب آمد و سلاماً علی ابراهیم سرد و سالم باش برای ابراهیم) در این هنگام آتش به محیطی آرام بخش مبدل گشت) و جبرئیل در کنار ابراهیم قرار گرفت و با او به گفتگو نشست».

نمرود از فراز جایگاه خود چنین گفت: «مَنْ إِتَّخَذَ إِلَهًا فَلْيَتَّخِذْ مِثْلَ إِلَهِ إِبْرَاهِيمَ؛ اگر کسی می خواهد معبودی برای خود برگزیند همانند معبود ابراهیم (علیه السلام) را انتخاب کند!» (۳)

آری توکل بر خداست که آتش ها را به گلستان مبدل می کند، توکلی همچون توکل ابراهیم که حتی از دست زدن به دامان جبرئیل احساس دوری از خدا می کند و معتقد است باید آب را از سرچشمه گرفت تا صاف تر و زلال تر باشد!

۴- امام صادق (علیه السلام) در تعبیر دیگری می فرماید: «إِنَّ الْعَيْنَ وَالْعِزَّ يَجُولَانِ فَإِذَا ظَفَرَ بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَأَتْهُ؛ توانگری و عزت پیوسته در حرکتند هنگامی که به محل توکل برسند آنجا را وطن خود انتخاب می کنند.» (۴)

یعنی قلبی که کانون توکل بر خداست هم احساس بی نیازی از ماسوی الله می کند و هم احساس عزت و قدرت، چرا که تکیه بر قدرتی کرده که بالاتر از همه چیز است، تکیه گاهی بی نیاز از همه کس و همه چیز و قدرتی شکست ناپذیر.

۵- در حدیث دیگری همین معنی با تعبیر لطیف دیگر از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ لَا يَغْلِبُ وَ مَنْ اغْتَصَمَ بِاللَّهِ لَا يَهْزَمُ؛ هر کسی که توکل بر خدا کند مغلوب نمی شود و کسی که به دامن لطف خداوند چنگ بزند شکست نمی خورد.» (۵)

۶- در حدیث دیگری از امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) آمده است که فرمود: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ ذَلَّتْ لَهُ الصَّعَابُ وَ تَسَهَّلَتْ عَلَيْهِ الْأَسْبَابُ؛ کسی که بر خدا توکل کند مشکلات در برابر او خاضع، و اسباب برای او سهل و آسان می گردد.» (۶)

چگونه چنین چیزی نباشد در حالی که «مستبب الاسباب» ذات پاک خداست و همه چیز سر بر فرمان او دارد.

▲ ۱- حقیقت توکل

همان گونه که در آغاز بحث گفته شد توکل از ماده وکالت به معنی سپردن کارها به خدا و اعتماد بر لطف اوست، نه به این معنی که دست از تلاش و کوشش بردارد بلکه تا آنجا در توان دارد تلاش کند و منزلگاهها را یکی بعد از دیگری با تمام توان ببیماید، اما آنچه از توان او بیرون است به خدا واگذارد و از الطاف جلیه و خفیه او مدد بطلبد!

یکی از علمای معروف اخلاق در تفسیر توکل می گوید: «توکل منزلی از منزلگاههای دین و مقامی از مقامات اهل یقین است، بلکه آن از مفاهیم درجات مقربین است، از نظر مفهوم پیچیده و از نظر عمل سنگین است!»

دلیل بر پیچیدگی مفهوم آن این است که توجه به عالم اسباب و اعتماد بر آنها نوعی شرک است، و از سوی دیگر بی اعتنایی به اسباب و جدایی کامل از آنها نیز نفی سنت و ایراد به شریعت است که مردم را به آنها ترغیب نموده.

سپس می افزاید: «حقیقت توکلی که در شرع اسلامی آمده همان اعتماد قلبی در تمام کارها بر خدا، و صرف نظر کردن از ماسوی الله است و این منافات با تحصیل اسباب ندارد مشروط بر اینکه اسباب را در سرنوشت خود اصل اساسی نشمرد».

و در ادامه این سخن می افزاید: «مفهوم توکل آن گونه که افراد نادان و احمق تصور کرده اند ترک فعالیت های جسمانی و تدبیر عقلانی نیست که این جهل محض است، و در شریعت مقدس اسلامی حرام، چرا که انسان مکلف به تحصیل معاش است از راههایی که خدا به انسان نشان داده، از زراعت، تجارت و صنعت و غیر اینها از طرق حلال... ولی با این حال خداوند دستور داده که به عالم اسباب دل نبندند و در آن غرق نشوند» (۱).

در «المحجة البيضاء» در بحث حقیقت توکل چنین می خوانیم: «توکل از درهای ایمان است، و تمام ابواب ایمان دارای سه رکن است، علم، حالت، و عمل. علم ریشه آن است، و اعمال متوکلانه میوه آن، و حالت و اخلاق درونی مصداق توکل است»، سپس به شرح علمی که ریشه توکل را تشکیل می دهد پرداخته و نوع و مراحل توحید را که ریشه توکل است تشریح می کند، و بعد از بیانات طولانی به حقیقت توکل می رسد و آن را عبارت از اعتماد قلبی بر وکیل (که در اینجا منظور خداوند متعال است) تفسیر می نماید، و بعد به ثمرات این حالت درونی پرداخته و آثار توکل را در حرکات و سکنات انسانی برمی شمرد. کوتاه سخن اینکه: توکل مفهوم بسیار ظریف و دقیقی دارد که در عین توجه به عالم اسباب انسان را از غرق شدن در آن، و دل بستن به غیر خدا و آلودگی به شرک بازمی دارد.

انسان باید با کمال قدرت و قوت از هر گونه وسیله مادی برای پیروز شدن بر مشکلات بهره گیرد و موانع را از سر راه خود بردارد، و با این حال متکی به لطف پروردگار و قدرت بی پایان او باشد، و پیروزی را از او بداند نه غیر او.

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم از جبرئیل سؤال فرمود: «مَا التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؟ توکل بر خداوند بزرگ چیست؟» عرض کرد: «الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّهُ وَلَا يَنْفَعُهُ وَلَا يَغْنِيهِ وَلَا يَمْنَعُهُ وَ اسْتِعْمَالُ النَّاسِ مِنَ الْخَلْقِ؛ حقیقت توکل علم و آگاهی به این است که مخلوق نمی تواند زیانی برساند و نه سودی، و نه چیزی ببخشد، و نه از او بازدارد، و (دیگر) به کار بستن یأس از خلق است (یعنی همه چیز را از سوی خدا و به اذن و فرمان او بداند)».

سپس فرمود: «فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَخْذِ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَرْجُ وَ لَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ، وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي أَخْذِ سِوَى اللَّهِ، فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ؛ هنگامی که بنده خدا چنین باشد، جز برای خدا عملی انجام نمی دهد و امید و ترسی جز به خدا ندارد، و به هیچ کس جز خدا دل نمی بندد، این است حقیقت توکل» (۲).

در حدیث دیگری می خوانیم که از امام معصوم پرسیدند: توکل چیست؟ فرمود: «لَا تَخَافُ سِوَاهُ؛ توکل این است که از غیر خدا ترسی» (۳). از این تعبیرات به خوبی استفاده می شود که روح توکل انقطاع الی الله یعنی بریدن از مخلوق و پیوستن به خالق است، و آن کس که دارای این روحیه نباشد به حقیقت توکل نایل نشده است.

در عین حال در روایات اسلامی شدیداً این معنی نفی شده است که مفهوم توکل، ترک استفاده از اسباب و وسایل عادی باشد. در حدیث معروفی می خوانیم: مرد عربی در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) شتر خود را رها کرد و گفت: «تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ!» پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِعْقَلْهَا وَ تَوَكَّلْ؛ شتر را پایبند بزن و توکل بر خدا کن!» (با توکل زانوی اشتر ببند) (۴).

در حدیث دیگری همین معنی به صورت دیگری آمده است، و آن اینکه مرد عرب از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پرسید: «آیا شترم را رها کنم و توکل کنم یا پایبند بزنم و توکل کنم؟» پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «پایبند بزن و توکل کن» (۵).

روی همین جهت آیات قرآن و تاریخ پیامبر (صلی الله علیه و آله) پر است از تعبیراتی که نشان می دهد مؤمنان تا آنجا که امکان دارد باید از اسباب عادی استفاده کنند، و این کار هیچ منافاتی با توکل ندارد، در یک جا می فرماید: «وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ...؛ هر نیرویی را در اختیار دارید برای مقابله آماده کنید و از اسبهای ورزیده فراهم سازید تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید» (۶).

قرآن در کیفیت نماز خوف در میدان جنگ می فرماید: «...وَلْيَأْخُذُوا حِزْبَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ...» (حتی هنگامی که گروهی از مؤمنان در پشت جبهه مشغول نماز هستند و گروهی در میدان مشغول نبرد) نمازگزاران باید وسایل دفاعی و سلاحهای خود را به هنگام نماز زمین نگذارند» (۷).

به این ترتیب حتی در حال نماز باید مراقب استفاده از اسباب عادی بود، چه رسد به حالات دیگر، بنابراین این گونه کارها هرگز با روح توکل منافات ندارد. شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هنگامی که می خواست از مکه به مدینه هجرت کند هرگز آشکارا و بدون نقشه و برنامه، با گفتن «تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ» حرکت نکرد، بلکه برای اغفال دشمن از یک سو دستور داد علی (علیه السلام) در بسترش تا به صبح بخوابد، و از سوی دیگر شبانه به طور مخفی از مکه بیرون آمد و از سوی سوم به جای اینکه به طرف شمال یعنی به طرف مدینه حرکت کند موقتاً به سوی جنوب و غار ثور آمد و در آنجا دو سه روزی پنهان گشت و هنگامی که دشمن مایوس شد مکه را دور زد و به طرف مدینه حرکت فرمود، در حالی که مرتباً از بیراهه می رفت، شبها حرکت می نمود و روزها مخفی بود تا به دروازه مدینه رسید.

بنابراین روح توکل که تمام وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله) را پر کرده بود مانع از این نشد که از اسباب ظاهری لحظه ای غفلت کند.

اصولاً مشیت خداوند بر این قرار گرفته که در این جهان مردم برای رسیدن به مقصود از اسباب و وسایل موجود کمک بگیرند، همان گونه که در حدیث معروف از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِسَبَبٍ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا؛ اراده خداوند بر این قرار گرفته که همه چیز مطابق اسباب جریان یابد، به همین جهت برای هر چیزی سببی قرار داده است.» (۸)

بنابراین بی‌اعتنائی به عالم اسباب نه تنها توکل نیست بلکه به معنی بی‌اعتنائی به سنت های الهی است، و این با روح توکل سازگار نیست. این سخن را با حدیثی مربوط به عصر حضرت موسی (علیه السلام) پایان می دهیم، در حدیث آمده است که حضرت موسی (علیه السلام) بیمار شده بود، بنی اسرائیل به عیادت او رفتند و بیماری او را تشخیص دادند، و به او گفتند اگر از فلان دارو استفاده کنی بهبودی خواهی یافت، موسی (علیه السلام) گفت: من از هیچ دارویی بهره نمی گیرم تا خداوند بدون دارو مرا شفا دهد! ولی بیماریش طولانی شد. باز به او گفتند: داروی این بیماری، معروف و مجرب است و ما با آن مداوا می کنیم و بهبودی می یابیم، باز موسی (علیه السلام) گفت: من از دارو استفاده نمی کنم! ولی بیماریش ادامه یافت، سرانجام خداوند به او وحی فرستاد: «وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا أَتْرَاكَ حَتَّى تَتَدَاوَى بِمَا ذَكَرْتَهُ لَكَ؛ به عزت و جلالم سوگند که بهبودی به تو نمی دهم مگر اینکه از دارویی که به تو گفته اند استفاده کنی!» موسی (علیه السلام) دستور داد آن دارو را برای او بیاورند و از آن استفاده کرد و بهبودی یافت، در این هنگام در دل موسی (علیه السلام) وسوسه ای پیدا شد (شاید وسوسه اش این بود که چرا خداوند تنها با توکل مرا رهایی بخشید) در این هنگام خداوند به او وحی فرستاد: «أَرَدْتَ أَنْ تَبْطُلَ حِكْمَتِي بِتَوَكُّلِكَ عَلَيَّ، فَمَنْ أَوْدَعَ الْعَقَائِرَ مَنَافِعَ الْأَشْيَاءِ غَيْرِي؛ تو می خواهی با توکل خود حکمت و سنت مرا باطل کنی؟! مگر منافع داروها را کسی جز من در آنها قرار داده است»؟! (۹)

این حدیث به روشنی حقیقت توکل را بازگو می کند.

و اگر می بینیم ابراهیم خلیل (علیه السلام) در برابر فرشتگان آسمان در آن لحظات سخت آتش نمودی اظهار بی نیازی می کند و دست به دامن آنها نمی شود با مسئله بهره گیری از عالم اسباب که در داستان حضرت موسی (علیه السلام) آمده است منافات ندارد، زیرا در داستان ابراهیم (علیه السلام) مسئله توسل به اسباب عادی مطرح نبود بلکه نوعی استمداد از اسباب ماورای طبیعی بود و ابراهیم (علیه السلام) راضی نشد که در این مرحله از غیر خدا چیزی بخواهد (دقت کنید).

▲ ۲- آثار و پیامدهای توکل

از آنجا که متوکلان کار خود را به خدا واگذار می کنند، همان خداوندی که قادر بر همه چیز و آگاه از همه چیز است، خداوندی که همه مشکلات برای او سهل و آسان است، نخستین اثر مثبتی که در آنها به وجود می آید مسئله اعتماد به نفس و ایستادگی و مقاومت در برابر مشکلات است. اگر کسی خود را در میدانی در برابر دشمن تنها ببیند هر قدر نیرومند و قوی باشد به زودی روحیه خود و اعتماد به نفس را از دست می دهد، ولی اگر احساس کند لشکر نیرومندی پشت سر اوست احساس توانایی و قدرت می کند، هر چند خودش ضعیف باشد.

در احادیث اسلامی نیز به این معنی اشاره شده است، در حدیث حرز ماندی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «كَيْفَ أَخَافُ وَأَنْتَ أَمَلِي وَكَيْفَ أَضَامُ وَأَنْتَ مُتَكَلِّي؛ چگونه بترسم در حالی که تو امید منی، و چگونه مقهور شوم در حالی که تو تکیه گاه من می باشی» (۱)

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) آمده است: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ لَا يَغْلِبْ، وَمَنْ اغْتَصَمَ بِاللَّهِ لَا يَهْزَمُ؛ کسی که بر خدا توکل کند مغلوب نمی شود، و کسی که به دامن لطفش چنگ زند شکست نمی خورد» (۲)

آری کسی که بر خدا توکل نماید احساس غنا و بی نیازی و عزت می کند همان گونه که در احادیث گذشته از امام صادق (علیه السلام) خواندیم: «إِنَّ أَلْفِي وَ الْعِزَّ يَجُولَانِ فَإِذَا ظَفَرَ بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَأْنَا؛ غنا و عزت پیوسته در حرکتند، هنگامی که به محل توکل برسند آنجا را وطن خویش قرار می دهند» (۳) افزون بر اینها توکل، بسیاری از صفات زشت و رذیله را مانند حرص، حسد، دنیاپرستی، بخل و تنگ نظری را از انسان دور می سازد، چرا که وقتی تکیه گاه انسان خداوند قادر علی الاطلاق باشد جایی برای این اوصاف رذیله وجود ندارد.

هنگامی که انسان آیه شریفه «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (۴) را زمزمه می کند، خود را سرشار از موفقیت و بی نیازی و امکانات می بیند، و همان گونه که در بعضی از ادعیه آمده است: «اللَّهُمَّ اغْنِنِي بِالْيَقِينِ وَ اكْفِنِي بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ؛ خداوند! مرا با یقین (به ذات پاکت) بی نیاز کن، و با توکل بر خودت همه چیز مرا کفایت فرما» (۵)

از سوی چهارم توکل بر خداوند نور امید بر دل می پاشد و به خاطر آن توان و استعداد انسان شکوفا می گردد، خستگی راه بر او چیره نمی شود، و در همه حال احساس آرامش می کند، لذا امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در سخن کوتاه و پرمعنایی می فرماید: «لَيْسَ لِمُتَوَكِّلٍ غَنَاءٌ؛ کسی که توکل بر خدا دارد رنج و خستگی ندارد» (۶)

از سوی پنجم توکل بر خدا، هوش و قدرت تفکر را می افزایش و روشن بینی خاصی به انسان می دهد، زیرا قطع نظر از برکات معنوی این فضیلت اخلاقی، توکل، سبب می شود که انسان در برابر مشکلات دستپاچه و وحشت زده نشود و قدرت بر تصمیم گیری را حفظ کند و نزدیک ترین راه درمان و حل مشکل را بیابد. از این رو در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ أَضَاءَتْ لَهُ الشُّبُهَاتُ وَ كَفَى الْمُؤَنَاتِ وَ آمِنَ التَّهْبَاتِ؛ کسی که بر خدا توکل کند تاریکی شبهات برای او روشن می شود، و اسباب پیروزی او فراهم می گردد و از مشکلات رهایی می یابد» (۷)

▲ ۴- درجات توکل

از آنچه در بحث قبل آمد به خوبی روشن می شود که چرا بعضی توکل قوی تر دارند و چرا بعضی مرتبه ضعیف تری از توکل را دارا هستند، هنگامی که پذیرفتیم توکل زاینده ایمان است، هر قدر ایمان به خدا و صفات پروردگار قوی تر گردد، به همان نسبت توکل او بیشتر می شود، توکل فوق العاده ابراهیم

زاییده ایمان فوق العاده او بود و توکل عجیب امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در «لیلة المیت» (شبی که به جای پیامبر (صلی الله علیه وآله) خوابید تا حضرتش مخفیانه از مکه به مدینه مهاجرت کند) نیز زاییده ایمان آن حضرت بود، مؤمنانی را نیز می بینیم که در مراحل متوسط یا پایین ایمانند و به همان نسبت بر خدا تکیه دارند.

کسی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) پرسید: آیه «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» مفهومش چیست؟ امام فرمود: «لِتَتَوَكَّلْ دَرَجَاتٍ؛ توکل درجاتی دارد» سپس افزود: «مِنْهَا أَنْ تَتَّقَى فِي مَا أَمَرَكَ كَلَّهُ فِي مَا فَعَلَ بِكَ فَمَا فَعَلَ بِكَ كُنْتَ رَاضِيًا وَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَأْلَكَ خَيْرًا وَ نَظْرًا، وَ تَعْلَمُ أَنَّ الْحُكْمَ فِي ذَلِكَ لَهُ، فَتَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ بِتَقْوِيضِ ذَلِكَ إِلَيْهِ؛ یکی از آنها این است که در تمام امورت، آنچه را در مورد تو انجام می دهد به او اعتماد کنی و راضی باشی، و بدانی خداوند در خیر و نظارت بر امور تو فروگذار نمی کند، و نیز بدانی که حاکمیت در همه اینها از آن اوست، و کار خود را به او واگذاری و بر او توکل کنی» (۱) (البته آنچه در این روایت آمده بالاترین درجه توکل بر خداست و درجات دیگر با مقایسه با آن روشن می شود).

بعضی از بزرگان علم اخلاق برای توکل سه درجه بیان کرده اند:

نخست اینکه اعتماد و اطمینان انسان نسبت به خداوند مانند کسی باشد که وکیل لایق و دلسوزی دارد کار خود را به او وامی گذارد (بی آنکه اصالت و استقلال خود را فراموش کرده باشد) و این ضعیف ترین درجات توکل است!

دوم اینکه حال او در وابستگی به لطف پروردگار مانند حال کودک نسبت به مادر باشد، او در ابتدای طفولیت کسی جز مادر را نمی شناسد، و به غیر او اعتماد ندارد، و چون او را ببیند، به دامن وی می آویزد، و اگر مادر حضور نداشته باشد هر حادثه ای برای او پیش آید فوراً مادر را صدا می کند، و به هنگام گریه او را می طلبد.

بی شک این درجه ای بالاتر از توکل است، زیرا در این حالت انسان غرق عنایات حق است و جز او کسی را نمی بیند و در مشکلات غیر او را صدا نمی زند. مرحله سوم که از این هم بالاتر است این است که در برابر خدا هیچ گونه اراده ای از خود نداشته باشد هر چه او بخواهد همان مطلوب اوست، و هر چه او نخواهد مورد بی اعتنایی اوست.

بعضی از دانشمندان توکل ابراهیم (علیه السلام) را در این مرحله دانسته اند که وقتی برفراز منجنیق، آماده برای پرتاب در آتش می شد، از فرشتگان چیزی نخواست و هنگامی که از او پرسیدند آیا حاجتی داری، گفت: دارم ولی نه به شما، و هنگامی که به او گفته شد حاجتت را از خدا بخواه و نجات خود را از وی طلب کن گفت: «حَسْبِي مِنَ سُؤَالِي عِلْمُهُ بِخَالِي؛ علم خداوند به حال من، مرا از سؤال کردن بی نیاز می کند...» و این درجه از توکل در میان مردم بسیار کم است و از مقام صدیقین می باشد و این مخصوص کسانی است که در برابر ذات پاک خدا و «اله» مبهوتند و غرق صفات جمال و جلال او هستند. (۲)

▲ ۵ - راه های رسیدن به توکل

علمای علم اخلاق برای رسیدن به توکل، راه هایی ارائه کرده اند که هر کدام عامل مؤثری برای کسب این فضیلت بزرگ اخلاقی است، از جمله: توجه به «توحید افعالی» و اعتقاد به این که همه چیز در این عالم مستند به ذات پاک خداست، سرچشمه هستی اوست و کائنات از وجود «ذی جود» او می باشند، مستبب الاسباب اوست و تأثیر هر عاملی به فرمان او می باشد، همه موجودات ریزه خوار خوان نعمت او هستند و از فضل و کرم او بهره می گیرند. پس از تأمل در این امور، به حالات گذشته خویش بنگرد و ببیند که چگونه خداوند عالم، او را به وسیله نور هستی از ظلمت نیستی خارج ساخته و لباس زیبای وجود که ریشه همه موهبتهاست بر قامت او پوشانیده است. هنگامی که در رحم مادر، در «ظلمات ثلاث»، دست او از همه جا کوتاه بود، از لطف خداوند بی بهره نبود؛ بلکه هر چه نیاز داشت در اختیارش بود.

پس از گام نهادن در فضای این جهان نیز آنچه مایه حیات و بقای او بود، از شیر مادر گرفته تا نوازش ها و محبت های او را برایش فراهم ساخت. به او آموخت که چگونه پستان مادر را بمکد و چگونه عواطف او را به نفع خود برانگیزد و او را شبانه روز به خدمت خود وادار کند؛ در حالی که مادر، از این خدمت خسته کننده لذت ببرد و احساس رضایت کند!

هنگامی که این کودک رشد کرده، بزرگ می شود؛ نعمت های گوناگون الهی نیز از آسمان و زمین بر او فرو می ریزد و او را غرق الطاف و عنایات می سازد. آری! هرگاه در این امور ببیند، در می یابد که همه چیز از ناحیه خداست و تنها باید بر او توکل کرد و به مضمون آیه شریفه «وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يَرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ» (۱)؛ هرگاه خداوند (برای آزمایش یا کیفر گناه)، زیانی به تو رساند، هیچ کس جز او، آن را برطرف نمی سازد و اگر اراده خیری برای تو کند، هیچ کس نمی تواند مانع فضل او شود، به هر کس از بندگانش بخواهد (و شایسته بداند، هر خیری را) می رساند و او آمرزنده مهربان است.

ایمان به این واقعیت ها، انسان را به حقیقت «توکل» نزدیک می سازد و او را در زمره متوکلان حقیقی قرار می دهد.

▲ ۱۴ و ۱۳ شهوت پرستی و عفاف

▲ اشاره

«شهوت» در لغت دارای مفهوم عامی است که به هرگونه خواهش نفس و میل و رغبت به لذات مادی اطلاق می شود؛ گاهی علاقه شدید به یک امر مادی را نیز شهوت می گویند.

مفهوم شهوت، علاوه بر مفهوم عام، در خصوص «شهوت جنسی» نیز به کار رفته است. واژه «شهوت» در قرآن کریم هم به معنی عام کلمه آمده است و هم به معنی خاص آن. در این بحث، نظر ما بیشتر به معنای خاص آن است، زیرا آثار مخرب و زیانبار آن بیش از سایر کشش های مادی است.

«شهوت» نقطه مقابل «عفت» است. «عفت» نیز دارای مفهوم عام و خاص است. مفهوم عام آن، خویشتن داری در برابر هر گونه تمایل افراطی نفسانی است و مفهوم خاص آن، خویشتن داری در برابر تمایلات بی بند و بار جنسی است.

«عفت» یکی از فضایل مهم اخلاقی در رشد و پیشرفت و تکامل جوامع انسانی است؛ اما شهوت که مقابل عفت قرار دارد، موجب سقوط فرد و جامعه می شود. مطالعات تاریخی نشان می دهد که اشخاص یا جوامعی که بهره کافی از عفت داشته اند، از نیروهای خداداد خود، بالاترین استفاده را در راه پیشرفت خود و جامعه خویش برده و در سطح بالایی از آرامش و امنیت زیسته اند، اما افراد یا جوامعی که در «شهوت پرستی» غرق شده اند، نیروهای خود را از دست داده و در معرض سقوط قرار گرفته اند.

طبق نظر کارشناسان حقوقی، «شهوت جنسی» در ایجاد جرم و جنایت نقش عمده را دارد تا جایی که گفته شده است: «در هر جنایتی، شهوت جنسی نیز دخیل بوده است». شاید این تعبیر، مبالغه آمیز باشد، ولی به یقین منشأ بسیاری از جنایات و انحرافات، طغیان «غریزه جنسی» و شهوت پرستی است. خون های بسیاری در این راه ریخته شده و اموال فراوانی برباد رفته، اسرار مهم کشورها به وسیله زنان جاسوسی که سرمایه و ترفند کارشان استفاده از زیبایی و آلودگی یشان بوده، افشا شده و آبروی بسیاری از آبرومندان در این راه ریخته شده است.

▲ شهوت پرستی در روایات اسلامی

این مسئله در منابع روایی اسلام، مورد توجه فراوان قرار گرفته است که بیشتر آنها بیانگر هشدار، درباره پیامدهای خطرناک آن است. این احادیث تکان دهنده، هر خواننده ای را تحت تأثیر عمیق قرار داده و روشن می سازد که آلودگی به «شهوت» خواه به مفهوم عام و خواه به مفهوم خاص آن - از موانع اصلی سعادت و کمال انسان ها و از اسباب مهم گسترش گناه و جنایت در جامعه بشری است که در ذیل، به بعضی از آن احادیث اشاره می شود:

۱ - پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «مَا تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْ إِلَهٍ بَعْدَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ هَوَى مُتَّبِعٍ؛ در زیر آسمان معبودی جز خدا پرستیده نشده است که در پیشگاه خدا، بدتر از هوا و هوس باشد که انسان را به دنبال خود می کشاند.» (۱)

به این ترتیب، روشن می شود که «شهوت» و هوای نفس از خطرناکترین عوامل انحراف انسان به سوی زشتی هاست.

۲ - امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) می فرماید: «الشَّهَوَاتُ سُمُومٌ قَاتِلَاتٌ؛ شهوت ها، زهرهای کشنده است.» (۲) (که شخصیت و ایمان و مروت و اعتبار انسان را نابود می سازد).

۳ - در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار (علیه السلام) آمده است: «الشَّهَوَاتُ مَصَائِدُ الشَّيْطَانِ؛ شهوات دام های شیطان است.» (۳) (که انسان ها را به وسیله آن در هر سن و سال و در هر زمان و مکان صید می کند).

۴ - همان حضرت (علیه السلام) در جای دیگر می فرماید: «إِمْتَنِعْ نَفْسَكَ مِنَ الشَّهَوَاتِ تَسْلَمَ مِنَ الْآفَاتِ؛ اگر می خواهید از آفات در امان باشید، خویشتن را از تسلیم شدن در برابر شهوات بازدارید.» (۴)

۵ - در حدیث دیگری نیز از همان پیشوای پرهیزکاران جهان آمده است: «تَرَكُ الشَّهَوَاتِ أَفْضَلُ عِبَادَةٍ وَأَجْمَلُ عَادَةٍ؛ ترک شهوت ها، برترین عبادت و زیباترین عادت است.» (۵)

۶ - امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ إِذَا غَضِبَ وَإِذَا رَغِبَ وَإِذَا رَهَبَ وَإِذَا اِسْتَهَى، حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ؛ کسی که به هنگام غضب و تمایل و ترس و شهوت، مالک نفس خویش باشد، خداوند جسد او را بر آتش دوزخ حرام می کند.» (۶)

۷ - امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در حدیث دیگری می فرماید: «ضَاوُوا الشَّهْوَةَ مُضَادَّةَ الضِّدِّ ضِدَّةً وَ حَارِبُوهَا مُحَارِبَةَ الْعَدُوِّ؛ با خواهش های نفسانی در تضاد باشید، همچون تضاد دو ضد با یکدیگر و با آن به پیکار برخیزید (مانند) پیکار دشمن با دشمن.» (۷)

این سخن با صراحت، این حقیقت را بازگو می کند که «شهوت پرستی» درست مقابل «سعادت» و خوشبختی انسان قرار گرفته است.

▲ پیامدهای شهوت پرستی در کلام امیرمؤمنان علی (علیه السلام)

درباره پیامدهای شهوت پرستی و پیروی از هوای نفس، تعبیرات دقیق، حساب شده و تکان دهنده ای در احادیث اسلامی دیده می شود که در این بحث تنها به کلام پیشوای متقیان حضرت علی (علیه السلام) اشاره می شود:

۱ - امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «أَهْجَرُوا الشَّهَوَاتِ فَإِنَّهَا تَقُودُكُمْ إِلَى زُكُوبِ الذُّنُوبِ وَ التَّهْجُمِ عَلَى السَّيِّئَاتِ؛ از شهوات سرکش بپرهیزید که شما را به ارتکاب انواع گناهان و هجوم بر معاصی می کشاند.» (۱)

۲ - این مسئله گاهی به قدری شدید می شود که به کلی دین انسان را برباد می دهد؛ چنان که در حدیث دیگری می فرماید: «طَاعَةُ الشَّهْوَةِ تُفْسِدُ الدِّينَ؛ فرمانبرداری از شهوات نفسانی، دین انسان را فاسد می کند.» (۲)

۳ - آن حضرت (علیه السلام) در تعبیر دیگری می فرماید: «طَاعَةُ الْهَوَى تُفْسِدُ الْعَقْلَ؛ هواپرستی عقل انسان را فاسد می کند.» (۳)

۴ - در جای دیگر می فرماید: «أَلْجَاهِلُ عَبْدٌ شَهْوَتِهِ؛ انسان نادان بنده شهوت خویش است.» (۴)؛ یعنی، انسان جاهل مثل برده خوار و ذلیلی است که در برابر شهوت خویش، هیچ اختیاری از خود ندارد.

۵ - در تعبیر دیگر می فرماید: «عَبْدُ الشَّهْوَةِ اسِيرٌ لَا يَنْفَكُ أَسْرُهُ؛ برده شهوت چنان اسیر است که هرگز روی آزادی را نخواهد دید.» (۵)

۶ - آن حضرت (علیه السلام) در این که سرانجام «شهوت پرستی»، رسوایی است، می فرماید: «خِلَاوَةُ الشَّهْوَةِ يَنْغُصُهَا عَارُ الْفُضِيحَةِ؛ شیرینی شهوت را ننگ رسوایی از میان می برد.» (۶)

۷ - در تعبیر دیگری، شهوت پرستی را کلید انواع شرها می دانند: «سَبَبُ الشَّرِّ غَلْبَةُ الشَّهْوَةِ (۷) سبب شر، غلبه شهوت است.»

با توجه به این که «الشَّرُّ» با الف و لام جنس و به صورت مطلق ذکر شده است، معنای عموم را می رساند که این امر بیانگر آن است که «شهوت پرستی»، سرچشمه تمام شرها و بدبختی هاست.

۸ - در جای دیگر ضمن اشاره به این نکته که غلبه هوا و هوس، سبب بسته شدن راه های سعادت بشری شده و او را در گمراهی نگاه می دارد، می فرمایند: «كَيْفَ يَسْتَطِيعُ الْهَدَىٰ مَنْ يَغْلِبُهَا الْهَوَىٰ؛ چگونه می تواند انسان به هدایت برسد، در حالی که هوای نفس بر او غالب گردیده است.» (۸)

۹ - آن حضرت در سخن دیگری، غلبه شهوات را باعث تضعیف شخصیت انسان می دانند: «مَنْ زَادَتْ شَهْوَتُهُ قَلَّتْ مَرْوَتُهُ؛ کسی که شهوات او فزونی یابد، شخصیت انسانی او کم می شود.» (۹)

۱۰ - در بیان دیگری به این حقیقت اشاره می کند که راه بهشت، راه «شهوت پرستان» نیست: «مَنْ إِشْتَقَّ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَاحَ عَنِ الشَّهَوَاتِ؛ کسی که مشتاق بهشت باشد باید شهوت پرستی را فراموش کند.» (۱۰)

۱۱ - در جای دیگر این نکته را گوشزد می کند که حکمت و آگاهی با شهوت پرستی سازگار نیست: «لَا تَسْكُنُ الْجَنَّمَ قَلْبًا مَعَ شَهْوَةٍ؛ حکمت و دانش در قلبی که جای شهوت پرستی است، ساکن نمی شود.» (۱۱)

▲ آثار زیانبار شهوت پرستی

از بحث های قبل روشن شد که «شهوت» دارای مفهوم عام و وسیعی بوده و شامل هرگونه دوست داشتن، تمایل و رغبت به درک لذت و خواهش نفس می شود. بدون این که اختصاص به شهوت جنسی داشته باشد، گرچه گاهی در خصوص شهوت جنسی نیز به کار رفته است.

در قرآن مجید نیز این مفهوم در یازده مورد به صورت عام استفاده شده است و تنها در دو مورد در معنی خاص آن به کار رفته است. در روایات اسلامی و کلمات علمای اخلاق نیز اغلب در مفهوم عام به کار رفته که در مقابل آن واژه «عفت» به معنی خویشتن داری و چشم پوشی از لذایذ گناه آلوده مادی به کار می رود.

این مفهوم بیشتر در موارد منفی به کار می رود، اما گاهی در موارد مثبت نیز به کار رفته است؛ مانند، آن جایی که خداوند خطاب به بهشتیان می فرماید: «...وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَىٰ أَنْفُسُكُمْ...؛ هر چه را دوست بدارید و به آن تمایل داشته باشید، در بهشت برای شما فراهم است» (۱) یا آن جایی که می فرمایند: «...فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ...؛ در بهشت آنچه دل ها می خواهد و چشم از آن لذت می برد، موجود است.» (۲)

به هر حال این واژه، بیشتر دارای بار منفی بوده و در مواردی که هوا و هوس افراطی بر انسان چیره گشته و تمایلات ویرانگر و گناه آلود بر تمام وجودش مستولی گردد به کار می رود.

این واژه و مشتقات آن، در قرآن مجید، سیزده مورد به کار رفته که شش مورد آن دارای مفهوم مثبت و هفت مورد آن دارای مفهوم منفی است. به هر حال «شهوت» به هر معنی که باشد، هرگاه مفهوم خاص آن که همان خواست های افراطی و شهوانی است مورد نظر باشد؛ آثار زیانباری به دنبال خواهد داشت که به وضوح قابل مشاهده است که ضمن توجه به روایاتی که در فصل قبل آوردیم؛ باید اذعان داشت که سرتاسر تاریخ نیز مملو از پیامدهای نامطلوب شهوت پرستی هاست که به طور خلاصه می توان به عناوین زیر، اشاره کرد:

▲ ۱ - آلودگی به گناه

شهوت پرستی انسان را به سوی انواع گناهان می کشاند و در واقع یکی از سرچشمه های اصلی گناه و معصیت و نافرمانی خدامحسوب می گردد؛ زیرا چشم و گوش انسان را بسته و به مصداق حدیث نبوی «حَبْكُ لِلشَّيْءِ يَمْعَى وَيَصْمُ (۱)» آدمی را کور و کر کرده و قدرت درک واقعیت ها را از او می گیرد و در چنین حال، زشتی ها در نظر او زیبا و زیبایی ها در نظر او زشت و بی رنگ می شود.

به همین دلیل، در روایات سابق (روایت هشتم) خواندیم که امیرمؤمنان (علیه السلام) درباره پیروی از شهوات هشدار داده و می فرماید: «از شهوات سرکش بپرهیزید که شما را به ارتکاب انواع گناهان می کشاند.»

در حدیث دهم، از همان حضرت نیز به این نکته اشاره شد که: «هواپرستی عقل انسان را فاسد می کند» و در حدیث نهم نیز فرمودند (اگر شهوت پرستی تشدید شود): «دین انسان را برباد می دهد و حتی انسان را به بت پرستی می کشاند.» در این رابطه مفسران و ارباب حدیث، در ذیل آیات ۱۶ و ۱۷ سوره حشر، داستانی درباره عابدی از قوم بنی اسرائیل به نام «برصیصا» آورده اند که شاهد زنده ای برای این مدعاست، داستان گرچه معروف است، اما تکرارش خالی از صواب نیست:

...مرد عابد بنی اسرائیلی به خاطر سال ها عبادتش، به آن حد از مقام قرب الهی رسیده بود که بیماران با دعای او سلامت خود را باز می یافتند و به اصطلاح مستجاب الدعوه شده بود.

روزی، زن جوان زیبایی را که بیمار بود، نزد او آوردند و به امید شفا در عبادتگاه او گذاردند و رفتند. شیطان به وسوسه آن عابد مشغول شد و آن قدر صحنه گناه را در نظرش زینت داد که عنان اختیار را از کف او ربود؛ آن چنان که گویا عابد کر و کور گشته و همه چیز را به دست فراموشی سپرده است. دیری نپایید که آن عابد دامان «عفت» خویش را به گناه بیآلود. پس از ارتکاب گناه به خاطر این که احتمال داشت آن زن باردار شود و موجب رسوایی او گردد؛ باز شیطان و هوای نفس به او پیشنهاد کرد که زن را به قتل رسانده و در گوشه ای از آن بیابان وسیع دفن کند.

هنگامی که برادران دختر، به سراغ خواهر بیمار خویش آمدند و عابد اظهار بی اطلاعی کرد؛ آنان نسبت به عابد مشکوک گشته و به جستجو برخاستند و پس از مدتی، سرانجام جسد خونین خواهر خویش را در گوشه بیابان از زیر خاک بیرون کشیدند.

این خبر در شهر پیچید و به گوش امیر رسید. او با گروه زیادی از مردم به سوی عبادتگاه آن عابد حرکت کرد تا علت این قتل را بیابد. هنگامی که جنایات آن عابد روشن شد؛ او را از عبادتگاهش فرو کشیدند تا بر دار بیاویزند.

در ادامه این حکایت آمده است: هنگامی که عابد در کنار چوبه دار قرار گرفت؛ شیطان در نظرش مجسم شد و گفت: من بودم که با وسوسه های خویش تو را به این روز انداختم؛ حال اگر آنچه را که من می گویم، اطاعت کنی، تو را نجات خواهم داد. عابد گفت: چه کنم؟

شیطان گفت: تنها یک سجده برای من کافی است.

عابد گفت: می بینی که طناب دار را بر گردن من افکنده اند و من در این حال توانایی سجده بر تو را ندارم.

شیطان گفت: اشاره ای هم کفایت می کند.

عابد بیچاره نادان، پس از این که با اشاره، سجده ای بر شیطان کرد؛ طناب دار گلویش را فشرد و او در دم جان سپرد.

آری! شهوت پرستی باعث شد تا آن عابد، ابتدا به زنا آلوده شود و سپس قتل نفس انجام دهد و بعد دروغ بگوید و سرانجام مشرک گردد و بدین ترتیب محصول سال ها عبادت او بریاد رفته و نزد خاص و عام رسوا شود.

همه رنج جهان از شهوت آید که آدم زان برون از جنت آید (۲)

▲ ۲ - فساد عقل

شهوت پرستی، پرده های ضخیمی بر عقل و فکر انسان می اندازد؛ حق را در نظر او باطل و باطل را در نظر او، حق جلوه می دهد. در روایات گذشته نیز بیان داشتیم که: «طَاعَةُ الْهَوَى تَفْسِدُ الْعَقْلَ؛ هواپرستی عقل را فاسد می کند.» (۱) به همین دلیل بسیاری از شهوت پرستان به هنگام غلبه شهوت، کارهایی انجام می دهند که بعد از فرونشستن آتش شهوت، از آن عمل خویش سخت پشیمان شده و گاه تعجب می کنند که چگونه دست به انجام آن کار احمقانه و غلط زده اند.

در حدیث دیگری امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «إِذَا أَبْصَرْتَ الْعَيْنَ الشَّهْوَةَ غَمِيَ الْقَلْبُ عَنِ الْعَاقِبَةِ؛ هنگامی که چشم، مظاهر شهوت را ببیند، عقل از مشاهده عاقبت کار باز می ماند.» (۲)

▲ ۳ - تضعیف شخصیت اجتماعی انسان

شهوت پرستی، شخصیت و احترام اجتماعی انسان را در هم می شکند و او را به ذلت می کشاند؛ زیرا برای کامیابی های شهوانی باید تمام قید و بندهای اجتماعی را شکست و تن به هر پستی داد. بدیهی است که انسان با شخصیت، در کشاکش شهوات، بر سر دوراهی قرار می گیرد که یا باید به خواست های شهوانی دل خویش برسد، یا شخصیت و احترام اجتماعی خود را حفظ نماید که اغلب جمع میان این دو غیر ممکن است!

در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «زِيَادَةُ الشَّهْوَةِ تُزْرِي بِالْمَرْوَةِ؛ افزون شدن شهوت، شخصیت انسان را لکه دار می کند.» (۱)

▲ ۴ - اسارت نفس

اسارت و بندگی در برابر خواست های نفسانی، یکی دیگر از پیامدهای شهوت پرستی است؛ زیرا انسان شهوت پرست چنان اسیر شهوات خود می شود که بازگشت و دوری جستن از آنها، برایش مشکل و گاهی نیز غیر ممکن می گردد.

نمونه بارز آن، زندگی خفت بار معاندان به مواد مخدر است که در ظاهر آزادند؛ ولی از هر اسیری، اسیرترند. زنجیر اعتیاد ناشی از شهوت پرستی نیز آن چنان دست و پای انسان را می بندد که گویا هر گونه حرکت و تلاش برای دوری جستن از خواست های رذیله، بسیار مشکل می گردد؛ مخصوصاً اگر هواپرستی، به سرحد عشق های جنون آمیز جنسی برسد که در این حال اسارت انسان به اوج خود می رسد.

حضرت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در این رابطه می فرماید: «حَبْدُ الشَّهْوَةِ أَسِيرٌ لَا يَنْفُكُ أَسْرَهُ؛ بنده شهوت چنان اسیر است که هرگز روی آزادی را نخواهد دید.» (۱)

آن حضرت در تعبیر دیگری نیز می فرماید: «وَكَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ؛ چه بسیار عقلها و خردها که شهوات بر آن حکومت می کند.» (۲)

باز در حدیث دیگری می فرماید: «الشَّهَوَاتُ تَسْتَرْقُ الْجَهْلُولُ؛ شهوت ها، افراد نادان را برده خود می سازند.» (۳)

▲ ۵ - رسوایی و بی آبرویی

رسوایی، یکی دیگر از پیامدهای شهوت پرستی است. تاریخ بشر مملو از شرح زندگی کسانی است که در جامعه دارای مقام و موقعیت ممتاز بودند؛ ولی هنگامی که اسیر «شهوت» و هوای نفس شدند، کارشان به رسوایی کشید.

در اشعار شعرا نیز رابطه «عشق» و «رسوایی» یک رابطه معروف و مشهور است. (۱) (رسوای عالمی شدم از فرط عاشقی)

در داستان یوسف و همسر عزیز مصر نشان می دهد که چگونه همسر عزیز مصر با وجود احترام فراوان - به علت هواپرستی - رسوای خاص و عام شد

یوسف به صبر خویش پیمبر شد رسوا شتاب کرد زلیخا را (۲)

و به گفته شاعر عرب:

إِنَّ الْهَوَى هُوَ الْهَوَانِ قَلْبَ إِسْمُهُ فَإِذَا هَوَيْتَ فَقَدْ لَقَيْتَ هَوَانًا (۳)

هواپرستی همان پستی است که نام آن تغییر یافته، به همین دلیل هر هواپرستی پست می شود.

▲ عوامل و اسباب شهوت پرستی

بارها در مباحث مشابه گفته ایم که برای درمان مفسد اخلاقی، باید نخست علل و ریشه ها و اسباب آن را بیابیم. بزرگان علم اخلاق نیز، در مباحث این علم، به بحث از انگیزه ها، اهمّیت فوق العاده ای داده اند؛ به همین دلیل لازم است بحث دقیقی در مورد عوامل شهوت پرستی داشته باشیم.

امیال و خواسته های درونی که از آن به شهوات تعبیر می شود، - مخصوصاً شهوت جنسی - یک امر طبیعی و خدادادی بوده و از عوامل حرکت انسان، برای پیشرفت زندگی بشمار می آید. به همین دلیل، گرچه نمی توان آنها را از میان برد، اما هرگز نباید برای سرکوبی آنها نیز تلاش کرد؛ زیرا اگر این شهوات در حدّ اعتدال باشند؛ نه تنها مشکلی ایجاد نمی کنند، بلکه یکی از اسرار تکامل و تقدّم انسان نیز محسوب می گردند.

آنچه که به صورت مفسده اخلاقی ظاهر می شود، همان طغیان شهوات و خارج شدن آنها از کنترل نیروی عقل و خرد است.

حال باید ملاحظه کرد که چه عواملی سبب خارج شدن امیال و خواست های درونی از تحت کنترل عقل گشته و به صورت نیرویی ویرانگر درمی آید. به یقین، امور زیر تأثیر زیادی در این مسئله دارد:

▲ ۱ - ضعف ایمان

ضعف ایمان، علت اصلی نادیده گرفتن فرمان های الهی است. اگر انسان، خدا را حاضر و ناظر بداند و دادگاه بزرگ الهی را در قیامت با چشمان قلب خویش مجسم نماید؛ هرگز حدود الهی را نمی شکند و از مرزها تجاوز نکرده و آلوده شهوات و مفسد اخلاقی نمی گردد.

این همان برهان الهی است که در بدترین شرایط زندگی حضرت یوسف (علیه السلام) به سراغش آمد و او را از آلودگی به فحشا - که تمام زمینه های ارتکاب، موجود و موانعش مفقود بود - حفظ کرد.

اگر ایمان ضعیف گشته و توجه به مبدأ و معاد کم گردد، زمینه طغیان شهوات کاملاً فراهم می شود که انسان در چنین شرایطی مثل حیوان درنده ای که از قفس خارج شده باشد و هیچ گونه مانعی در برابر خود نبیند، به همه جا حمله می کند و اگر کسی در برابرش ظاهر شود، می درد.

در این رابطه در حدیث علوی آمده است: «مَنْ إِشْتَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَا غِنِ الشَّهَوَاتِ؛ کسی که مشتاق به بهشت (و معتقد به آن) باشد، شهوات سرکش را به فراموشی می سپارد» (۱).

گاهی نیز انسان برای بهره گیری از شهوات بدون قید و شرط، سدّ ایمان را درهم می شکند تا در شهوت پرستی آزاد باشد؛ قرآن مجید می فرماید: «جَلُّ يُرِيدُ الْإِنْسَانَ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ - يَسْتَلُّ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۲)؛ بلکه انسان می خواهد (آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت) در تمام عمر، گناه کند؛ (از این رو) می پرسد: قیامت کی خواهد بود؟! (سؤالی که نشانه انکار یا تردید است)».

▲ ۲ - بی اعتنائی به حیثیت اجتماعی و شخصیت انسانی

بی اعتنائی به آبرو و حیثیت اجتماعی و ضعف شخصیت انسانی، اغلب سبب آلودگی به انواع شهوات می شود، در حالی که آبرو و شخصیت انسانی و توجه به حیثیت اجتماعی، انسان را - هر چند که ایمان به خدا نیز نداشته باشد - در برابر طغیان شهوات، کنترل می کند.

به همین دلیل، در جوامع غیر دینی، افراد آبرومند و با شخصیت، کمتر تسلیم طغیان شهوات گشته و به «شکم پرستی» و شهوات بی قید و شرط جنسی روی می آورند؛ زیرا آبرو و حیثیت اجتماعی و شخصیت انسانی آنها، سدی است در برابر طغیان شهوات. بنابر این همیشه تنها افراد رذل و بی شخصیت، در چنگال این امور گرفتار می گردند.

▲ ۳ - غفلت و بی خبری

غفلت و بی خبری از پیامدهای شهوت پرستی، عامل دیگر آلودگی به این رذیله اخلاقی است؛ زیرا بیشتر رذایل اخلاقی، آثار سوء جسمانی و بهداشتی دارد؛ مثلاً، شکم پرستی، انسان را به انواع بیماری ها مبتلا می سازد و یا افراط در شهوت جنسی، نیرو و توان انسان را کاهش داده، اعصاب را درهم می کوبد و عمر را کوتاه نموده و در نهایت سلامت جسمی و روحی انسان را مختل می سازد.

به همین دلیل، در جوامع غیر مذهبی، افراد زیادی مقید به رعایت اعتدال در خوردن و مسایل جنسی هستند؛ زیرا توصیه پزشکان رادر این زمینه پذیرفته و نتایج آن را درک کرده اند.

مشکلات اجتماعی ناشی از شهوت پرستی نیز قابل انکار نیست. به یقین «شکم پرستی» گروهی از مردم سبب گرسنگی گروه های دیگری خواهد شد. بی بندوباری در مسائل جنسی نیز سبب ناامنی زن و فرزند این افراد می شود و چه بسا که آلودگی به عمق خانه آنها نیز نفوذ کند.

بنابر این هرکس که به این امور توجه کند، به یقین در کنترل شهوات خویش می کوشد.

▲ ۴ - معاشرت های نامناسب و محیط های آلوده

معاشرت های نامناسب، دوستان ناباب، محیط های آلوده و فساد وسائل ارتباط جمعی یکی از عوامل دیگر آلودگی به شهوت پرستی است. اغلب انسان های ناباب، دوستان خود را به گناه سوق داده و آنها را غرق گناه می سازند و راه های مختلف ارتکاب گناه را به آنها می آموزند، به گونه ای که می توان گفت: رایج ترین اسباب آلودگی به شهوت پرستی، معاشرت با انسان های گناهکار و آلوده است.

بدآموزی ناشی از وسائل ارتباط جمعی و محیط های آلوده نیز از عوامل مهم این آلودگی است. در این زمینه در بحث های مربوط به امور «زمینه ساز مفسد اخلاقی» در جلد اول به قدر کافی صحبت کردیم و به طور مشروح بیان داشتیم که معاشرتهای آلوده، نه تنها انسان را آلوده گناه و مفسد اخلاقی می کند، بلکه تا سر حد کفر نیز پیش می برد. قرآن مجید نیز درباره بعضی از دوزخیان می گوید: «و يَوْمَ يَعْزُ الطَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً - يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلاً - لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا (۱)؛ و به خاطر بیاور روزی که ظالم دست خویش را از شدت حسرت به دندان می گزد و می گوید: ای کاش! با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) راهی برگزیده بودم. ای وای برمن! کاش فلان (شخص

گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! او مرا از ذکر خدا گمراه ساخت، بعد از آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود و شیطان همیشه خوارکننده انسان است. (او را گمراه می سازد، سپس در بیراهه رهایش می کند.)»

محیط های آلوده، پدران و مادران فاسد و منحرف، از دیگر عوامل مؤثر آلودگی به شهوت پرستی است که تأثیر مخرب آنها قابل انکار نیست. به همین دلیل، هنگامی که بیشتر افراد پاک وارد چنین محیط هایی شوند، دین و ایمان خود را از دست داده و آلوده شهوات و مفاسد اخلاقی می شوند. چون در جلد اول، در بحث «کلیات مسایل اخلاقی» این امور را به عنوان زمینه سازهای اخلاقی، به طور مشروح مورد بحث قرار داده ایم؛ در این جا به همین مقدار بسنده می کنیم.

▲ راه های درمان شهوت پرستی

راه های درمان مفاسد اخلاقی به صورت اصولی تقریباً همه جا یکی است که به طور کلی در دو راه علمی و عملی خلاصه می شود.

▲ الف - راه علمی

منظور از راه علمی، این است که انسان در آثار و پیامدهای شهوت پرستی بیندیشد و ببیند که چگونه تسلیم شدن در برابر شهوات، انسان را به ذلت، بدبختی، اسارت، تضعیف شخصیت اجتماعی و دوری از خدا می کشاند که زندگی خفت بار افرادی که آلوده شهوت شده اند، بیانگر این واقعیت است. بنابراین تأمل در امور مذکور و اندیشه پیرامون شرح حال «اولیاء الله» و پیروان راستین آنها که بر اثر مبارزه با شهوات به مقامات بالا در دنیا و نزد خدا رسیده اند، انسان را از شهوت پرستی باز خواهد داشت.

علاوه بر این که تحکیم پایه های عقل و ایمان، انسان را قادر به کنترل شهوات می کند؛ در این رابطه امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرمایند: «مَنْ كَمَلَ عَقْلَهُ اسْتَهَانَ بِالشَّهَوَاتِ؛ کسی که عقلش کامل شود، شهوت ها را کوچک و بی ارزش می شمرد.» (۱)

در جای دیگر نیز می فرمایند: «مَنْ غَلَبَ شَهْوَتَهُ ظَهَرَ عَقْلُهُ؛ کسی که بر شهوات خود غالب شود، عقل و خرد او ظاهر می گردد.» (۲) همچنین فرموده اند: «كَلَّمَا قَوَّيْتَ الْحِكْمَةَ ضَعَفْتَ الشَّهْوَةَ؛ هر قدر حکمت و دانش انسان تقویت شود، شهوات و تمایلات سرکش او ضعیف می گردد.» (۳)

آن حضرت در پیام پرمعنای دیگری نیز می فرمایند: «أَذْكُرُ مَعَ كُلِّ لَذَّةٍ زَوَالَهَا وَمَعَ كُلِّ نِعْمَةٍ انْتِقَالَهَا وَمَعَ كُلِّ بَلِيَّةٍ كَشْفُهَا، فَإِنَّ ذَلِكَ أُنْبَى لِلنِّعْمَةِ، وَ أَنْفَى لِلشَّهْوَةِ، وَ أَذْهَبٌ لِلْبَطْرِ، وَ أَقْرَبُ إِلَى الْفَرْجِ وَ أَجْدَرُ بِكَشْفِ الْعَمَةِ وَ دَرْكِ الْأُمُومِلِ؛ هرگاه در لذت (حرامی) باشی، به یاد بیاور که روزی زایل می شود، و اگر در هر نعمتی هستی، به خاطر داشته باش که روزی سلب خواهد شد. در بلاها نیز انتظار برطرف شدن آن را داشته باش؛ زیرا این یادآوریهها، نعمت را پایدارتر می کند و شهوات را دور می سازد و مستی و غرور نعمت را زایل می کند و به فرج و گشایش امور نزدیکتر و در از میان رفتن اندوه و رسیدن به مقصود، نزدیکتر و شایسته است.» (۴)

به این ترتیب، اندیشه در پیامدها، اثر عمیقی در بازدارندگی از آلودگی به شهوت ها دارد؛ تمام تلاش رهبران الهی نیز این بوده است تا عواقب شوم گرفتاری در چنگال شهوات را به انسان ها گوشزد نموده و آنها را از کام شهوات نجات دهند.

این حدیث از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، بیانگر این معنی است: «خَمْسٌ إِنْ أَدْرَكْتُمُوهُنَّ فَتَعَوَّدُوا بِاللَّهِ مِنْهُنَّ: لَمْ تَظْهَرِ الْفَاحِشَةَ فِي قَوْمٍ قَطُّ حَتَّى يُعْلِنُوهَا، إِلَّا ظَهَرَ فِيهِمُ الطَّاعُونَ وَ الْأَوْجَاعُ الَّتِي لَمْ تَكُنْ فِي أَسْلَافِهِمُ الَّذِينَ مَضَوْا وَ لَمْ يَنْقُضُوا الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ إِلَّا أَخَذُوا بِالسِّنِينَ وَ شِدَّةِ الْمَوْتِ وَ جَوْرِ السُّلْطَانِ، وَ لَمْ يَنْعَمُوا بِالرِّزْقَةِ إِلَّا مُنِعُوا الْمَطَرَ مِنَ السَّمَاءِ، وَ لَوْلَا الْبَهَائِمُ لَمْ يُمَطَّرُوا وَ لَمْ يَنْقُضُوا عَهْدَ اللَّهِ وَ عَهْدَ رَسُولِهِ إِلَّا سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَذَابَهُمْ وَ أَخَذُوا بِعِضِّ مَا فِي أَيْدِيهِمْ، وَ لَمْ يَحْكُمُوا بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَّا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِأَسْهُمِ بَيْنَهُمْ؛ پنج چیز است که اگر با آنها روبرو شدید، از آنها به خدا پناه ببرید؛ اعمال زشت و آشکار در هیچ قومی ظاهر نمی شود، مگر این که گرفتار طاعون و بیماری هایی می شوند که در میان پیشینیان آنها نبوده است و هیچ قومی کم فروشی نمی کنند مگر این که گرفتار قحطی و سختی زندگی و ظلم حاکمان می شوند و هیچ قومی منع زکات نکردند مگر این که، از باران رحمت الهی محروم شدند و اگر به خاطر حیوانات نبود، بارانی به آنها نازل نمی شد و هیچ جمعیتی، پیمان خدا و رسولش را نمی شکستند، مگر این که خداوند دشمنانشان را بر آنها مسلط کرد و قسمتی از آنچه را که آنها داشتند، از آنان گرفتند و هیچ گروهی به غیر احکام الهی حکم نکردند، مگر این که خداوند اختلاف در میان آنها افکند و باهم درگیر شدند.» (۵)

بی شک، تأمل و تدبیر در این پیامدها، تأثیر مستمر و یا موقت در بازداشتن اعمال غیر اخلاقی دارد.

▲ ب - راه عملی

از نظر عملی راه های مختلفی برای درمان «شهوت پرستی» وجود دارد از جمله:

۱ - یکی از بهترین راه های عملی برای نجات از گرداب شهوت، اشباع صحیح امیال و خواست های جنسی است؛ زیرا اگر خواست ها و امیالی که در درون انسان وجود دارند از راه های صحیح، اشباع گردند، دیگر زیانبار و مخرب نخواهند بود؛ به تعبیر دیگر، این خواست ها را نمی توان و نباید سرکوب کرد، بلکه باید از آنها در کانال های صحیح و سازنده استفاده کرد؛ در غیر این صورت ممکن است تبدیل به سیلاب ویرانگری شود که حرث و نسل انسان را با خود خواهد برد.

به همین دلیل، اسلام نه تنها تفریحات سالم و بهره گیری معتدل از خواست های درونی را مجاز شمرده، بلکه نسبت به آن تشویق نیز نموده است. خطبه معروفی که از امام جواد (علیه السلام) در مورد عقد همسرش نقل شده است، شاهد گویای این مدعاست. آن حضرت در این خطبه می فرماید: «مَا بَعْدُ فَقَدْ كَانَ

مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَى الْإِنَامِ أَنْ أَغْنَاهُمْ بِالْحَلَالِ عَنِ الْحَرَامِ؛ یکی از نعمت های الهی بر بندگان این است که آنها را به وسیله حلال از حرام بی نیاز ساخته است» (۱).

این حدیث معروف نیز بر همین نکته اشاره دارد: «لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ، فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَ سَاعَةٌ يَرْمُ مَعَاشَهُ، وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَجِلُّ وَ يَجْمَلُ؛ انسان با ایمان ساعات زندگیش را به سه بخش تقسیم می کند؛ قسمتی را صرف مناجات با پروردگارش می کند و قسمت دیگر را در راه اصلاح معاش و به زندگی اش به کار می گیرد و قسمت سوم را به بهره گیری از لذت های حلال و دلپسند اختصاص می دهد» (۲).

۲ - یکی دیگر از راه های نجات از شهوت پرستی، برنامه ریزی دقیق برای برنامه های زندگی است؛ زیرا، هرگاه انسان، برای تمام اوقات خود برنامه داشته باشد (هر چند برنامه او در پاره ای از موارد جنبه تفریحی و ورزشی داشته باشد)، دیگر مجالی برای کشیده شدن به آلودگی های شهوانی باقی نمی ماند.

۳ - برچیدن عوامل آلودگی نیز یکی از راه های درمان و یا پیشگیری است؛ زیرا امکان آلودگی به شهوات در محیط های آلوده فراوان است؛ یعنی، اگر محیط، آلوده شهوت شود و اسباب آن در دسترس همه قرار گیرد و آزادی نسبی نیز وجود داشته باشد، نجات از آلودگی، مخصوصاً برای فشر جوان یا کسانی که در سطح پایینی از «معرفت» دینی قرار دارند، بسیار دشوار خواهد شد.

۴ - احیای شخصیت معنوی و انسانی افراد جامعه نیز، از راه های مهم درمان یا پیشگیری از آلودگی های شهوانی است؛ زیرا انسان، هنگامی که از ارزش وجود و شخصیت خود، آگاه شود و دریابد که او عصاره جهان آفرینش و گل سرسبد جهان خلقت و خلیفه خدا در روی زمین است؛ به این سادگی خود را به شهوات نمی فروشد.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در این رابطه می فرماید: «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَتُهُ؛ کسی که به ارزش وجود خویش پی برد، شهوات در برابر او بی ارزش می شوند» (۳) و در حدیث دیگری از آن حضرت (علیه السلام) آمده است: «مَنْ عَرَفَ شَرَفَ مَعْنَاهُ صَانَهُ عَنِ ذَنَائِهِ شَهْوَتِهِ...؛ کسی که شرافت ذاتی خود را بشناسد، او را از پستی شهوت مصون می دارد...» (۴).

آخرین نکته ای که ذکر آن لازم به نظر می رسد، این است که نه تنها در مسئله مبارزه با شهوات، بلکه در تمام موارد مبارزه با مفسد اخلاقی، باید به مسئله مبارزه عملی اهمیت داد؛ به این معنی که هر قدر انسان با خلق و خوی بد به مبارزه برخیزد و در جهت مخالف آن حرکت کند، آن خلق و خواها کم رنگ و ضعیف می شود و این مبارزه از صورت فعلی به صورت حالت و از صورت عادت به صورت عادت به صورت ملکه در می آید و خلق و خوی ثانوی در جهت مقابل شکل می گیرد؛ مثلاً، اگر انسان بخیل بذل و بخشش را تکرار کند، آتش بخل به تدریج در درون او فروکش کرده و خاموش می شود.

اگر شهوت پرستان نیز در برابر طغیان شهوات، مقاومت و ایستادگی نمایند، طغیان شهوت فرو نشسته و روح عفت جایگزین آن می شود. این نکته در سخن پرمعنائی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است: «قَاوِمِ الشَّهْوَةَ بِالْقَمْعِ لَهَا تَطْفَرُ؛ در برابر شهوت و امیال نفسانی، به قصد قلع و قمع مقاومت کن تا پیروز شوی» (۵).

▲ شکم پرستی و شهوت جنسی

بزرگان علم اخلاق همچون فیض کاشانی در «المحجۀ البیضاء» و محقق نراقی در «معراج السعاده» و مرحوم شبّر در کتاب «الاخلاق» شکم پرستی و شهوت جنسی را به صورت مستقل، مورد بحث قرار داده اند. در واقع از روایات اسلامی و اشاراتی که در آیات قرآن مجید است، پیروی نموده و برای این دو بخش اهمیت ویژه ای قائل شده اند.

مرحوم فیض کاشانی در کتاب «المحجۀ البیضاء» می گوید: «بزرگترین عوامل هلاکت انسان، شهوت شکم است، همان بود که آدم و حوا را از بهیستی که دارالقرار بود به دنیا که دار نیاز و افتقار است فرستاد... در حقیقت شکم سرچشمه شهوات و منشأ دردها و آفات است؛ زیرا حتی شهوت جنسی نیز پیرو آن است و به دنبال این دو، شهوت در جمع آوری مال و مقام است که وسیله ای برای سفره های رنگین تر و زنان بیشتر محسوب می شود و به دنبال آنها، تنازع در دسترسی به مال و مقام و کشمکش ها به وجود می آید و آفت ریا و خودنمایی و تفاخر و تکاثر و خود برتر بینی از آن متولد می گردد؛ سپس این امور عاملی برای حسد، کینه، عداوت و دشمنی می شود و دارنده آن را به ارتکاب انواع ظلم ها و منکرات و فحشا می کشاند... حال که چنین است، لازم است به شرح آفات آن پرداخته شود و طرق مبارزه با آن روشن گردد» (۱).

از این خطرناکتر آن است که انسان های شکم پرست و شهوت پرست، دین و ایمان خود را در راه آن از دست داده اند. در ذیل آیه: «وَ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَتْ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَ لَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ إِنِّي فَاتِقُونَ (۲)» که خداوند در آن بیهود را به خاطر فروختن آیات الهی به بهای ناچیز، مذمت می کند؛ آمده است: جمعی از علمای بزرگ یهود، به خاطر تشکیل مجالس میهمانی پر زرق و برقی از سوی یهودیان برای آنها، آیات الهی را تحریف کردند و عملاً آنها را به بهای ناچیزی فروختند (و پیامبری را که تورات وعده ظهورش را داده بود و آنها سالها در انتظارش بودند، انکار کردند).

در روایات اسلامی نیز بحث گسترده ای درباره خطرهای این دو نوع از شهوت دیده می شود که در ادامه به برخی موارد اشاره می شود:

۱ - رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «ثَلَاثُ أَحْأَفُنْ بَعْدِي عَلَى أُمَّتِي أَلْضَالَةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَ مُضَلَاتُ الْفِتَنِ وَ شَهْوَةُ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ؛ سه چیز است که از آنها بر ائمتّم بعد از خودم می ترسم، گمراهی بعد از آگاهی و آزمایشهای گمراه کننده و شهوت شکم و شهوت جنسی» (۳).

منظور از گمراهی بعد از آگاهی، این است که انسان بر اثر وسوسه های منحرفان و ایجاد شبهات گوناگون، راه راستی را که شناخته، رها کند و در راه انحراف در آید که این موضوع در هر زمان - مخصوصاً در زمان ما - وجود داشته و دارد.

منظور از «مضلات فتن» امتحاناتی است که خداوند برای بندگانش پیش می آورد که گاهی انسان ها به خاطر پیروی هوای نفس از عهده آن بر نمی آیند؛ و منظور از «شهوت بطن و فرج» شکم پرستی و افراط در شهوت جنسی است.

مفهوم حدیث نشان می دهد، خطری که از ناحیه این سه امر، مردم را تهدید می کند، بسیار جدی است.

۲ - پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در جای دیگر می فرماید: «أَكْثَرُ مَا تَلِيحُ بِهِ أُمَّتِي النَّارُ أَلَا جُوفَانِ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ؛ بیشترین چیزی که سبب دوزخی شدن اَمت من می شود، دو چیز میان تهی است، شکم و فرج» (۴).

۳ - امام باقر (علیه السلام) نیز در این رابطه می فرماید: «إِذَا شَبَعَ الْبَطْنُ طَنِي؛ هنگامی که شکم سیر شود، طغیان می کند» (۵).

۴ - آن حضرت در جای دیگر می فرماید: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ بَطْنٍ مَمْلُوءٍ؛ هیچ چیزی نزد خداوند، منفورتر از شکم پر (و بیش از اندازه خوردن) نیست» (۶).

۵ - امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «لَا يَفْسِدُ التَّقْوَى إِلَّا بِغَلْبَةِ الشَّهْوَةِ؛ تقوا و پرهیزکاری را چیزی جز غلبه شهوت از بین نمی برد» (۷).

۶ - حدیث دیگری از همان حضرت (علیه السلام) نقل شده است: «لَا تَجْتَمِعُ الْحِكْمَةُ وَ الشَّهْوَةُ؛ دانش و حکمت با شهوت پرستی جمع نمی شود» (۸).

۷ - همان حضرت (علیه السلام) در جای دیگر فرموده اند: «مَا رَفَعَ إِمْرَأً كَهَمَّتِهِ وَ لَا وَضَعَهُ كَشَهْوَتِهِ؛ هیچ چیز مانند همت، انسان را بالا نمی برد و هیچ چیز مانند شهوت، انسان را بر زمین نمی زند» (۹).

▲ ۱۵ عَفْت؛ فضیلت بزرگ اخلاقی

▲ اشاره

«عَفْت» نقطه مقابل «شکم پرستی و شهوت پرستی» است که از مهمترین فضایل انسانی محسوب می شود.

«عَفْت» به گفته راغب اصفهانی در کتاب «المفردات»، به معنی پدیدآمدن حالتی در نفس است که آدمی را از غلبه شهوت باز می دارد و «عَفِيف» به کسی گفته می شود که دارای این وصف و حالت باشد.

صاحب «مقایس اللغه» می نویسد: «عفت در اصل به دو معنی آمده است: نخست، خودداری از انجام کارهای زشت و دیگر، کم بودن چیزی. لذا عرب به باقی مانده شیر در پستان مادر «عَفَّة» (بر وزن مَدَّت) می گوید.» ولی از کلام راغب اصفهانی در مفردات، استفاده می شود که هر دو معنی به یک چیز باز می گردد. (زیرا افراد عَفِيف به چیز کم قانع هستند).

مؤلف التحقیق می نویسد: «این ماده در اصل، به معنی حفظ نفس از تمایلات و شهوات نفسانی است؛ همان گونه که تقوا به معنی حفظ نفس از انجام گناهان می باشد، بنابراین عَفْت یک صفت درونی است؛ در حالی که تقوا ناظر به اعمال خارجی است.»

علمای اخلاق نیز در تعریف «عفت»، آن را صفتی حدّ وسط در میان شهوت پرستی و خودی دانسته اند.

آنچه بیان شد، تفسیر «عفت» به مفهوم عام کلمه بود؛ زیرا بعضی برای معرفی «عفت» از نقطه مقابل آن؛ یعنی، پرده دری نیز استفاده کرده اند. به همین علت در بسیاری از موارد، واژه «عفت» را در مورد پرهیزکاری در خصوص مسایل جنسی استعمال کرده اند.

به هر حال از آیات قرآن مجید و روایات اسلامی استفاده می شود که «عفت» - به هر دو معنی - از بزرگترین فضایل انسانی است و هیچ کس در سیر الی الله، بدون داشتن «عفت» به جایی نمی رسد. در زندگی دنیا نیز آبرو و حیثیت و شخصیت انسان در گرو عَفْت است.

▲ عَفْت در روایات اسلامی

در منابع حدیثی، اهمّیت فوق العاده ای به «عَفْت» داده شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱ - امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، عفت را برترین عبادت شمرده است: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْعِيفَةُ (۱)» تعبیر به عفت در این جا، ممکن است به معنی وسیع آن استعمال شده و یا ممکن است در مقابل شکم پرستی و شهوت جنسی به کار رفته باشد.

۲ - امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «مَا عَيْدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ عَفَّةِ بَطْنٍ وَ فَرْجٍ؛ هیچ عبادتی در پیشگاه خداوند، برتر از عَفْت در برابر شکم و مسایل جنسی نیست» (۲).

۳ - در روایت دیگری از آن حضرت - که تفسیری بر روایت سابق است - آمده است که مردی خدمت امام (علیه السلام) عرض کرد: اعمال و طاعات من ضعیف و روزه ام کم است؛ ولی امیدوارم که هرگز مال حرامی نخورده ام. امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: «أَيُّ الْإِحْتِهَادِ أَفْضَلُ مِنْ عَفَّةِ بَطْنٍ وَ فَرْجٍ؛ کدام تلاش در راه اطاعت خدا، برتر از عَفْت در مقابل شکم و مسایل جنسی است» (۳).

۴ - امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) در این رابطه می فرماید: «إِذَا آزَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَغْفَأَ بَطْنَهُ وَ فَرْجَهُ؛ هنگامی که خداوند خیر و خوبی برای بنده اش بخواهد؛ به او توفیق می دهد که در برابر شکم و شهوت پرستی عَفْت پیدا کند» (۴).

۵ - در حدیث دیگری که مفضل از امام صادق (علیه السلام)، در توصیف شیعیان واقعی نقل شده، آن حضرت چنین می فرماید: «إِنَّمَا شِيعَةُ جَعْفَرٍ مَنْ غَفَّ بَطْنَهُ وَ فَرْجَهُ وَ اسْتَدَّ جِهَادَهُ وَ عَمَلَهُ لِخَالِقِهِ وَ رَجَاءَ ثَوَابِهِ وَ خَافَ عِقَابَهُ فَإِذَا رَأَيْتَ أَوْلَئِكَ فَأَوْلَئِكَ شِيعَةُ جَعْفَرٍ؛ پیروان حقیقی جعفر بن محمد، کسانی هستند که در برابر شکم پرستی و بی بند و باری جنسی، عفت و (در راه بندگی خدا) تلاش و کوشش فراوان دارند؛ به ثواب او امیدوارند و از عقاب او بیمناک. (به همین دلیل، پیوسته، در راه حق حرکت می کنند. هرگاه کسی را با این صفات ببینی) آنها پیروان و شیعیان جعفر بن محمد (علیه السلام) می باشند» (۵).

۶ - امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ، وَ صِدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مَرْوَتِهِ، وَ شَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ اَنْفِيَّتِهِ وَ عَقَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ؛ ارزش هر کس به اندازه همت او و صداقت هر کس به اندازه شخصیت او و شجاعت هر کس به اندازه زهد و بی اعتنائی او به ارزشهای مادی و عفت هر کس به اندازه غیرت اوست.» (۶)

بدیهی است، افراد غیرتمند راضی نمی شوند که کسی نگاه آلوده به نوامیس آنها کند؛ به همین دلیل، نسبت به نوامیس دیگران نیز حساسند و متعرض آنها نمی شوند.

۷ - این بحث را با حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پایان می دهیم؛ آن حضرت (صلی الله علیه وآله) در این روایت ضمن بیان این که: «سه چیز است که بر ائمتما از آن سه بیمناکم» سومین آنها را «شَهْوَةُ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ؛ شکم پرستی و شهوت پرستی جنسی» (۷) می داند.

▲ نتیجه

آنچه از آیات و روایات فوق حاصل می شود، این است که: اسلام اهتمام فوق العاده به مسئله پرهیزکاری در برابر شهوت شکم و بی بند و باری جنسی دارد تا جایی که آن را نشانه شخصیت، غیرت، ایمان و پیروی از مکتب اهل بیت (علیهم السلام) معرفی می کند. تاریخ نیز سرچشمه بسیاری از گرفتاری های انسان را از همین دو امر (شهوت شکم و شهوت جنسی) می داند؛ زیرا شهوت شکم، به انسان اجازه تفکر مشروع را نمی دهد تا به وسیله آن، حقوق انسان ها را رعایت کند و در مسیر عدالت گام بردارد. به همین علت، انسان را به ارتکاب انواع گناهان وامی دارد.

علاوه بر اینها، شهوت شکم، سرچشمه بسیاری از بیماری های جسمانی و اخلاقی است تا آنجا که گاهی، شکم به بت خطرناکی مبدل شده و انسان را به پرستش و اطاعت خویش در همه زمینه ها وادار می سازد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز، در این رابطه، درباره مردم آخر الزمان فرموده است: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يُطَوَّنُهُمُ الْهَيْهَاتُمْ وَ يَسَائُهُمْ قِبَلَتُهُمْ وَ دَنَابِيرُهُمْ دَيْهَتُهُمْ، وَ شَرَفُهُمْ مَتَاعُهُمْ، لَا يَنْفَعِي مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا إِسْمُهُ وَ لَا مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا رَسْمُهُ وَ لَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا دَرْسُهُ، مَسَاجِدُهُمْ مَغْمُورَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ وَ قُلُوبُهُمْ خَرَابٌ عَلَى الْهَدْيِ؛ زمانی بر مردم فرا می رسد که شکم های آنها بت های آنهاست و زن های آنها قبله آنهاست و دینارهایشان دینشان و شرفشان متاعشان است، در آن زمان از ایمان جز نامی و از اسلام جز رسمی و از قرآن، جز درسی باقی نمی ماند، مساجدشان از نظر ساختمان آباد و دل هایشان از نظر هدایت خراب است.»

در ذیل این حدیث آمده است: «خداوند در چنان شرایطی، آنان را به چهار بلا مبتلا می کند، جور سلطان و قحطی زمان و ظلم والیان و حاکمان.» (۱)

فرق میان ظلم و جور (که در بسیاری از روایات در برابر هم قرار گرفته اند) ممکن است از این جهت باشد که واژه جور، در اصل به معنی انحراف از مسیر حق است؛ بنابراین جور سلطان به انحرافات صاحبان سلطه و فرمانروایان اطلاق می شود، در حالی که ظلم به معنی بی عدالتی است.

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «إِيَّاكَ وَ إِذْمَانَ الشَّيْخِ فَإِنَّهُ يَهْتِجُ الْأَسْقَامَ وَ يَثِيرُ الْعِلْلَ؛ از پر خوری پرهیز که انواع بیماری ها را تحریک کرده، و سرچشمه مرض هاست.» (۲)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز فرموده است: «هرکس از شر شکم و زبان و آلت جنسی خود در امان بماند، از همه بدی ها محفوظ مانده است.» (۳)

▲ راه های پیشگیری از بی عفتی

برای کنترل شهوات - مخصوصاً شهوت جنسی و شهوت شکم - راه های بسیاری وجود دارد که بخشی جنبه کلی و عمومی دارد؛ یعنی، در تمام مفاصل اخلاقی ساری و جاری است، مانند: پاک بودن محیط، نقش معاشران و دوستان، تربیت خانوادگی، علم و آگاهی به پیامدهای رذایل اخلاقی، مسایل فرهنگی و مانند آن. این بحث را به صورت گسترده و کامل در جلد اول تحت عنوان آمادگی های لازم برای پرورش فضایل اخلاقی مطرح کردیم.

بخش دیگر، جنبه خصوصی دارد؛ یعنی، مربوط به «عفت» در مسایل جنسی و سایر خواست های نفسانی است که امور زیر را می توان به عنوان عمده ترین راه کنترل در این خصوص ذکر کرد:

▲ ۱ - حجاب و ترک خودآرایی در انظار عموم

بی شک، یکی از اموری که به شهوت جنسی دامن می زند، «برهنگی و خودآرایی زنان و مردان» برای بکدیگر است که تأثیر آن، به خصوص در میان جوانان مجرد، قابل انکار نیست، به گونه ای که می توان گفت: آلودگی به بی عفتی رابطه مستقیمی با بی حجبی، برهنگی و خودآرایی در انظار عموم دارد؛ حتی طبق بعضی از آمارهای مستند، هر قدر این مسئله تشدید شود، به همان نسبت آلودگی به بی عفتی بیشتر می شود؛ مثلاً، در تابستان که به خاطر گرمی هوا، برهنگی زنان بیشتر می شود، به همان نسبت مزاحمت های جنسی افزایش می یابد و به عکس، در زمستان که زنان، پوشش بیشتر دارند؛ این گونه مزاحمت ها کمتر می شود.

به همین دلیل، دستور حجاب یکی از مؤکدترین دستوره های اسلام است. قرآن مجید در آیات متعددی از جمله: آیات ۳۱ و ۶۰ سوره نور و آیات ۳۳ و ۵۳ و ۵۹ احزاب، بر مسئله حجاب تأکید کرده است که گاهی زنان با ایمان را مخاطب قرار می دهد و گاهی همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) را و گاهی نیز با استننا کردن زنان پیر و از کار افتاده، تکلیف بقیه را روشن می سازد؛ به این ترتیب با عبارات مختلف، اهمیّت این وظیفه اسلامی را بازگو می کند.

بدیهی است که برداشتن حجاب، مقدمه برهنگی، آزادی جنسی و بی بند و باری است که مشکلات و مفاصل ناشی از آن، در عصر و زمان ما بر کسی پوشیده نیست.

بی حجابی سبب می شود که گروهی از زنان، در یک مسابقه بی پایان، در نشان دادن اندام خود و تحریک مردان هوسباز شرکت کنند. این امر در عصر و زمان ما که به خاطر گرفتاری های تحصیلی و اقتصادی سن ازدواج بالا رفته و قشر عظیمی از جامعه را جوانان مجرد تشکیل می دهد، آثار بسیار زیانباری دارد. بی حجابی، علاوه بر این که از نظر اخلاقی سبب ناامنی خانواده ها و بروز جنایات می شود، ضمناً سبب ایجاد هیجان های مستمر عصبی و حتی بیماری های روانی نیز می گردد؛ که ثمره آن سستی پیوند خانواده ها و کاهش ارزش شخصیت زن در جامعه است.

▲ ۲ - عدم اختلاط زن و مرد

بی شک در جامعه مخصوصاً در جامعه فعلی نمی توان زندگی زن و مرد نامحرم را به طور کامل از هم جدا کرد، ولی در مواردی که ضرورتی نداشته باشد، چنان که از اختلاط پرهیز شود، به یقین، اصول عفت و پارسایی، بهتر حفظ خواهد شد؛ دلیل آن هم مفاسد بسیار وحشتناک و شرم آوری است که از اختلاط پسران و دختران در کشورهای غربی دیده می شود.

▲ ۳ - دیدن مطبوعات و رسانه های تصویری

مطبوعات و رسانه های تصویری نقش بسیار مؤثری در تحریک مسایل جنسی، مخصوصاً در میان قشر جوان دارد. افراد سودجو و گروه هایی که از این راه به درآمدهای هنگفت نامشروعی می رسند، دست به انتشار مفتضح ترین فیلم ها، عکس ها، رمان ها و داستان های عشقی کثیف می زنند و در شرایطی که امواج رسانه ها به آسانی از یک گوشه جهان به گوشه دیگر منتقل می شود، کنترل آنها کار آسانی نیست؛ ولی به هر حال اگر این امر به طور کامل، امکان پذیر نباشد، به طور ناقص امکان پذیر است که غفلت از آن، موجب گرفتاری های فراوان اخلاقی و اجتماعی است. با نهایت تأسف، گروهی از نویسندگان و ارباب علم و دانش نیز در این مسئله به موضع انفعالی روی آورده اند و به خاطر این که شرایط زمان، اجازه مخالفت با این امور را نمی دهد و یا مخالفت با آنها، ما را از نسل جوان جدا می سازد، یا در اذهان مردم متمدن، به عقب افتادگی متهم می شویم؛ به همین دلیل، دست روی دست گذاشته و مأیوسانه به امواج خطرناکی که جوامع اسلامی را در بر گرفته، نگاه می کنند.

▲ ۱۶ غفلت و بی خبری

▲ اشاره

«غفلت» دارای مفهوم وسیع و گسترده ای است که هرگونه بی خبری از شرایط زمان و مکانی (که انسان در آن زندگی می کند) و از واقعیت های فعلی و آینده و گذشته خویش و از صفات و اعمال خود و از پیامها و آیات حق و همچنین هشدارهایی که حوادث تلخ و شیرین زندگی، به انسان ها می دهد را شامل می شود.

بی خبری از این واقعیت ها و نداشتن موضع گیری صحیح در برابر آنها، خطر بزرگی برای سعادت انسان ها است؛ خطری که هر لحظه ممکن است، دامن انسان را بگیرد و او را به کام نیستی فرو برد، خطری که می تواند زحمات سالیان دراز عمر انسان را در یک لحظه برباد دهد.

شاید بارها، شنیده باشیم که فلان شخص با زحمت بسیار، اموال و سرمایه های عظیمی به دست آورده بود؛ اما بر اثر یک لحظه «غفلت» آتش سوزی عظیمی به وجود آمد که تمام آنها را در کام خود فرو برد؛ انسان نیز در مسیر سعادت چنین است. ممکن است، افتادن در دام «غفلت» در یک لحظه کوتاه، سرمایه های معنوی او را مبدل به خاکستر حسرت کند.

به همین دلیل علمای اخلاق، بحث های وسیعی درباره «غفلت» و ذکر و بیداری (که نقطه مقابل آن است) در کتاب های خود آورده اند و از عواملی که می تواند پرده های «غفلت» را کنار زند و انسان را از خواب «غفلت» بیدار کند، بحث نموده اند.

▲ «غفلت» در اخبار اسلامی

در منابع روایی اسلام، روایات تکان دهنده ای پیرامون عواقب سوء «غفلت» و آثار زیانبار و مرگبار آن وارد شده است که به خاطر کثرت، گلچینی از آنها را در ذیل آورده ایم:

۱ - هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به معراج رفت، خطاب هایی از سوی خداوند به او شد، از جمله این که: «يَا اَحْمَدُ اَنْتَ لَا تَنْفُلُ اَبَدًا مِنْ غَفْلَةٍ عَنِّي لَا اَبَالِي بِاَيِّ وَادٍ هَلَكَ؛ ای احمد! هرگز غافل مشو؛ هرکس از من غافل شود، من نسبت به این که او در کدام راه هلاک و نابود می شود، اعتنا نمی کنم.» (۱) این بیان به خوبی نشان می دهد که عاقبت «غفلت» از خداوند، هلاکت و نابودی است.

۲ - امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) در عبارتی کوتاه و پرمعنی می فرمایند: «الغفلة أضرُّ الاغذاء؛ غفلت از بزرگترین دشمنان انسان است.» (۲)؛ زیرا سرچشمه بسیاری از گناهان و معاصی است.

۳ - آن حضرت در حدیث دیگری فرموده اند: «الغفلة تكسب الإغترارَ وَ تُدْثِي مِنَ البوارِ؛ غفلت سبب غرور انسان می شود، و مقدمات هلاکت او را فراهم می سازد.» (۳)

۴ - باز از همان حضرت نقل شده است: «الغفلة ضلالُ النفوسِ وَ غُتْوَانُ الخوسِ؛ غفلت مایه گمراهی افکار و سرلوحه نحوست هاست.» (۴)؛ زیرا تنها راه نجات از گمراهی، تفکر و اندیشه است؛ ولی «غفلت» دشمن سرسخت آن می باشد.

۵ - در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «وَيَلِّمَن غَلَبَتْ عَلَيْهِ الغفلةُ فَتَسِي الرِّحْلَةَ وَ لَمْ يَسْتَعِدَّ؛ وای! بر کسی که «غفلت» بر او غلبه کند و نتیجه سفر آخرت را به فراموشی بسپارد و آماده آن نشود.» (۵)

۶ - امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: «إِنَّ كَانَ الشَّيْطَانُ غَدَوًا فَالغفلةُ لِمَاذَا؛ اگر شیطان، دشمن اسلام است (که هست)، پس غفلت برای چیست؟» (۶)

در احادیث گذشته، گاه «غفلت» از خدا و گاه «غفلت» از روز قیامت و گاه «غفلت» از وسوسه های شیطان، مطرح شده است.

۷ - امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در حدیثی می فرماید: «فَمَا لَهَا حَسْرَةٌ عَلَى كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عَمْرُهُ عَلَيْهِ حِجَّةٌ وَأَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى الشَّقْوَةِ؛ أَي وَايِ اِبْر غَافِلِي كِه عَمْرَش، حَجْتِي عَلَيْهِ اوست و روزگارش او را به بدبختی کشاند» (۷) منظور از «غفلت» در این حدیث، «غفلت» از ترک انجام وظایف، در طول عمر است.

۸ - این مسئله به قدری دارای اهمیت است که حتی یکی از هدف های بعثت انبیا، درمان دردهای «غفلت» شمرده شده است؛ همان گونه که در خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه در بیان اوصاف پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: «مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاصِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْخَيْرَةِ؛ او طیبیبی است که داروهای خود را برای درمان موارد «غفلت» آماده ساخته و به دنبال بیمارانش می گردد» (۸).

۹ - در حدیث دیگری از همان بزرگوار در مورد آثار زینبار غفلت چنین نقل شده است: «بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْمُوعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغَفْلَةِ وَ الْغَرَّةُ؛ حِجَابِ غَفْلَتِ وَ غُرُورِ، مانع از آن می شود که مواعظ و اندرزها در شما اثر کند» (۹).

۱۰ - در روایات اسلامی در حالات «عیسی بن مریم» (علیه السلام) آمده است: «از کنار قریه ای عبور کرد که همگی به غضب الهی نابود شده بودند. یکی از آنها را زنده کرد و از او سؤال نمود: اعمال شما چگونه بود که چنین بلایی دامنتان را گرفت. در پاسخ گفت: پرستش بت، محبت دنیا، ترس کم، آرزوی دراز و غفلت آمیخته با لهو و لعب» (۱۰).

۱۱ - امیر مؤمنان (علیه السلام) درباره جنبه اجتماعی غفلت فرموده اند: «مِنْ دَلَائِلِ الدُّوَلَةِ قِلَّةُ الْغَفْلَةِ؛ از دلایل پیشرفت دولتها (یا پیشرفت در امور زندگی مادی و معنوی) کمی غفلت است» (۱۱).

آری! «غفلت» و بی توجهی در امور اجتماعی، ضایعه عظیمی به دنبال دارد.

۱۲ - این بحث را با حدیثی از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) پایان می دهیم که مردم را با بیان رسای خویش مخاطب ساخته و می فرماید: «لَتَقِيَّ أَيُّهَا السَّامِعُ مِنْ سَكْرَتِكَ وَ اسْتِيقَظَ مِنْ غَفْلَتِكَ، وَ اخْتَصِرَ مِنْ عَجَلَتِكَ؛ ای شنونده! از مستی (مال و قدرت و مقام و نعمت) بهره‌یز و از خواب غفلت بیدار شو و از شتابزدگی بگاہ» (۱۲).

طبق بیان مولای متقیان علی (علیه السلام) عامل بدبختی انسان، سه چیز است: مستی شهوت، غفلت از واقعیت ها و شتابزدگی در کارها و امام نیز در این بیان کوتاه، هشدار می دهد تا شنوندگانش (از هر گروه و هر جمعیت) از این سه امر بهره‌یزند تا خوشبخت شوند و اهل نجات گردند.

▲ نتیجه

گرچه بیشتر مردم از آثار زینبار «غفلت» غافلند؛ اما پیشوایان بزرگ ما که فاجعه حاصل از آن را می دیدند، با عبارتهای مختلف و تعبیرهای گوناگون هشدار دادند و همان گونه که در عبارت های گذشته بیان شد، اهمیت موضوع را گوشزد کردند.

یادآوری این موضوع نیز لازم است که «غفلت» مفهوم وسیع و گسترده ای دارد؛ یعنی، شامل «غفلت» از خدا و «غفلت» از یوم المعاد و ناپایداری دنیا و «غفلت» از شیطان و وسوسه های او می شود و در یک بیان کلی، «غفلت» از تمام اموری که به نوعی با سعادت انسان ارتباط دارد.

▲ نکات مهمی درباره غفلت

گرچه این صفت در سرنوشت انسان تأثیر فوق العاده دارد و جزء صفات رذیله محسوب می شود؛ ولی چرا علمای اخلاق به سراغ آن نرفته و سخن درباره آن نگفته اند و یا اگر گفته اند، بسیار مختصر و کوتاه بوده است. به هر حال در این بحث، مسایلی وجود دارد که باید هر کدام جداگانه مورد بررسی قرار گیرد:

▲ ۱ - عوامل غفلت

▲ الف - جهل و نادانی

«غفلت» و بی خبری سرچشمه های زیادی دارد که نخستین عامل آن، جهل و ناآگاهی است.

عدم شناخت مقام پروردگار، بی توجهی به مسئله قیامت، ناآگاهی نسبت به بی اعتباری مال و مقام و ثروت دنیا، بی خبری از وسوسه های شیطان و شیطان صفتان، از مهمترین عوامل غفلت است.

امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در این زمینه می فرماید: «لَنْ مَنْ عَرَفَ الْآيَاتِ لَمْ يَغْفَلْ عَنِ الْإِسْتِغَادِ؛ کسی که وضع روزگار (و بی اعتباری دنیا) را بداند از آمادگی برای سفر آخرت غافل نمی شود» (۱). آری! جهل به هریک از این امور، سبب افتادن در گرداب «غفلت» و گرفتار شدن در عواقب شوم آن است.

▲ ب - غرور و خودبینی

غرور یکی دیگر از عوامل «غفلت» و گاه ناشی از «غفلت» است؛ زیرا، انسان مغرور تنها پیروزی های خود را می بیند و به امتیازهای خود می بالد و گاه همه اینها را جاودان می پندارد و همین امر، سبب «غفلت» او از واقعیت ها می گردد. این «غفلت» عامل مؤثری برای شکست او خواهد شد.

در طول تاریخ افراد زیادی دیده شده اند که بر اثر غرور، در دام «غفلت» گرفتار شده و نتوانستند در برابر دشمنان مقاومت کنند، از این رو ضربات دشمن، آنها را از پای درآورد.

▲ ج - مستی نعمت

مستی نعمت (که با غرور شباهت زیادی دارد، اما در واقع چیزی جدای از آن است) نیز انسان را در گرداب غفلت می افکند.

هنگامی که افراد کم ظرفیت خود را در ناز و نعمت دیدند، گویی مست می شوند و مستی آنها را در «غفلت» از واقعیت هایی که اطراف او را گرفته است، فرو می برد و این بی خبری و غفلت همچنان ادامه می یابد تا سرانجام سبلی اجل در صورت او نواخته شود و بیدارش کند. همان گونه که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرموده اند: «مَنْ غَفَلَ عَنْ خَوَاتِمِ الْأَيَّامِ أَيَقْضَهُ الْخَمَامُ؛ کسی که از حوادث روزگار غافل شود، مرگ او را بیدار خواهد کرد» (۱).

امام سجاد، علی بن الحسین (علیه السلام) نیز فرموده اند: «إِنَّ قَسْوَةَ الْبَطْنَةِ وَ قَتْرَ الْمَيْلَةِ وَ سَكْرَ الشَّبَعِ، وَ عِزَّةَ الْمَلِكِ مِمَّا يَنْبَغُ وَ يَنْبَغُ عَنِ الْعَمَلِ وَ يَنْسِي الذِّكْرَ وَ يُلْهِي عَنِ اقْتِرَابِ الْأَجْلِ حَتَّى كَانُ الْمُبْتَلَى يَحْبُ الدُّنْيَا بِه خَبْلٌ مِّنْ سَكْرِ الشَّرَابِ؛ سنگدلی حاصل از شکم پرستی و پرخوری، سستی میل (به دنیا) و مستی سیری و غرور حاکمیت، از اموری است که انسان را از عمل باز می دارد و یاد خدا را به فراموشی می سپرد و او را از فکر نزدیک شدن اجل، غافل می کند تا آنجا که گویی گرفتار حب دنیا، مست شراب است» (۲).

▲ د - عافیت و سلامت جسمانی

عافیت و سلامت گرچه از نعمت های بزرگ خداست؛ ولی به خصوص یکی از عوامل غفلت است، به همین دلیل یکی از الطاف خفیه الهی آن است که گاه عافیت و سلامت را از انسان می گیرد و او را به درد و رنج مبتلا می سازد تا پرده های «غفلت» از برابر چشم های او کنار رود و واقعیت ها را با چشم دل ببیند و آمادگی برای عکس العمل مناسب در برابر آنها پیدا کند.

به همین جهت در یکی از بیانات رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در حدیثی در فواید و برکات بیماری آمده است که خطاب به سلمان فارسی به هنگام عیادتش فرمودند: «در موقع بیماری نعمتهایی نصیب می شود، از جمله: أَنْتَ مِنَ اللَّهِ بِذِكْرٍ وَ دَعَاؤِكَ فِيهِ مُسْتَجَابٌ؛ تو به یاد خدا می آفتی و (پرده های غفلت کنار می رود و به همین جهت) دعای تو به اجابت می رسد» (۱).

▲ ه - آرزوهای دراز

یکی دیگر از عوامل «غفلت» آرزوهای دراز و دست نیافتنی است؛ زیرا تمام فکر انسان را مشغول ساخته و از سایر امور غافل می سازد. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه معروف به دیباج می فرمایند: «وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ الْأَمَلَ يَذْهَبُ الْعَقْلَ وَ يَكْذِبُ الْوَعْدَ وَ يَحِثُّ عَلَى الْغَفْلَةِ وَ يُوْرِثُ الْخَسْرَةَ؛ بدانید ای بندگان خدا! آرزوهای دراز، عقل انسان را می برد و وعده قیامت را دروغ می شمارد و انسان را بر غفلت ترغیب می کند و سرانجام، حسرت به بار می آورد» (۱).

▲ ۲ - عواقب شوم غفلت

«غفلت» و بی خبری از خدا و روز جزا و سرنوشت انسان و بی مهری زمانه و آثار سوء گناه، همه چیز انسان را به سیلاب فنا و نیستی سپرده و باعث خسارت های جبران ناپذیری می گردد که در بیانات معصومین (علیهم السلام) اشارات پرمعنایی به آن شده است از جمله:

▲ الف: غفلت مایه قساوت قلب

سنگدلی و قساوت قلب نتیجه غفلت و دوری از معارف الهی است زیرا، عامل مهم لطافت روح و انعطاف قلب در برابر حق، یاد خداست. هنگامی که ریزش باران رحمت ذکر الهی از سرزمین دل قطع شود، قلب او به صورت بیابان خشک و سوزانی در می آید که پر از سنگلاخ و وحشتناک است. همان گونه که امام باقر (علیه السلام) فرموده اند: «إِيَّاكَ وَ الْغَفْلَةَ فَيُفِيهَا تَكُونُ قَسَاوَةُ الْقَلْبِ؛ از غفلت بهره یز که مایه سنگدلی است» (۱).

▲ ب - غفلت و مرگ قلب

غفلت قلب انسان را می میراند؛ یعنی، پس از قساوت و سنگدلی، مرگ قلب فرا می رسد، به گونه ای که دیگر مواضع و اندرزها تأثیری در آن نمی کند. در چنین حالتی، راه بازگشت به روی او بسته می شود و امیدی برای سعادت او باقی نمی ماند.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرمایند: «مَنْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الْغَفْلَةُ مَاتَ قَلْبُهُ؛ کسی که غفلت بر او چیره شود، قلبش می میرد» (۱). در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغَفْلَةِ وَ الْغِرَّةِ؛ میان شما و موعظه و اندرز، حجابی از غفلت و غرور است» (۲).

▲ ج - غفلت و فساد اعمال

«غفلت» موجب فساد اعمال انسان می شود. افراد غافل و بی خبر به سراغ اعمال صالح کمتر می روند و اگر بروند دیگر «غفلت» اجازه نمی دهد که اعمال خالص با حضور قلب و جامع تمام شرایط و اجزاء، برای خدا انجام دهند.

از این رو، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرموده اند: «إِيَّاكَ وَ الْغَفْلَةَ وَ الْإِغْتِرَارَ بِالْمُهْمَلَةِ فَإِنَّ الْغَفْلَةَ تُفْسِدُ الْأَعْمَالَ؛ از غفلت و غرور ناشی از مهلت الهی بهره یز زیرا، غفلت اعمال آدمی را فاسد می کند» (۱).

این احتمال نیز در تفسیر این حدیث وجود دارد که منظور، فساد اعمال گذشته انسان به خاطر غفلت های آینده است؛ زیرا، غفلت موجب گناه است و گناه موجب حبط اعمال.

▲ د - غفلت و قرب الهی

غفلت، آمادگی لقای پروردگار و گام نهادن در بساط قرب او را از انسان می گیرد؛ زیرا وصول به این مقام والا، جز در سایه معرفت و آگاهی امکان پذیر نیست. در یکی از مناجات های امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نقل کرده است به این موضوع اشاره نموده است: «إِلَهِي إِنَّ أُنَامَتِي الْغَفْلَةَ عَنِ الْإِسْتِعَادِ لِلِقَائِكَ فَقَدْ نَبَّهْتَنِي الْمَعْرِفَةَ بِكَرَمِ الْإِيَّاكَ؛ پروردگار من! اگر غفلت مرا به خواب فرو برده و استعداد لقای تو را از من گرفته؛ شناخت کرم نعمتهایت مرا از این خواب غفلت بیدار ساخته است».

این جمله، بخشی از مناجات معروف «شعبانیه» است که طبق گفته مرحوم علامه مجلسی (قدس سره) مناجاتی است که علی (علیه السلام) و امامان معصوم (علیهم السلام) در ماه شعبان با آن، با خدا راز و نیاز می کردند. (۱)

▲ ه - غفلت و هلاکت انسان

غفلت سبب هلاکت در دنیا و آخرت است؛ زیرا، انسان را از مصالح او (اعم از مادی و معنوی) بی خبر می سازد و با این بی خبری، فرصتها را از دست می دهد، امکانات را ضایع کرده و استعدادهای خویش را بر باد خواهد داد. به همین جهت، در حدیثی از امام علی (علیه السلام) آمده است: «مَنْ طَالَتْ غَفْلَتُهُ تَعَجَّلَتْ هَلَكِيَّتُهُ؛ کسی که غفلتش طولانی شود، هلاکت او به سرعت فرا می رسد». (۱)

▲ ۳ - نشانه های غفلت

ممکن است این مسئله برای بسیاری از مردم، مورد شک و تردید واقع شود که آیا واقعاً در صف غافلانند یا نه؟ پس لازم است تا پویندگان راه خدا و سالکان سبیل الی الله، در هر مرحله خود را بیازمایند تا مبدا در صف «غافلان» باشند؛ لذا باید به علائم و نشانه های «غفلت» توجه کنیم تا ناخواسته در دام آن گرفتار نشویم.

خوشبختانه در روایات اسلامی، علایم و نشانه های فراوانی برای غافلان ذکر شده است که به چند نمونه اشاره می کنیم:

۱ - در حدیث مشروحی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، در پاسخ «شمعون بن لاوی» - یکی از مسیحیان معروف زمان خود - آمده است، هنگامی که شمعون از علائم غافلان از حضرتش سؤال کرد، ایشان در جواب فرمودند: «أَمَّا عَلَامَةُ الْغَافِلِ فَأَرْبَعَةٌ الْعَمَى وَ السَّهُوُ وَ اللَّهْوُ وَ النَّسِيَانُ؛ نشانه های غافل چهار چیز است: نابینایی (و بستن چشم بر روی حقایق) و سهو و لهو و نسیان (به گونه ای که گرفتار فراموشکاری و سردرگمی به شهوات و عدم توجه به سرنوشت آینده خویش می شود)». (۲)

همین مضمون در اندرزهای لقمان حکیم به فرزندش دیده می شود آنجا که می گوید:

«فرزندم هر چیزی نشانه ای دارد که با آن شناخته می شود... و غافل سه نشانه دارد: سهو و لهو و نسیان». (۳)

تفاوت سهو و نسیان در این است که نسیان به معنی فراموش کردن چیزی است که قبلاً می دانست، ولی سهو به معنی عدم توجه به اموری است که باید به آن توجه کند.

۲ - یکی دیگر از نشانه های «غفلت» همنشینی با فاسدان و مفسدان و دوری از مجالس عبادت است. امام حسن مجتبی (علیه السلام) می فرماید: «الْفُغْلَةُ تَرْكُكَ الْمَسْجِدَ وَ طَاعَتِكَ الْمُفْسِدِ؛ غفلت آن است که مسجد را ترک کنی و از مفسد اطاعت نمایی». (۴)

۳ - از دیگر نشانه های مهم «غفلت» بی اعتنایی به عوامل هشدار دهنده و بیدار کننده است؛ مثلاً، هنگام عبور از قبرستان فکر نمی کنند که ممکن است فردا، جایگاهشان همین جا باشد؛ یا اگر در تشییع جنازه یکی از دوستان و آشنایان شرکت کنند، فراموش می کنند که او را هم روزی دیگران تشییع کرده و در مراسم یادبود او شرکت می کنند.

در نهج البلاغه آمده است که حضرت علی (علیه السلام) در تشییع جنازه مؤمنی شرکت نموده بودند، ناگهان صدای بلند خنده کسی را شنیدند، حضرت (علیه السلام) ناراحت شدند و این گفتار حکیمانه را بیان فرمودند: «كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَيَّ غَيْرَنَا كَيْتَبُ وَ كَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَيَّ غَيْرَنَا وَ حَبَّ وَ كَأَنَّ الَّذِي نَرَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفَرًا عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ؛ گویی مرگ برای غیر ما مقرر شده و حق (تنها) بر دیگران واجب شده است، و گویی (این) مردگانی را که می بینیم (مثل) مسافران هستند، به زودی به سوی ما باز می گردند».

سپس افزودند: «نَبُوْنُهُمْ أَجْدَانُهُمْ وَ نَأْكُلُ تَرَائِيَهُمْ كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ؛ ما آنها را در قبرشان می گذاریم و میراثشان را می خوریم، گویی بعد از آنها، عمر جاودان داریم». (۵)

۴ - یکی دیگر از نشانه های «غفلت» آن است که انسان عمر خود را در اموری صرف کند که برای آخرت او هیچ سودی ندارد؛ یا در اموری صرف کند که نه سودی در دنیا دارد و نه در آخرت.

امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «كَفَى بِالرَّجُلِ غَفْلَةً أَنْ يُضَيِّعَ عُمْرَهُ فِي مَا لَا يَنْجِيهِ؛ برای غفلت انسان، همین بس که عمر خود را در چیزی که مایه نجات او نیست، ضایع کند». (۶)

و در تعبیر دیگری از همان حضرت (علیه السلام) آمده است: «كَفَى بِالْمَرْءِ غَفْلَةً أَنْ يُصْرِفَ هِمَّتَهُ فِي مَا لَا يَنْجِيهِ؛ برای «غفلت» انسان، همین بس که عمر خود را در چیزی که مربوط به او نیست، صرف کند». (۷)

▲ ۴ - راه های زدودن غفلت

«غفلت» از بیماریهای خطرناک اخلاقی است و برای درمان آن باید از اصول کلی حاکم بر این مباحث استفاده کرد.

نخست این که: به عواقب و پیامدهای «غفلت» بیندیشیم و آنچه را که در بحث های گذشته، مخصوصاً روایاتی که در این باب ذکر شد، مورد توجه قرار دهیم، که تأثیر به سزایی در زدودن آثار «غفلت» و بازگشت به «يقظة» و بیداری دارد؛ مثلاً، برای ترک اعتیاد به مواد مخدر یا جلوگیری از ابتلا به آن، به اشخاصی اشاره می کنیم که به خاطر آن، به روز سیاه افتاده و آثار مرگبار آن، روح و جسم و پیوندهای خانوادگی و اجتماعیانشان را نابود ساخته است تا از این طریق سایر مبتلایان، بیدار شوند و راه بازگشت را پیش گیرند و غیر مبتلایان نیز به هوش باشند و در دام آن گرفتار نشوند. همچنین باید به سراغ ریشه ها رفت؛ زیرا تا ریشه های یک بیماری قطع نشود، درمان آن امکان ندارد.

در بحث های گذشته ریشه های «غفلت» را مشروحاً ذکر کردیم که نیاز به تکرار نیست. علاوه بر مطالب گذشته، امور ذیل نیز برای زدودن اثرات زبانیبار «غفلت» از وجود انسان بسیار مفید و اثربخش است:

▲ ۱ - عبرت از تاریخ

باید تاریخ را با دقت بررسی کرد. ایوان مدائن ها که آینه عبرتند، کاخ کسراها که ویرانه هایش با زبان بی زبانی با ما سخن می گویند و اهرام مصر که از فراعنه و سرنوشت آنها خبر می دهد و خلاصه این که باید در جای این جهان، از آثار باقی مانده پیشینیان دیدن کنیم و درس عبرت بگیریم. قبور درهم شکسته نیرومندان دیروز و اسیران خاک امروز و یا پیرمردان و پیرزنانی را در نظر بگیریم که نه قدرت راه رفتن دارند و نه توان نشستن و نه حوصله سخن گفتن و به یاد آوریم که همه اینها روزی جوان و نیرومند و با نشاط بودند؛ اما گذشت روزگار آنان را به چنین سرنوشتی گرفتار ساخته است و بدانیم که ما هم، همین راه را در پیش داریم.

به یقین هر چه درباره این موضوعات و تحوّل روزگار و جابجا شدن حکومتها و قدرتها و ثروتها و عزتها بیشتر ببیندیم، کمتر گرفتار «غفلت» خواهیم شد. امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرمایند: «إِنَّ مَنْ عَرَفَ الْإِيَّامَ لَمْ يَغْفَلْ عَنِ الْإِسْتِعَادِ؛ آن کس که وضع روزگار را بشناسد، از آمادگی (برای سفر آخرت) غافل نمی شود». (۱)

در حدیث دیگری امام صادق (علیه السلام) چنین فرموده اند: «أَغْفَلَ النَّاسُ مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا مِنْ خَالِ إِلَى خَالٍ؛ غافلترین مردم کسی است که از تغییر و تحوّل روزگار از حالی به حال دیگر، پند نگیرد». (۲)

▲ ۲ - استمرار و دوام ذکر

عامل مؤثر دیگر برای زدودن آثار «غفلت» استمرار و دوام ذکر است؛ زیرا، یاد خدا دل را بیدار می کند، روح را صفا می بخشد و چشم بصیرت را بینا می سازد و در پرتوی آن، انسان، حق را حق می بیند و باطل را باطل و قادر به تشخیص دوست و دشمن سعادت خود می شود. لذا امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرمایند: «بِدَوَامِ ذِكْرِ اللَّهِ تَنَجَّبُ الْغَفْلَةَ؛ با استمرار یاد خدا، آثار غفلت زوده می شود». (۱)

▲ ۳ - نماز با حضور قلب

ادای نماز در وقت مقرر و با حضور قلب و توجه به محتوای راز و نیاز و مناجات با خدا، قلب را صیقل داده و زنگار «غفلت» را از آینه روح می زداید. طبیعت زندگی دنیا، غفلت زا است که گاهی انسان را چنان به خود مشغول می سازد که همه چیز را فراموش می کند؛ حتی، خویشتن خویش را. نماز فرصت بسیار خوبی برای بازنگری در اعمال و بازیافتن خویشتن خویش و نجات از چنگال اهریمن «غفلت» است. امام باقر (علیه السلام) در این رابطه می فرمایند: «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ حَافِظٌ عَلَى الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَةِ فَصَلَّاهَا لَوْ قَتَلَهَا فَلَيْسَ هَذَا مِنَ الْغَافِلِينَ؛ (اگر) هر فرد با ایمانی، نمازهای واجب را به موقع و به طور صحیح انجام دهد، از غافلان نخواهد بود». (۱)

▲ ۴ - تفکر و اندیشه

راه دیگر پیشگیری و درمان «غفلت» تفکر و اندیشه است. هر گاه انسان به کارهای خوب و آثار مثبت آن و همچنین به کارهای بد و نتایج سوء آن بیندیشد، امواج ظلمانی «غفلت» از روح و جانش دور می شود.

روزی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) خطاب به ابوذر فرمودند: «يَا أَبَا ذَرٍّ هَمَّ بِالْحَسَنَةِ وَإِنْ لَمْ تَعْمَلْهَا لِكَيْ لَا تُكْتَبَ مِنَ الْغَافِلِينَ؛ ای ابوذر تصمیم به کارهای نیک بگیر، هر چند توفیق عمل به آن برای تو حاصل نشود تا در زمره غافلان نوشته نشوی». (۱)

فکر مرگ و پایان زندگی از جمله افکاری است که در زدودن زنگار «غفلت» از آینه روح آدمی بسیار مؤثر است؛ مخصوصاً اگر هنگام عبور از آرامگاه مردگان، این شعر یا مانند آن را با خود زمزمه کند:

هر که باشی و به هر جا برسی آخرین منزل هستی این است

این فکر و اندیشه به یقین جلوی سرچشمه های اصلی «غفلت» را که هواپرستی و خودخواهی و فزون طلبی است، می گیرد.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در یکی از وصایای خویش به فرزندش امام حسین (علیه السلام) فرمودند: «أَيُّ بَنِي الْفِكْرَةِ تَوْرَثُ نُورًا وَ الْغَفْلَةُ ظُلْمَةٌ أَيُّ فِرْزَنَدِم! تفکر، نورانیت می بخشد و «غفلت» ظلمت و تاریکی». (۲)

▲ ۵ - تغییر محیط

بسیاری از محیط ها به طور طبیعی غفلت زا است. مجالس غافلین و بطالین (بیهوده کاران)، جلسات لهو و لعب، خانه های پر زرق و برق و اشرافی، انسان را به سوی «غفلت» می کشاند؛ حتی بسیاری از شهرها در دنیای امروز، مبدل به کانون «غفلت» و فساد شده است. یکی از راه های رهایی از چنگال «غفلت» ترک شرکت در این گونه جلسات و اماکن و هجرت از شهرهای آلوده به فساد است؛ در غیر این صورت، رهایی از دیو «غفلت» بسیار مشکل است.

امام سجاد (علیه السلام) در دعای ابوحمزه، به هنگام مناجات با خدا در بیان یکی از عوامل سلب توفیق، عرض می کنند: «أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي أَيْفَ مَجَالِسِ الْبَطَالِينَ قَبِيْنِي وَ بَيْنَهُمْ خَلَيْتَنِي؛ شاید مرا علاقه مند به مجالس غافلین دیدی و مرا در میان آنها رها ساختی».

این سخن را با حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پایان می دهیم: «إِخْذِرْ مَنَازِلَ الْغَفْلَةِ وَ الْجَفَاءِ وَ قَلَّةَ الْأَعْوَانِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ؛ از منزلگاههای «غفلت» و خسونت و جایی که یار و مددکاری بر اطاعت خدا ندارند، بپرهیز». (۱)

▲ تغافل مثبت

همان گونه که «غفلت» در امور زندگی، مایه بدبختی است، «تغافل» نسبت به این امور نیز همین گونه است؛ یعنی، انسان، واقعیت‌ها را بداند و باور داشته باشد که زندگی دنیا ناپایدار است و این جهان گذرگاهی است که باید از آن بگذرند، و به سرایی دیگر بشتابند و مرگ قانون تَخَلُّف ناپذیری است، و هیچ اعتباری به قدرتها و ثروت‌های مادی نیست؛ ولی با این حال، چنان از کنار این مسایل می‌گذرد که گویی هیچ چیزی نمی‌داند و نمی‌بیند.

این تغافل منفی است که آثار زیانبارش از «غفلت» هم بیشتر است؛ زیرا، غافلان، ناآگاهانه به دام حوادث گرفتار می‌شوند؛ اما «تغافل کنندگان» با آگاهی در این دام قدم می‌گذارند که مسؤولیت الهی اش بیشتر و نکوهش مردم درباره آن شدیدتر است.

تغافل مثبت نیز داریم و آن این است که انسان، چیزهایی را بداند که پنهان کردن آن لازم یا پسندیده است؛ یعنی، فردی خود را نسبت به مسئله‌ای که اظهارش عواقب نامطلوب دارد، به ناآگاهی و بی‌اطلاعی بزند و با بزرگواری از کنار آن بگذرد تا باعث حفظ آبروی دیگران شود.

از جمله مواردی که «تغافل» در آن پسندیده است، پنهان ساختن عیوب دیگران است. هر کس عیب یا لغزشی دارد، لذا سعی دارد تا مردم آن را ندانند؛ ولی گاهی افراد هوشمند از آن آگاه می‌شوند. «تغافل» در این گونه موارد، در حقیقت یک نوع عیب پوشی است که جز در موارد امر به معروف و نهی از منکر، آن هم به صورت محرمانه و لطیف، بسیار پسندیده است.

اگر در مواردی پرده دری شود و آبرو و حیثیت اشخاص بر باد رود، افراد تشویق به گناه می‌شوند و طبق منطق «من که رسوای جهانم، غم دنیا سهل است» رسوایی را مجوزی برای گناه می‌شمرد و به بیان دیگر، اگر پرده حیای گنهکاران دریده شود، دست به هر کاری می‌زنند؛ پس در این جا جز با «تغافل» نمی‌توان جلوی این پدیده شوم اجتماعی را گرفت.

در یک بیان کلی می‌توان گفت: یکی از اصول مهم زندگی آرام و خالی از دغدغه، همین مسئله «تغافل» است، به ویژه مدیران باید از این مسئله در حل بسیاری از مشکلاتشان بهره بگیرند؛ یعنی، هر جا که احتیاج به احتیاط و هشدار است باید احتیاط و هشدار دهند و هر جا که با «تغافل» مشکلات حل می‌شود، از این طریق وارد شوند. به یقین اگر مدیران اصل «تغافل» را از زندگی خود حذف کنند، گرفتار دردسرهای بی‌دلیل خواهند شد.

به همین دلیل، پیشوایان بزرگ اسلام در گفتار و عمل، نسبت به این مسئله تأکید کرده‌اند. «تغافل» پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در بعضی از موارد باعث خرده گیری بعضی از افراد ناآگاه می‌شد؛ مثلاً، اعتراض می‌کردند به این که پیامبر (صلی الله علیه وآله) خیلی سریع تحت تأثیر سخنان این و آن قرار می‌گیرند و اگر گفته شود که فلان کس پشت سر شما چنین و چنان می‌گوید، می‌پذیرد و به سراغ آن شخص می‌فرستد، اما هنگامی که او قسم یاد می‌کند که چنین چیزی را نگفته‌ام، سخن او را نیز می‌پذیرد.

قرآن مجید نیز در آیه ۶۱ سوره توبه به این مطلب اشاره می‌کند: «وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ قُلْ أَذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ...»؛ از آنها کسانی هستند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) را آزار می‌دهند و می‌گویند: او آدم خوش باوری است، بگو: خوش باوری او به نفع شماست، او ایمان به خدا دارد و مؤمنان را تصدیق می‌کند و رحمت است برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند».

مسلم است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) با آن هوش و کیاست و درایت که دوست و دشمن به آن معترفند، آدم ساده اندیش و خوش باور نبوده است، بلکه در بسیاری از موارد وظیفه خود را «تغافل» می‌دید. این «تغافل» مایه رحمت برای همه مؤمنان محسوب می‌شد.

▲ تغافل در بیان معصومین (علیه السلام)

۱ - در حدیث معروفی که هم از امام سجّاد (علیه السلام) و هم از امام باقر (علیه السلام) و هم از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است، پیرامون «تغافل» چنین می‌فرمایند: «صَلَحَ حَالِ التَّعَاشُرِ وَ التَّعَاشُرِ مِلاَ مِکْيَالِ ثَلَاثَةِ فِطْنَةٍ وَ ثَلَاثَةُ تَغَافُلٍ؛ مصلحت همزیستی سالم و معاشرت با مردم در پیمانانه‌ای است که دوسوم آن هوشیاری و یک سوم آن تغافل باشد» (۱).

این روایت، در واقع ضمن تأکید بر تغافل مثبت، از تغافل منفی بر حذر می‌دارد. ابتدا تأکید به هوشیاری و بیداری و ترک «غفلت» می‌کند و سهم آن را دوسوم می‌داند و مفهوم آن این است که انسان نباید از مسائل مهم زندگی بی‌خبر بماند؛ بلکه باید با کمال دقت، مراقب آنچه که خیر و صلاح او در آن است، باشد. از سوی دیگر نسبت به اموری که لازم است مورد بی‌اعتنایی و بی‌توجهی قرار گیرد، دستور به «تغافل» می‌دهد؛ مانند فکر و دقت در مسایل جزئی زندگی که اهمیتی چندانی ندارند، انسان را از تفکر در امور مهم باز می‌دارد و همچنین مخفی کردن عیوب پنهانی دیگران در مواردی که مصلحت ایجاب می‌کند، کاز پسندیده‌ای است.

۲ - امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در این رابطه می‌فرماید: «مِنْ أَشْرَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ غَفْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ؛ یکی از باارزشتین کارهای کریمان، «تغافل» از چیزهایی است که از آن آگاهند» (۲) (و سرپوش گذاشتن بر آن لازم است).

۳ - در حدیث دیگری آن امام بزرگوار (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَتَغَافَلْ وَ لَا يَغْضُ عَنْ كَثِيرٍ مِنَ الْأُمُورِ تَنَفَّصَتْ عَيْشَتُهُ؛ کسی که «تغافل» و چشم پوشی از بسیاری امور نکند، زندگی برای او ناگوار خواهد شد» (۳).

بدیهی است، زندگی انسان‌ها خالی از اموری که بر خلاف توقع باشد، نیست. اگر انسان جزئیات زندگی دیگران را با کنجکاوی و دقت پیدا کند و آنها را مورد بازخواست قرار دهد، زندگی برایش تلخ و دوستان از اطراف او پراکنده می‌شوند.

این بحث را با حدیثی از همان بزرگوار (علیه السلام) پایان می‌دهیم: «وَ عَظَمُوا أَقْدَارَكُمْ بِالَّتَغَافُلِ عَنِ الدَّنِيِّ مِنَ الْأُمُورِ... وَ لَا تَكُونُوا نَحَّائِينَ عَمَّا غَابَ عَنْكُمْ، فَيَكْتُرُ غَائِبِكُمْ... وَ تَكْرَمُوا بِالَّتَغَامِي عَنِ الْإِسْتِغْنَاءِ؛ قدر و منزلت خود را با «تغافل» نسبت به امور پست و کوچک بالا برید... و زیاده از اموری که پوشیده و

پنهان است تجسس نکنید که عیب جویان شما زیاد می شوند... و با چشم برهم نهادن از حد در جزئیات، بزرگواری خود را ثابت کنید» (۴).

از این حدیث و بعضی از احادیث دیگر، به خوبی موارد «تغافل» روشن می شود و نشان می دهد که مربوط به امور مهم و سرنوشت ساز زندگی نیست، بلکه مربوط به امور جزئی و کم اهمیت است که در زندگی وجود دارد.

بنابراین «تغافل» منافاتی با امر به معروف و نهی از منکر و انتقاد سازنده ندارد؛ زیرا، «امر به معروف و نهی از منکر» مربوط به واجبات و محرمات است که از محدوده «تغافل» بیرون است و انتقاد سازنده مربوط به اموری است که در سرنوشت فرد و جامعه اثر قابل ملاحظه ای دارد، در حالی که «تغافل» مربوط به امور جزئی و کم ارزش و یا عیوبی است که مصلحت در آن است که در پرده بماند.

▲ ۲۰ صبر و شکیبایی

▲ اشاره

زندگی انسان در دنیا، آمیخته با مشکلات عجیبی است که اگر در مقابل آن بایستد و شکیبایی و مقاومت به خرج دهد، به یقین پیروز خواهد شد و اگر ناشکیبایی کند و در برابر حوادث زانو زند، هیچ گاه به مقصد نخواهد رسید.

منظور از «صبر» همان استقامت در برابر مشکلات و حوادث گوناگون است که نقطه مقابل آن «جزع» بی تابی، از دست دادن مقاومت و تسلیم شدن در برابر مشکلات است. علاوه بر زندگی مادی، در زندگی معنوی نیز این مسئله وجود دارد. اگر انسان در برابر نفس سرکش و هوا و هوس ها و زرق و برق دنیا و جاذبه های گناه ایستادگی نکند و در طریق «معرفة الله» و اطاعت فرمان او با مشکلات نجنگد، هرگز به جایی نمی رسد.

از این رو، علمای علم اخلاق، صبر را به سه دسته تقسیم می کنند:

۱- صبر بر اطاعت؛ یعنی شکیبایی در برابر مشکلاتی که در راه اطاعت وجود دارد.

۲- صبر بر مصیبت؛ یعنی ایستادگی در برابر انگیزه های نیرومند و محرک گناه.

۳- صبر بر مصیبت؛ یعنی پایداری در برابر حوادث تلخ و ناگوار و عدم برخورد انفعالی و ترک جزع و فزع.

«صبر» از مهمترین ارکان ایمان است، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) موقعیت صبر را در برابر ایمان، همانند موقعیت سر نسبت به بدن می دانند در قرآن مجید نیز کمتر موضوعی را مانند صبر مورد تأکید قرار داده است. در حدود هفتاد آیه، از صبر سخن به میان آمده که بیش از ده مورد آن به شخص پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) اختصاص دارد.

قرآن برای صابران، اجر فراوانی قائل شده؛ «إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۱) و کلید ورود به بهشت، را صبر و استقامت شمرده شده است، آنجا که می گوید: «فرشتگان بر در بهشت به استقبال می آیند و به آنها می گویند: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ؛ سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتان، چه نیکو است سر انجام آن سرای جاویدان» (۲).

در حدیث معروف نبوی که در بحث های آینده به آن اشاره خواهد شد؛ صبر نیمی از ایمان شمرده شده است.

باین اشاره به سراغ آیات قرآن می رویم و تعبیرها و تأکیدهای قرآن را در مسئله صبر، مورد توجه قرار می دهیم.

▲ صبر در احیای اسلامی

به گفته بعضی از علمای اخلاق، روایاتی که درباره فضیلت صبر و شکیبایی از معصومین (علیهم السلام) به ما رسیده، بیش از آن است که به شمارش در آید. و در برخی از کتب که درباره صبر تألیف یافته، نزدیک به ۹۰۰ حدیث از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) در این باره آمده است که به عنوان نمونه، بخشی از آن ها را گلچین نموده ایم:

۱- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «الصَّبْرُ خَيْرٌ مَّرْكَبٍ مَا رَزَقَ اللَّهُ عَبْدًا خَيْرًا لَهُ وَ لَا أَوْسَعُ مِنَ الصَّبْرِ؛ صبر بهترین مرکب سواری است؛ خداوند هیچ بنده ای را بهتر و گسترده تر از صبر روزی نداده است» (۱).

تعبیر به «بهترین مرکب»، در این حدیث شریف اشاره به این دارد که صبر، وسیله رسیدن به همه سعادت ها و خوشبختی هاست و انسان بدون آن به هیچ مقامی در دنیا و آخرت نمی رسد!

۲- امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرمایند: «عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ؛ بر شما باد به صبر و استقامت کردن؛ زیرا صبر نسبت به ایمان، همانند سر به بدن است» (۲).

نشان می دهد که صبر نقش کلیدی برای تمام ابعاد زندگی انسان دارد، به همین دلیل در همین حدیث آمده است «لَا إِيْمَانُ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ؛ کسی که صبر و استقامت ندارد، ایمان او پایدار نخواهد ماند».

۳- در حدیث دیگر، همان حضرت (علیه السلام) می فرمایند: «لَا يَغْدِمُ الصَّبْرُ الظُّفْرَ وَ إِنِّ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ؛ شخص صبور، پیروزی را از دست نخواهد داد هر چند طول بکشد» (۳).

با توجه به این که هم صبر مطلق ذکر شده و هم پیروزی، نشان می دهد که این حکم در تمام ابعاد معنوی و مادی زندگی انسان هاست.

۴- پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، صبر را به منزله نصف ایمان شمرده اند: «الصَّبْرُ نِصْفُ الْإِيْمَانِ؛ صبر نصف ایمان است» (۴).

در بعضی از روایات، نصف ایمان را شکر گزاری و نصف دیگر آن را صبر دانسته اند. صبر و استقامت برای رسیدن به نعمت ها و سپس شکر نعمت؛ یعنی بهره برداری صحیح از مواهب و نعمت های الهی.

روشن است که این حدیث، هیچ منافاتی با احادیث گذشته ندارد؛ زیرا همان طور که بیان شد، اگر مؤمن صبر نداشته باشد ایمانش به خاطر موانعی که بر سر راه دارد، از بین می رود؛ هم چنین اگر شاکر نباشد، طبق این بیان (وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) نعمت ها از کفش می رود.

۵- در حدیث دیگر، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در تعبیر زیبای دیگری فرمودند: «الصَّبْرُ كَنْزٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ؛ صَبْرٌ؛ گنجی از گنج های بهشت است.» (۵)

۶- دلیل این امر با نقل حدیثی از امیر مؤمنان (علیه السلام) به وضوح روشن می شود: «الصَّبْرُ عَوْنٌ عَلَى كُلِّ أَمْرٍ؛ صَبْرٌ وَ شَكِيَابِي بِه پیشرفت هر کار (مهمی) کمک می کند.» (۶)

زیرا همان گونه که می دانید، در نظام زندگی بر سر راه هر کار مهمی، موانعی قرار دارد که عبور از آنها فقط با نیروی صبر و شکیبایی ممکن است.

۷- درباره شکیبایی در برابر گناه این حدیث نقل شده است: «وَمَنْ صَبَرَ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَهُوَ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ كَسِيٌّ كَهْ دَر مَقَابِلِ عَوَامِلِ گناه صَبْرٌ كَنْد، مَقَامِشِ هَمَانْدِ مَجَاهِدِ دَر رَاهِ خِدَاسْت.» (۷)

آری هر دو مجاهد «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» اند؛ با این تفاوت که یکی با دشمن بیرونی (جهاد اصغر) و دیگری با دشمن درونی (جهاد اکبر) می جنگد.

۸- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان (علیه السلام) آمده است: «إِنَّ صَبْرْتَ أَذْرَكْتَ بِصَبْرِكَ مَنَازِلَ الْأَبْرَارِ وَإِنْ جَزَعْتَ أَوْزَدَكَ جَزَعَكَ عَذَابَ النَّارِ؛ اِگَر صَبْرٌ كَنْی، بِه خَاطِرِ صَبْرِ خُودِ بِه مَقَامَاتِ اِبْرَارِ وَ نِیْكَو كَارَانِ مِی رِسی وَ اِگَرِ بِی صَبْرِی كَنْی، اِینِ بِی صَبْرِی تُو رَا دَر عَذَابِ دُو زِجِ وَ اَرْدِ مِی كَنْد.» (۸)

۹- امام صادق (علیه السلام) درباره صبر در برابر بلاها و حوادث تلخ زندگی، می فرمایند: «مَنْ اِبْتَلِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِبَلَاءٍ فَصَبَرَ عَلَيْهِ كَأَنَّ لَهُ مِثْلَ اَلْفِ شَهِيدٍ؛ هَر كَسٍ اَزِ مُؤْمِنَانِ بِه بَلَايِیِ گِرْفَتَارِ شُودِ (وَ) شَكِيَابِيیِ رَا اَزِ دَسْتِ نَدَهْد، يَادَاشِ هَزَارِ شَهِيدِ دَارِد.» (۹)

مرحوم «علامه مجلسی» (رحمهم الله)، بعد از ذکر این حدیث در جلد ۶۸ بحار الانوار، این سؤال را مطرح می کند که چگونه این پاداش صحیح است، در حالی که شهید خود از صابران می باشد؛ زیرا در برابر دشمن صبر می کند تا شربت شهادت را می نوشد.

در جواب این سؤال می توان گفت: شهید در برابر تهاجمات دشمن صبر می کند و صابران در مقابل حوادث تلخ زندگی؛ مانند بیماری ها، ناکامی ها و از دست دادن عزیزان صبر می کنند.

دلیل دیگری بر برتری او نسبت به اجر شهادت، این است که شهادت یک بار است، ولی گرفتاری های تلخ زندگی، هزاران بار تکرار می شود.

۱۰- پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) درباره پاداش معنوی صابران می فرمایند: «مَنْ اِبْتَلِيَ فَصَبَرَ وَ اَعْطِيَ فَشَكَرَ وَ ظَلِمَ فَغَفَرَ اُولَئِكَ لَهُمُ الْاَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ؛ كَسِيٌّ كَهْ بِه بَلَايِیِ مَبْتَلَا شُودِ وَ شَكِيَابِيیِ كَنْدِ وَ نَعْمَتِي بِه اُو بَرَسْدِ وَ شُكْرِ اَنِ رَا بِه جَا اُورْدِ وَ مُورِدِ سَتَمِ وَ اَقَعِ شُودِ وَ (بَابِزُرْگَوَارِي) طَرَفِ رَا بَبِخُشْدِ، چنين كسانِي اَمْنِيَّتِ وَ اَرَامِشِ (دَر قِيَامَتِ) دَارِنْدِ وَ اَنِهَا هِدَايَتِ يَافْتِگَانْد.» (۱۰)

۱۱- امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: «الصَّبْرُ يُظَهِّرُ مَا فِي بَوَاطِنِ الْعِبَادِ مِنَ النُّورِ وَ الصَّفَاءِ وَ النُّجَى يُظَهِّرُ مَا فِي بَوَاطِنِهِمْ مِنَ الظُّلْمَةِ وَ الْوَحْشَةِ؛ صَبْرٌ، اَنچه رَا كَه دَر دَرُونِ بِنْدِگَانِ خُودِ اَزِ نُورِ وَ صَفَا وَ جُودِ دَارِد، اَشْكَارِ مِی كَنْدِ وَ بِي صَبْرِي وَ نَاشَكِيَابِيیِ، اَنچه رَا Kَه دَر دَرُونِ اَنِهَا اَزِ ظَلْمَتِ وَ وَحْشَتِ اَسْت، ظَاهَرِ مِی سَازَد.» (۱۱)

۱۲- بحث احادیث صبر را با حدیث دیگری از امیر مؤمنان (علیه السلام) پایان می دهیم: «الصَّبْرُ مَطِيَّةٌ لِاتِّكُبُوا وَ الْقَنَاعَةُ سِيْفٌ لِاَيُّنِيُوا؛ صَبْرٌ وَ شَكِيَابِيیِ مَرَكِيبِي اَسْت Kَه هَر كَزِ بِه زَمِينِ نَمِي خُورْدِ وَ قَنَاعَتِ شَمِشِيرِي اَسْت Kَه هَر كَزِ اَزِ كَارِ نَمِي اَفْتَد.» (۱۲)

این ها بخش مختصری از احادیثی است که در باره اهمیت صبر انسان ها و پاداش شکیبایان وارد شده است.

من از مفصل این قصه، مجملی گفتم تو خود، حدیث مفصل بخوان از این مجمل

▲ آثار و پیامدهای صبر

همان گونه که در مباحث گذشته اشاره شد، طبیعت زندگی دنیا این است که با موانع و مشکلات و آفات همراه می باشد. در مسیر انجام «بایدها» و «نبایدها» اغلب مشکلاتی است که اگر انسان از آنها نگذرد، به مقصد نمی رسد. در ضمن، همیشه آفات و مصائبی در کمین نعمت هاست که باعث از دست دادن آنها می شود، مصائبی در اموال و انفس و عزیزان و دوستان و مواهب دیگر.

انسان بدون صبر و استقامت، هم در جهات مثبت به جایی نمی رسد و هم در برابر عوامل منفی و قادر به ایستادگی نیست. به همین دلیل، کلید اصلی پیروزی ها، صبر و شکیبایی است و از آنجا که دین مجموعه ای از بایدها و نبایدهاست، اطاعات و ترک معاصی، بدون صبر و استقامت، بقا و دوامی ندارد؛ زیرا طبق بیان گذشته، صبر در برابر ایمان، همانند سر نسبت به بدن است.

از این رو، در بعضی از احادیث اسلامی (از جمله حدیثی از امیر مؤمنان (علیه السلام)) نقل شده: «صَبْرٌ وَ ظَفَرٌ، قَرِينٌ هَمِ شَمْرَدِه شُدِه اَنْد Kَه بِه وَاسَطَه صَبْرِ، ظَفَرِ مِی آيِد.»؛ «الصَّبْرُ الظَّفَرُ؛ صَبْرٌ مَسَاوِي بِه پِيروزي اَسْت.» (۱)

در آیات قرآن نیز شرط مهم پیروزی مجاهدان راه خدا را صبر و شکیبایی شمرده است: «...إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا اَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا؛ هَر گَاهِ بِيَسْتِ نَفَرِ صَبُورِ وَ بِه اَسْتِقَامَتِ اَزِ شَمَا بِاشْد، بَرِ دُويسْتِ نَفَرِ غَلْبِه مِی كَنْدِ وَ اِگَرِ صَدِ نَفَرِ بِاشِنْدِ بَرِ هَزَارِ نَفَرِ اَزِ كَافِرَانِ پِيروزي مِی گِرَدِنْد.» (۲)

چه نیرویی است که یک نفر را توانایی مقابله با ده نفر و صد نفر را توانایی مقابله با یک هزار نفر را می دهد. این نیرو همان صبر و استقامت است که در آیه به آن تصریح شده است.

افراد سست اراده و کم حوصله و کم استقامت، بسیار زود از میدان حوادث می گریزند، یا در برابر حجم مشکلات زانو می زنند. نه دنیا را بدون صبر و استقامت به انسان می دهند و نه آخرت را؛ به همین دلیل، اقوام و ملت هایی در جهان پیشرفت دارند که استقامت بیشتری داشته باشند.

در حالات علمای بزرگ - اعم از شخصیت های والای مذهبی که درهای علوم را گشودند یا دانشمندان علوم دیگر که به اختراعات و اکتشافات بزرگی نایل شدند - چیزی که بیش از هر چیز دیگر می درخشد، صبر و استقامت آنها است. گاهی یک دانشمند، برای کشف یک قانون علمی، ناچار است چند سال در انزوا در کتابخانه یا آزمایشگاه خود بماند تا موفق به کشف آن شود.

حدیثی از علی (علیه السلام) نقل شده است: «مَنْ رَكِبَ مَرَائِبَ الصَّبْرِ اهْتَدَى إِلَى مَيْدَانِ النَّصْرِ: كَسَى كَهْ بِرِ مَرْكَبِ صَبْرٍ وَ شَكِيْبِيَّ سَوَارٍ شَوْد، بِه مِيْدَانِ پِيْرُوْزِي پاي مي نهد». (۳)

باز از همان امام بزرگوار آمده است که «مِفْتَاحُ الظَّفَرِ لُزُومُ الصَّبْرِ: كَلِيْدُ پِيْرُوْزِي، دَاشْتَن صَبْرٍ وَ شَكِيْبِيَّيِ اسْت». (۴) از سوی دیگر، افراد کم صبر و استقامت، بسیار زود آلوده انواع گناه می شوند، زیرا گناهان، جاذبه های نیرومندی برای نفس سرکش انسانی دارد و اگر مقاومت شدیدی در انسان نباشد، ایستادگی در برابر آن جاذبه ها ممکن نیست.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «كَمْ مِنْ صَبْرٍ سَاعَةٌ قَدْ أَوْزَتْ فَرَحًا طَوِيلًا وَ كَمْ مِنْ لَذَّةٍ سَاعَةٌ قَدْ أَوْزَتْ حُزْنًا طَوِيلًا: بِسِيَارِ اتْفَاقِ افْتَادِه كِه يَك سَاعَتِ صَبْرٍ وَ شَكِيْبِيَّيِ، سَبَبِ شَادِي طَوْلَانِي شُدِه اسْت، وَ چِه بِسِيَارِ لَذَّتِ كَوْتَاهِي دَر يَك سَاعَتِ، غَمِ وَاَنْدَوِه طَوْلَانِي بِه بَار آوْرْدِه اسْت». (۵) ممکن است در طول زندگی، انسان گرفتار خسارت ها و زیان های مادی، اجتماعی و یا معنوی شود؛ مثلاً در مورد مرگ نزدیکان باید گفت: چنان نیست که دوستان و خویشاوندان همه با هم متولد شوند و همه با هم بمیرند، بعضی زودتر و بعضی دیرتر، چشم از جهان می پوشند، آنها که زودتر می روند، بازماندگان را به داغ و فراق خود مبتلا می سازند. اگر انسان، صبور نباشد، به زودی سلامتیش را از دست می دهد، از همه چیز زندگی مأیوس گشته و دست او از کار می ماند. آری! این صبر است که با وجود تمام این حوادث ناگوار، به روح و قلب انسان توانایی ادامه حیات را می دهد. در روایات سابق، بیان داشتیم که امام صادق (علیه السلام) ثواب شکیبایی شیعیان در برابر مصیبت ها و گرفتاری ها را برابر با پاداش هزار شهید دانستند که این امر نشانگر همین معنی است.

خلاصه این که: درباره اهمیّت صبر و نقش آن در پیشبرد دین و دنیا، هر چه بیان شود کم است. به همین دلیل، تعبیرات بسیار بالایی را که در روایات اسلامی درباره پاداش صابران آمده است، نباید مبالغه پنداشتو در یک بیان کلی می توان به این روایت از امام باقر (علیه السلام) تمسک بجویم: «إِنَّهُ مَنْ صَبَرَ نَالَ بِصَبْرِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ، وَ دَرَجَةَ الشَّهِيدِ الَّذِي ضَرَبَ بِسَيْفِهِ قَدَامَ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)؛ هَر كَسِ صَبْرٍ وَ شَكِيْبِيَّيِ كَنْد، بِه خَاطِرِ آن بِه مَقَامِ رُوْزِه دَارَانِ شَبِ زَنْدِه دَارِ مِي رَسْد وَ دَرَجِه شَهِيْدِي رَا كِه دَر پِيْشَپِيْشِ پِيْغَمْبَرِ اَكْرَمِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بِا شَمْشِيْرِ بِه دَفَاعِ پَرْدَاخْتِه وَ شَرِيْتِ شَهَادَتِ نُوْشِيْدِه اسْت، رَا بِه دَسْتِ مِي آوْرْد». (۶)

به گفته شاعر:

کلید صبر کسی را که باشد اندر دست هر آینه در گنج مراد بگشاید

به شام تیره محنت، بساز و صبر نما که عاقبت، سحر از پرده، روی بنماید

▲ شاخه های صبر

در بسیاری از گفتار و نوشتار علمای اخلاق و بزرگان اسلام، «صبر» به سه شاخه تقسیم شده است:

۱ - صبر بر اطاعت.

۲ - صبر بر معصیت.

۳ - صبر بر مصیبت.

منظور از «صبر بر اطاعت»؛ ایستادگی در برابر مشکلات اطاعت فرمان خداست. اطاعت فرمان الهی در نماز و روزه و حج و جهاد و ادای واجبات مالی، همانند خمس و زکات و هم چنین صبر و شکیبایی در برابر مشکلات اطاعت اوامر استحبابی که دامنه گسترده ای دارد.

منظور از «صبر بر معصیت»؛ ایستادگی در برابر شعله های سرکش شهوات و هیجان های برخاسته از هوا و هوس است که اگر چنین نباشد، طوفان شهوات و هوس ها تمام ایمان و تقوا و پاکی و صدق و صفا و... را از بین می برد.

و منظور از «صبر بر مصیبت»؛ آن است که انسان در طول زندگی، در برابر حوادث دردناکی؛ مانند از دست دادن عزیزان، خسارت های عظیم مالی، به خطر افتادن آبرو و حیثیت اجتماعی، گرفتاری در جنگال بیماری های صعب العلاج و افتادن در دام دوستان ناباب و شرکای خائن و حکومت ظالم و گناه همسران فاسد و... صبر و شکیبایی را از دست ندهد.

بزرگان اخلاق، این تقسیم سه گانه را از روایات اسلامی گرفته اند؛ همانند روایتی که از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده است: «الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ، صَبْرٌ عَلَى الْمُصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الْمُعْصِيَةِ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمُصِيبَةِ حَتَّى يَرُدَّهَا بِحَسَنِ عَزَائِهَا، كَتَبَ اللهُ لَهُ ثَلَاثَ مِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ مَنْ صَبَرَ عَلَى الطَّاعَةِ كَتَبَ اللهُ لَهُ سِتِّ مِائَةِ دَرَجَةٍ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تَحْوَمِ الْأَرْضِ إِلَى الْعَرْشِ وَ مَنْ صَبَرَ عَلَى الْمُعْصِيَةِ كَتَبَ اللهُ لَهُ سِتِّ مِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تَحْوَمِ الْأَرْضِ إِلَى الْمُنْتَهَى الْعَرْشِ؛ صَبْرٌ بِرِ سَهِ گُونِه اسْت: صَبْرٌ بِرِ مَعْصِيَتِ، صَبْرٌ بِرِ طَاعَتِ وَ صَبْرٌ بِرِ مَعْصِيَتِ كَسِي كِه صَبْرٌ بِرِ مَعْصِيَتِ كَنْد وَ آن رَا بِا شَكِيْبِيَّيِ وَ صَبْرٌ جَمِيْلِ تَحْمَلِ نَمَائِد، خَدَاوَنْد سِيْصِدِ دَرَجِه بِرَايشِ مِي نُوْيسِدِ كِه فَاصَلِه مِيَانِ هَرِ دَرَجِهِ هَمَانَنْدِ فَاصَلِهِ آسْمَانِ وَ زَمِيْنِ اسْت وَ هَرِ كَسِ صَبْرٌ بِرِ طَاعَتِ كَنْد، خَدَاوَنْد شَشْمِصِدِ دَرَجِهِ بِرَايشِ مِي نُوْيسِدِ كِه فَاصَلِهِ هَرِ يَكِ بِا دِيْگَرِيِ هَمَانَنْدِ فَاصَلِهِ اَنْتَهَايِ زَمِيْنِ تَا عَرْشِ خَدَاسْتِ. وَ هَرِ كَسِ صَبْرٌ بِرِ مَعْصِيَتِ كَنْد، خَدَاوَنْد نَهْمِصِدِ دَرَجِهِ بِرَايشِ مِي نُوْيسِدِ كِه فَاصَلِهِ هَرِ يَكِ بِا دِيْگَرِيِ، هَمَانَنْدِ فَاصَلِهِ مَنْتَهَايِ زَمِيْنِ تَا مَنْتَهَايِ عَرْشِ خَدَاسْتِ». (۱)

از تعبیرات این حدیث، استفاده می شود که صبر بر معصیت مهمتر از همه است و صبر بر اطاعت در مرحله دوم و صبر بر مصیبت در مرحله سوم قرار دارد.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در حدیثی دیگر، بعد از آن که ایمان را بر چهار ستون قرار داده که رکن اول آن صبر، رکن دوم آن یقین و رکن سوم آن، عقل و رکن چهارم آن جهاد است، می فرماید: «وَ الصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ، عَلَى الشُّوقِ وَ الشَّفَقِ وَ الزُّهْدِ وَ التَّرَقُّبِ؛ صبر چهار شعبه دارد، اشتیاق، ترس، زهد و انتظار.» و سپس در شرح آن می فرمایند: «کسی که اشتیاق بهشت داشته باشد، از شهوات و هوس های سرکش به کنار می رود، و آن کسی که از آتش دوزخ بترسد، از محرمات دوری می گزیند و کسی که زهد بر دنیا داشته باشد، مصیبت ها را ناچیز می شمرد، و کسی که در انتظار سرانجام نیک باشد، برای انجام نیک سرعت می گیرد.» (۲)

با اندکی دقت روشن می شود که هدف امام (علیه السلام)، در این بیان، شرح انگیزه های صبر و استقامت است، نه شاخه های آن. نظیر حدیث فوق که از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز نقل شده است.

▲ انگیزه های صبر و شکیبایی

اموری که باعث صبر انسان در مشکلات طاعت و ترک معصیت و در برابر مصائب می شود، فراوان است که هر کدام تأثیر خاصی در پدید آوردن این فضیلت بزرگ دارد که مهمترین آنها عبارتند از:

۱ - تقویت پایه های ایمان و یقین، مخصوصاً توجه به این نکته که خداوند «ارحم الراحمین» است و نسبت به بندگانش از هر کسی مهربانتر است و او برای رعایت و تأمین مصالح عباد، حوادثی می آفریند که اسرار و منافعش پوشیده است، روح شکیبایی را در انسان پرورش می دهد. توجه به پاداش های عظیم مطیعان و تارکان معاصی و صدق وعده های الهی نیز در این زمینه، عزم انسان را در صبر و شکیبایی، راسخ تر می کند.

از همین رو، امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «أصل الصبر حسن اليقين بالله؛ اساس و ریشه صبر، ایمان و یقین خوب، نسبت به خداوند است.» (۱) بدیهی است، هر قدر ایمان انسان به حکمت و رحمت پروردگار بیشتر باشد، صبر او نیز بیشتر خواهد شد؛ به تعبیر دیگر، تحمل صبر و شکیبایی برایش آسان تر می گردد. به همین دلیل، حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که به بعضی از یاران خود فرمود: «أنا صبرٌ و شیعتنا أصبرٌ مِنّا؛ ما صبورانیم، ولی شیعیان ما از ما صبورترند.» راوی سؤال می کند، فدایت شوم! چگونه شیعیان شما از شما صبورترند؟ امام در پاسخ فرمودند: «لأننا نصبرُ على ما نعلمُ و شیعتنا يصبرونُ على ما لا يعلمون؛ چون ما بر چیزی که می دانیم (و از اسرار آن آگاهیم) صبر می کنیم؛ ولی شیعیان ما در برابر اموری که از اسرارش آگاه نیستند صبر می کنند.» (۲)

۲ - دست یابی به صبر، مانند کسب هر فضیلت اخلاقی دیگر، با ممارست و روبه رو شدن با حوادث گوناگون حاصل می شود، به همین دلیل در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «من تَوَلَّاتْ عَلَيْهِ نَكَبَاتُ الزَّمَانِ اكْتَسَبَتْهُ فَضِيلَةُ الصَّبْرِ؛ کسی که پی در پی حوادث ناخوشایند زمان برایش حادث شود، فضیلت صبر را برایش فراهم می کند.» (۳)

به تعبیر دیگر، انسان در ابتدای برخورد با مصیبتی، ناله و فریاد سر می دهد و جزع و فزع را به اوج می رساند، هم چنین هنگامی که در انجام طاعتی از طاعات پروردگار، با مشکلی روبه رو شود، اظهار خستگی می کند، ولی تکرار آن حوادث و این مشکلات به تدریج فضیلت صبر را در او به وجود می آورد.

۳ - توجه به این نکته که دنیا، دار حوادث و مشکلات است و رسیدن به هیچ موهبتی از مواهب مادی و معنوی، بدون عبور از موانع گوناگون امکان پذیر نیست و نیز توجه به این حقیقت که افراد کم صبر و بی حوصله و کم طاقت، هرگز به جایی نخواهند رسید، عزم و اراده انسان را بر صبر و شکیبایی در مقابل مشکلات محکم تر می سازد.

همان گونه که در سابق اشاره شد، برای چیدن یک شاخه گل باید رنج خار را کشید و برای نوشیدن یک جرعه غسل، باید در برابر نیش زنبور صبر کرد، گنج ها در ویرانه هاست و بهشت در لابه لای ناملايمات قرار گرفته است.

به یقین هر کس در این امور دقت کند، آمادگی بیشتری برای صبر و شکیبایی پیدا می کند. از همین رو در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «لِكُلِّ نِعْمَةٍ مِفْتَاحٌ وَ مِفْلَاقٌ وَ مِفْلَاقُهَا الصَّبْرُ وَ مِفْلَاقُهَا الْكَسَلُ؛ برای هر نعمتی کلید و قفل و بندی است؛ کلید آن صبر و قفل و بند آن، تنبلی و کسالت است.» (۴)

۴ - یکی دیگر از انگیزه های صبر و عوامل پرورش آن، هم شکل ساختن صابران است، این امر نه تنها در این جا بلکه در تمام فضایل اخلاقی صدق می کند که هر گاه انسان، در ظاهر خود را به صفتی بیاراید، هر چند در باطن چنین نباشد، به تدریج در باطنش نیز نفوذ کرده و به آن متخلّق می گردد.

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است: «مَنْ يَتَصَبَّرْ يُصْبِرْهُ اللهُ وَ مَنْ يَسْتَعْفِفْ يَغْفَهُ اللهُ، وَ مَنْ يَسْتَعِنْ يَغْنِهِ اللهُ وَ مَا أُعْطِيَ عَبْدٌ غَطَاءً هُوَ خَيْرٌ وَ أَوْسَعُ مِنَ الصَّبْرِ؛ کسی که خود را به چهره صابران در آورد (و جزع و فزع را ترک گوید)، خداوند روح صبر را به او می بخشد و کسی که به چهره عقیقان در آید، خداوند او را به زینت عفت می آراید و کسی که در چهره بی نیازان در آید، خداوند او را بی نیاز می سازد و به هیچ بنده ای موهبتی بهتر و گسترده تر از صبر عطا نشده است.» (۵)

۵ - صبر رابطه نزدیکی با ظرفیت وجودی انسان دارد. هر اندازه ظرفیت و شخصیت انسان بیشتر شود، صبر و شکیبایی او افزون می گردد، به همین دلیل کودکان و بزرگسالان کودک صفت، در برابر کمترین حادثه ای، بی تاب می کنند؛ در حالی که افراد با ظرفیت و شخصیت، مشکلات را در خود هضم نموده و خم به ابرو نمی آورند.

یک استخر کوچک با اندک نسیمی متلاطم می شود؛ ولی یک اقیانوس عظیم، به آسانی متلاطم نمی شود و اقیانوس کبیر را از این جهت اقیانوس آرام می خوانند که هیجان امواجش به خاطر گسترش آن کمتر است.

مطالعه حالات بزرگان، مخصوصاً انبیا و اولیای الهی که بر اثر صبر و شکیبایی به مقامات عالی روحانی نایل گشتند، می تواند از انگیزه های مؤثر باشد، همان گونه که آنها در همه چیز الگو و اسوه اند.

مسئله صبر و شکیبایی در برابر حوادث سخت زندگی و مشکلات عظیمی که در راه پیروزی انسان وجود دارد، تنها بعد اخلاقی ندارد، بلکه از نظر بهداشت و سلامت جسم نیز فوق العاده مؤثر است. افراد ناشکیبا عمری کوتاه و توأم با انواع بیماری ها دارند که مهمترین آنها بیماری های قلبی و عصبی است؛ در حالی که شکیبایان از عمر طولانی و توأم با سلامت نسبی برخوردارند؛ به همین دلیل، روانشناسان معتقدند داشتن مذهب (که انسان را به شکیبایی در برابر مشکلات ترغیب می کند) یکی از شرایط سلامت جسم و روان انسان است.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «مَنْ أَحَبَّ الْبَقَاءَ فَلْيُعِدْ لِلْمَصَائِبِ قَلْبًا صَبُورًا؛ کسی که دوست دارد عمر طولانی داشته باشد، باید قلب صبوری در برابر مصائب آماده کند.» (۶)

▲ جزع و بی تابی

«جزع» نقطه مقابل «صبر» است و آن، حالت بی قراری و ناشکیبایی در برابر حوادث و مشکلات است، به گونه ای که انسان در برابر حادثه زانو زند، مأیوس شود، بی تابی کند و یا از تلاش و کوشش برای رسیدن به مقصد چشم پپوشد.

جزع یکی از بدترین و نکوهیده ترین صفات است که انسان را در دنیا و آخرت به بدبختی می کشاند و از رسیدن به مقامات والا باز می دارد و ارزش و مقام او را در جامعه کاسته، شربت زندگی را در کامش تلخ، و شاهد حیات را شرنگ می سازد.

قرآن مجید در سوره «معارج»، انسان را موجودی حریص و کم طاقت معرفی می کند که وقتی بدی به او برسد، بی تابی می کند و هنگامی که خوبی به او رسد، بخل می ورزد و مانع دیگران می شود، «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا» (۱)

منظور از انسان در این آیه - همانند بعضی از آیات مشابهی که انسان را با صفات ناشایستی توصیف کرده - انسان های تربیت نیافته و به اصطلاح خودرو و فاقد شخصیت است و لذا در ذیل همین آیات با جمله (إِلَّا الْمُضْلِينَ... تا... وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۲)، افراد با ایمانی را که به نماز و کمک به محرومان و اصول عفت و امانت و شهادت به حق وفا دارند، استثنا کرده و از تحت عنوان «هلوع» خارج می کند.

تعبیر آیات فوق، شاید اشاره به این باشد که معمولا افراد جزوع و ناشکیبا بخیل هم هستند؛ همان گونه که بخیلان ناشکیبا می باشند؛ به تعبیر دیگر این دو صفت با یکدیگر رابطه دارند و از این رو در مفهوم «هلوع» جمع شده اند.

در روایات اسلامی نیز بحث های جالب و عمیق و نکته های قابل ملاحظه ای در این زمینه دیده می شود که هر یک از دیگری آموزنده تر است، در ذیل به چند نمونه از آنها اشاره می شود:

۱ - امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در مذمت جزع می فرماید: «يَا تَاكَ وَ الْجَزَعُ فَإِنَّهُ يَفْطَعُ الْأَمَلَ وَ يَضَعُ الْعَمَلَ وَ يُورِثُ الْهَمَّ؛ از جزع و ناشکیبایی بپرهیز؛ زیرا امید انسان را قطع و کوشش و تلاش را ضعیف ساخته و غم و اندوه به بار می آورد.» (۳)

۲ - همان امام بزرگوار در جای دیگر ضمن اشاره به نکته لطیف دیگری می فرماید: «الْجَزَعُ أَنْعَبَ مِنَ الصَّبْرِ؛ بی تابی از صبر و شکیبایی ناراحت کننده تر است.» (۴)

دلیل آن روشن است؛ زیرا جزع و بی تابی هیچ مشکلی را حل نمی کند، تنها اثرش این است که روح و جسم انسان را در هم می کوبد، به همین دلیل از شکیبایی پر زحمت تر می باشد؛ مثلاً هنگامی که انسان، عزیزی را از دست دهد، ممکن است سرش را به دیوار بکوبد. گریبان چاک کند، نعره و فریاد بکشد و یا سرانجام خودکشی کند؛ اما هیچ یک از این ها عزیز رفته را باز نمی گرداند، بلکه تنها پایه های ایمان و سلامت جسم و جان او را درهم می کوبد، علاوه بر این، اجر و پاداش انسان را نیز بر باد می دهد که شرح آن در حدیث بعد می آید.

۳ - حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «الْجَزَعُ لَا يَنْدَفِعُ الْقَدْرَ وَ لَكِنْ يَحْبِطُ الْأَجْرَ؛ جزع (در برابر مصائب)، مقدرات را تغییر نمی دهد؛ ولی اجر و پاداش انسان را از بین می برد.» (۵)

درباره این که چرا پاداش را از بین می برد، باید گفت: جزع و ناشکیبایی دلیل بر عدم رضا و عدم تسلیم در برابر مقدرات الهی است. در واقع، اعتراض به عدل و حکمت پروردگار را در بردارد؛ هر چند صاحبش از آن غافل باشد.

۴ - در حدیث دیگری که از امام هادی (علیه السلام) نقل شده، ضمن اشاره به نکته جالب دیگری، می فرماید: «الْمُصِيبَةُ لِلصَّابِرِ وَاجِدَةٌ وَ لِلجَّازِعِ إِثْنَانِ؛ مصیبت برای انسان صبور یکی است و برای انسان بی صبر و ناشکیبا دو تا است.» (۶)

جزع و بی تابی - چنان که در قبل اشاره شد - مشکلات عظیم جسمی و روحی به دنبال دارد، به علاوه اجر و پاداش انسان را بر باد می دهد، بنابر این مصیبت افراد ناشکیبا مضاعف می شود.

۵ - امام کاظم (علیه السلام) در بیان یکی از وصایای حضرت مسیح (علیه السلام) می فرماید: «وَ لَا تَجْعَلُوا قُلُوبَكُمْ مَأْوَى لِلشَّهَوَاتِ إِنْ أَجَزَعَكُمْ عِنْدَ الْبَلَاءِ لِأَسَدُّكُمْ حَبًا لِلدُّنْيَا وَ إِنْ أَصْبَرَكُمْ عَلَى الْبَلَاءِ لَأَزْهَدَكُمْ فِي الدُّنْيَا؛ دل های خود را پناهگاه شهوات قرار ندهید، آن کس که در بلا، بیشتر بی تابی می کند، علاقه اش به دنیا بیشتر است و آن کس که در بلا، شکیباتر است، نسبت به دنیا، بی اعتنا تر است.» (۷)

از این روایت استفاده می شود که یکی از سرچشمه های مهم جزع و بی تابی، حرص و حبه دنیاست و برای کاستن از شدت جزع، باید از علاقه به دنیا کاست.

۶ - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هنگام عیادت یکی از یارانش که آخرین ساعات عمرش را می گذراند، فرمودند: «ای فرشته مرگ! با او مدارا کن که با ایمان است. ملک الموت عرض کرد: بشارت باد بر تو ای محمد! که من نسبت به همه مؤمنان مدارا می کنم. بدان ای محمد! هنگامی که من روح فرزندان آدم را می گیرم، خانواده آنان بی تابی می کنند. در گوشه ای از خانه می ایستم و می گویم: چرا این گونه بی تابی می کنید؟ من قبل از پایان عمرش روح او را نگرفتم و این یک مأموریت الهی است، گناهی ندارم؛

«إِنْ تَخْسَبُوهُ وَ تَضَرَّبُوا تُوجَرُوا، وَإِنْ تَجَزَعُوا تَأْتِمُوا وَ تُوزَرُوا؛ إِنْ رَاضِيَ بِه رِضَايَ خِدا بِشَيْدٍ وَ صَبْرٌ كُنَيْدٌ بِه شِمَا بِادَاشِ دَاوِدَ مِي شُود وَ إِنْ جَزَعٌ وَ بِي تَابِي كُنَيْدٌ گِناهِ مِي كُنَيْد.» (۸)

۷ - حدیث کوتاه و پر معنی دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «مَنْ لَمْ يُنْجِهِ الصَّبْرُ أَهْلَكَ الْجَزَعُ؛ كَسِي كِه صَبْرٌ اَوْ رَا نِجَاتِ نِدهد، بِي تَابِي اَوْ رَا هَلَاكِ خَواهد كَرَد.» (۹) (این هلاکت می تواند اشاره به هلاکت دنیا و آخرت باشد).

۸ - این بحث را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) - به عنوان «خِتَاةُ مِسْكَ» - پایان می دهیم. در این حدیث آمده است که یکی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرزندش را از دست داده بود، حضرت (صلی الله علیه وآله) دستور نوشتن نامه ای به این مضمون را به او دادند: «خداوند متعال، اجر تو را افزون کند و به تو صبر و شکیبایی دهد!... مبادا با جزع و بی تابی، اجر خود را از بین ببری و فردای قیامت به خاطر از دست دادن ثواب صبر بر مصیبت، پشیمان گردی، هنگامی که ثواب و مصیبتت را ببینی، می فهمی که مصیبت از آن کوتاه تر بوده است و بدان! جزع و بی تابی، عزیز از دست رفته را باز نمی گرداند، غم و اندوه، قضای الهی را تغییر نمی دهد و آنچه از پاداش، در برابر از دست دادن فرزند بر تو نازل شده، تأسفت را از میان می برد.» (۱۰)

مرحوم محدث قمی در «سفینه البحار» داستان جالبی درباره «بوذرجمهر» و مسئله «صبر و جزع» که بسیار مناسب این نوشتار است، نقل می کند: در بعضی از تواریخ آمده است که انوشیروان نسبت به «بوذرجمهر» خشمگین شد. دستور داد او را در اتاق تاریکی زندانی کنند. چندین روز گذشت، انوشیروان کسی را فرستاده تا از وضع حال او جویا شود. فرستاده انوشیروان، در حالی که او خوشحال و مطمئن بود، از او پرسید: چگونه در این حالت که سخت در مضیقه ای، فارغ البال می باشی؟

بوذرجمهر گفت: من (همه روزه) از معجونى که از شش ماده ترکیب شده است، استفاده می کنم و این معجون همان گونه که می بینید، مرا بر سر حال آورده است.

فرستاده پرسید: ممکن است این معجون را به ما معرفی کنی تا در مشکلات به آن پناه ببریم؟

بوذرجمهر در جواب گفت:

ماده اول آن «الْتَقَةُ بِاللّهِ؛ تَوَكَّلْ بِرِ خِداست.»

ماده دوم: آنچه مقدر است، خواه و ناخواه رخ می دهد و بی تابی در برابر آن، مشکلی را حل نخواهد کرد.

ماده سوم: صبر و شکیبایی بهترین چیزی است که در آزمون های الهی به کمک انسان می شتابد.

ماده چهارم: اگر صبر نکنم، چه کنم؟ بنابر این با جزع خود را هلاک ننمایم.

ماده پنجم: از مشکلی که من دارم، مصائب مشکل تری نیز وجود دارد؛ پس خدا را شکر که در آن ها گرفتار نشدم!

ماده ششم: از ستون به ستون فرج است.

این سخن به انوشیروان رسید، او را آزاد و گرامی داشت. (۱۱)

▲ درمان جزع و ناشکیبایی

این بیماری درونی، مانند بسیاری از بیماری های دیگر، راه های درمان دارد که ما در ذیل به آنها اشاره می کنیم:

▲ ۱- تشخیص درد و تجویز بهترین راه درمان

هنگامی که یک طبیب روحانی، این بیماری اخلاقی را از طریق آثار و نشانه هایش (مانند بر سر و صورت زدن، انگشت به دندان گزیدن، ناله و فریاد کشیدن، با کج خلقی و خشونت با دیگران صحبت کردن، با زن و فرزند خود بدرفتاری نمودن و حداقل زبان به شکوه گشودن) تشخیص داد، برای درمان دست به کار می شود و از راه های مختلف اقدام می کند!

▲ ۲- یادآوری پیامدهای شوم جزع و بی تابی

یادآوری پیامدهای جزع و بی تابی و آثار سوء آن نقش مهمی در درمان این بیماری روحی دارد. شاید کمتر کسی این آثار را بداند و از این حالت، بیزار نشود و در صدد رفعش برنیاید.

آری! هنگامی که انسان بداند، ناشکیبایی ها، اجر و پاداش او را در پیشگاه خدا (طبق روایات گذشته)، بر باد می دهد؛ بی آن که مشکلی را حل کند، روان انسان را درهم می کوبد و آرامش او را سلب نموده و سلامت جسم و جان او را به خطر می اندازد؛ از همه بدتر این که درهای حل مشکل را بر روی انسان می بندد؛ زیرا اگر به هنگام بروز مشکلات و مصائب، انسان خونسردی خویش را حفظ کند و به اعصاب خویش مسلط باشد، اغلب راه حلی برای گشودن مشکل و یا حداقل، کاهش مصائب می یابد؛ ولی انسان ناشکیبا بر اثر اضطراب و بی تابی و عدم تسلط بر اعصاب و عدم تمرکز فکر، حتی درهایی را که آشکارا به رویش باز است، نمی بیند؛ درست مانند پرنده گانی که در اتاق و سالی گرفتار شوند، مرتب خود را به این در و دیوار می کوبند و حتی هنگامی که صاحب خانه، پنجره ها را می گشاید تا آنها آزاد شوند، به خاطر اضطراب و بی تابی شان، حتی دریچه های باز را نیز نمی بینند که اگر لحظه ای آرام گیرند و شکیبایی پیشه کنند و نگاهی به اطراف خود اندازند، به آسانی راه نجات خود را پیدا خواهند کرد.

دقت به این حقایق، تأثیر مهمی در تغییر این حالت دارد و به تدریج انسان را در صف شکیبایان در می آورد.

▲ ۳- مطالعه آیات و روایاتی که پیرامون اجر و پاداش صابران وارد شده است

مطالعه آیات و روایاتی که درباره اجر صابران وارد شده است، نقش مهمی در تقویت روحیه صبر در انسان دارد، از جمله این آیه شریفه که بزرگترین بشارت را به صابران می دهد: «بشارت ده صابران را همان ها که وقتی مصیبتی به آنها برسد، می گویند: ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم، رحمت و درود

خدا بر آنهاست و آنها هدایت یافتگانند؛... وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» (۱)

تعبیر «أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» تعبیر پر معنا و دارای تفسیرهای گوناگونی است که ممکن است یکی از تفسیرهای آن همان که در بالا ذکر شد، باشد و آن این که صابران، راه حل مشکلات را زودتر از دیگران پیدا می کنند، و درها به روی آنان گشوده می شود. چون یکی از عوامل اصلی بی تابی «ضعف نفس» است؛ پس هر قدر انسان در تقویت روحیات خود بکوشد، در زدودن آثار ناشکیبایی و بی صبری موفق تر است.

▲ ۴ - مطالعه احوال انبیا و اولیا و بزرگان

یکی دیگر از راه های درمان بی تابی، مطالعه حالات انبیا و اولیا و صبر و شکیبایی آنان در مقابل مصائب و درد و رنج های گوناگون و دشمنان درونی و بیرونی است. یادآوری این مسائل به انسان الهام می دهد که نباید در برابر حجم مشکلات بی تابی نمود.

▲ ۵ - تلقین و اعتماد به نفس در تحمل سختی ها

این نکته را نیز نباید فراموش کرد که تلقین، چه از سوی خود و چه از طرف دیگران، عامل مؤثری در برطرف ساختن اخلاق سوء و صفات زشت نفسانی است. اگر ناشکیباییان هر روز به خود تلقین شکیبایی کنند و اطرافیان نیز در تلقین کوتاهی نکنند، بی شک آثار شکیبایی در آنان ظاهر می شود.

این بحث را با دعایی از امام سجاد (علیه السلام) پایان می دهیم: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ أَوَّلَ يَوْمِي هَذَا صَلَاحاً وَ أَوْسَطَهُ فَلَاحاً وَ آخِرَهُ نَجَاحاً أَعُوذُ بِكَ مِنْ يَوْمٍ أَوَّلُهُ فَرْعٌ وَ أَوْسَطُهُ جَزَعٌ وَ آخِرُهُ وَجَعٌ؛ پروردگارا! آغاز روز مرا صالح و سعادت و وسط آن را رستگاری و پایانش را پیروزی قرار ده. پناه به تو می برم از روزی که آغازش بی تابی و وسط آن ناله و فریاد و پایانش درد و رنج باشد».

از این تعبیر استفاده می شود که جزع و فرع انسان را به درد و رنج می کشاند و نه تنها از درد انسان نمی کاهد، بلکه دردش را افزایش می دهد.

▲ فرق جزع و احساسات معقول

قلب انسان کانون عواطف و احساسات است. هر گاه عزیزی را از دست دهد، ناراحت گشته و اشکهایش جاری می شود؛ اما نباید هرگز این گونه اظهار تأثر را با جزع و بی تابی و بی صبری اشتباه کرد؛ زیرا قلب انسان در برابر حوادث ناگوار عکس العمل نشان داده و چشم انسان نیز که دریچه قلب است، ممکن است از تأثیرات قلب متأثر گردد.

بنابر این گریه و سوگواری برای از دست دادن عزیزان یک امر طبیعی و انسانی است. مهم آن است که انسان در مصیبت، سخنی که حاکی از ناشکری و شکایت باشد، بر زبان نراند و حرف هایی که دور از شأن یک بنده مطیع پروردگار است، نگوید؛ خودزنی ننموده و گریبان ندرد. در این رابطه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ وَ شَقَّ الْجُيُوبَ وَ دَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ؛ کسی که لطمه به صورت زند و یا گریبان چاک کند، یا (به هنگام مصیبت) سخنانی همانند مردم جاهلیت بر زبان راند، از ما نیست» (۱).

در حالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده است: هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) فرزند حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، بدرود حیات گفت، پیامبر (صلی الله علیه و آله) گریه کرد، به گونه ای که سیلاب اشک بر سینه اش جاری شد، عرض کردند: ای رسول خدا! تو ما را از گریه نهی کردی، اما خودت گریه می کنی؟ فرمود: «لَيْسَ هَذَا بَكَاءً وَ إِن هَذِهِ رَحْمَةٌ وَ مَنْ لَمْ يَرْحَمْ لَمْ يَرْحَمْ؛ این گریه نیست، این رحمت و اظهار محبت است و کسی که رحم و عاطفه نداشته باشد، به او رحم نخواهد شد» (و مشمول رحمت حق نمی گردد). (۲)

همین موضوع به صورت مشروح تری در کتاب «بحارالانوار» چنین نقل شده است: هنگامی که ابراهیم، فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله) آخرین لحظات عمر خود را سپری می کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را در دامان خود نهاد و گفت: فرزندم! نمی توانم در برابر تقدیرات الهی کاری برای تو انجام دهم، این سخن را گفت و اشک از چشمانش سرازیر شد، «عبدالرحمن بن عوف» حاضر بود و عرض کرد: ای رسول خدا! گریه می کنی، مگر ما را از گریه نهی نکرده اید؟ حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمودند: من شما را از نوحه گری جاهلانه، از دو صدای احمقانه و فاجرانه نهی کردم، نخست، داد و فریاد آمیخته با لهو و لعب و آهنگ های شیطانی، هنگامی که فرود نعمت هاست؛ و دیگر، فریادهای هنگام مصیبت، خراشیدن صورت، چاک کردن گریبان و نغمه های شیطانی است؛ ولی آنچه را از من دیدی، عاطفه و رحمت است و هر کسی که عاطفه و رحم نداشته باشد، رحم نخواهد شد... سپس به فرزندش چنین خطاب کردند: «وَ إِنَّا بِكَ لَمَخْرُوتُونَ تَبْكِي الْعَيْنُ وَ يَدْمَعُ الْقَلْبُ وَ لَأَنْقُولُ مَا يُسَخِّطُ الرَّبَّ عَزَّ وَجَلَّ؛ ما به خاطر تو غمگین هستیم، چشم می گرید و قلب اشک می ریزد؛ ولی چیزی که خداوند متعال را به خشم آورد، نمی گویم» (۳).

▲ ۱۶ غیرت و بی غیرتی

▲ اشاره

از واژه هایی که در روایات اسلامی به عنوان بیان یک فضیلت مهم اخلاقی آمده است غیرت است که در اصل به معنی دفاع شدید از عرض و ناموس یا مال و مملکت و دین و آیین است، مخصوصاً این واژه در مواردی به کار می رود که چیزی حق اختصاصی شخص یا گروهی است، و دیگران می خواهند حريم آن را بشکنند، و صاحب آن به دفاع شدید برمی خیزد.

به هر حال این وصف اگر به صورت معتدل در انسان باشد، فضیلتی بزرگ است.

چه فضیلتی از این بالاتر که انسان را اجازه ندهد بیگانه ای به حريم ناموس یا کشور یا دین و آیین او هجوم برد، بلکه در مقابل او بایستد، و تا سر حد جان دفاع کند.

متأسفانه در دنیای امروز که ارزش های اخلاقی کم رنگ شده و انحرافات اخلاقی خانواده هایی را فرا گرفته، مخصوصاً در غرب ارتباط زنان و مردان با افراد بیگانه عیب شمرده نمی شود، این واژه تدریجاً به فراموشی سپرده می شود و گاه در نظر بعضی، ضد ارزش و ناشی از تعصب کور قلمداد می شود، و این یک فاجعه عظیم است در حالی که بدون غیرت، حمایت و دفاع قوی از ارزش ها و افتخارات امکان پذیر نیست.

▲ غیرت در روایات اسلامی

در روایات اسلامی اهمیت بسیار زیادی به مسأله غیرت به عنوان یک فضیلت داده شده و حتی از خداوند به عنوان غیور (کسی که بسیار غیرت دارد) یاد شده است از جمله:

۱- امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ غَيُورٌ يُحِبُّ كُلَّ غَيُورٍ وَلِغَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ ظَاهِرَهَا وَ بَاطِنَهَا؛ خداوند غیور است و هر غیوری را دوست دارد و به خاطر غیرتش تمام کارهای زشت را اعم از آشکار و پنهان تحریم فرموده است.» (۱)

۲- در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم: «إِذَا لَمْ يَغْرِ الرَّجُلُ فِيهِوَ مَنْكُوسُ الْقَلْبِ؛ اگر انسانی غیرت نداشته باشد قلب و فکرش وارونه است.» (۲) به گفته علامه مجلسی منظور از قلب وارونه در اینجا این است که همانند ظرف وارونه است که چیزی در آن جای نمی گیرد، قلب افراد فاقد غیرت نیز تهی از صفات و اخلاق برجسته انسانی است. (۳)

این تعبیر نشان می دهد که صفت غیرت رابطه نزدیکی با سایر اوصاف برجسته انسانی دارد.

۳- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که فرمود: «كَانَ إِبْرَاهِيمُ أَبِي غَيُورًا وَ أَنَا أَغْيَرُ مِنْهُ وَ أَرْغَمَ اللَّهُ أَنْفَ مَنْ لَا يَغَارُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ پدرم ابراهیم مرد غیوری بود و من از او غیورترم. خداوند بینی مؤمنانی را که غیرت ندارند به خاک بمالد.» (۴)

۴- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «إِنِّي لَغَيُورٌ وَاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَغْيَرُ مِنِّي وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ مِنْ عِبَادَةِ الْغَيُورِ؛ مَنْ غَيُورٌ وَ خَدَاوَنَدُ دُوسْتِ دَارِد.» (۵)

۵- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ؛ غیرت از ایمان است.» (چرا که ایمان انسان را دعوت به حفظ دین و آیین و کشور و ناموس خود می کند، و آن کس که از اینها دفاع نکند و غیرت نداشته باشد با ایمان نیست.) (۶)

۶- در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «قَدَّرَ الرَّجُلُ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ... وَ شَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ أَنْفَتِهِ وَ عَفْتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ؛ ارزش انسان به اندازه همت او است، و شجاعت او به اندازه عزت نفس و بی اعتنائیش (نسبت به ارزشهای مادی) است، و عفت او به اندازه غیرت او است.» (۷)

۷- در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: گروهی از اسیران را خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آوردند (چون اسیران خطرناکی بودند) حضرت دستور قتل آنها را داد، جز یکی از آنها را که آزاد فرمود، او از پیامبر (صلی الله علیه وآله) سؤال کرد، چرا مرا آزاد فرمودی، فرمود جبرئیل به من خبر داد که در تو پنج خصلت است که خدا و پیامبرش تو را دوست دارند «الغيرة الشديدة على حرمك والسخاء و حسن الخلق و صدق اللسان و الشجاعة؛ غیرت شدید نسبت به خانواده، و سخاوت و حسن خلق و راستگویی و شجاعت، هنگامی که آن مرد آن سخن را شنید، اسلام آورد و جزء مسلمانان برجسته شد، و در یکی از غزوات که با پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود به درجه شهادت نائل گشت.» (۸)

۸- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است که ضمن نکوهش از بعضی مردم عراق که زناشان در بیرون منزل به صورت زننده ای با مردان اختلاط داشتند فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَا يَغَارُ؛ خدا لعنت کند کسی را که غیرت ندارد.» (۹)

▲ تعریف اقسام غیرت

همان گونه که در بالا آوردیم غیرت صفتی است که انسان را وادار به دفاع شدید از دین و آیین و ناموس و کشور خود می کند، و اصولاً هرگونه دفاع شدید از ارزش ها نوعی غیرتمندی است. گرچه این واژه غالباً درباره غیرت ناموسی به کار می رود ولی مفهوم آن وسیع و گسترده است.

البته این صفت مانند صفات برجسته دیگر اگر به راه افراط کشیده شود مبدل به ضد می شود، و خلق نکوهیده ای است، و آن در صورتی است که به شکل دفاع غیر منطقی و آمیخته با وسواس درآید.

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: «مِنْ الْغَيْرَةِ مَا يُحِبُّ اللَّهُ وَ مِنْهَا مَا يَكْرَهُ اللَّهُ فَأَمَّا مَا يُحِبُّ فَأَلْغِيْرَةُ فِي الرَّيْبَةِ وَ أَمَّا مَا يَكْرَهُ فَأَلْغِيْرَةُ فِي غَيْرِ الرَّيْبَةِ؛ نوعی از غیرت است که خداوند آن را دوست دارد، و نوعی خدا آن را دوست ندارد، اما غیرتی که خدا آن را دوست دارد، غیرتی است که در موارد مشکوک (که قرائنی بر آلودگی ها وجود دارد) می باشد، و اما آنچه را خدا نمی پسندد، غیرتی است که در غیر این موارد باشد (یعنی انسان مثلاً همسر خود را با ظن و گمان بی اساس متهم سازد، و نسبت به پاکدامنی او گرفتار وسواس گردد که این صفت بسیار زشت و خطرناک و سبب تشویق افراد پاکدامن به فساد می شود.)» (۱)

در حدیث دیگری از امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) می خوانیم در یکی از نامه ها به فرزند گرامیش امام مجتبی (علیه السلام) فرمود: «وَ إِيَّاكَ وَ التَّعَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرُهُ فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَ الْبَرِيَّةَ إِلَى الرَّيْبِ؛ از غیرت در غیر موردش بپرهیز چرا که این گونه غیرت ها (ی افراطی انحرافی و آمیخته با وسواس) سبب می شود که افراد صحیح و درستکار از آنان، گرفتار آلودگی و بیماری شوند و افراد بی گناه در معرض تهمت قرار گیرند.» (۲)

حقیقت این است که افراط در همه چیز مذموم است به خصوص در امثال غیرت چرا که افراط در آن، سبب می شود که انسان نسبت به نزدیک ترین محارم خود سوء ظن پیدا کند، و آنها را با کنجکاوای های بی مورد و حرکات مشکوک و سخنان بی اساس مورد اتهام قرار دهد، و ای بسا همین امر سبب شود که آنها را در دامن فساد بیندازد و به هر حال این گونه غیرت ها و سوء ظن ها در شرع اسلام حرام است و باید جداً از آن پرهیز کرد. از اخبار مربوط به جاهلیت چنین بر می آید که یکی از علل کشتن دختران و زنده به گور کردن نوزادان دختر یا عامل اصلی آن نوعی غیرت انحرافی و بی منطق بود که می گفتند ممکن است

این ها بزرگ شوند و در جنگ های قبیله‌ای اسیر چنگال دشمنان گردند، و نوامیس ما به دست جوانان دشمن بیفتد، چه بهتر که ما آنها را نابود کنیم، و نوامیس خود را حفظ نماییم.

▲ آثار غیرت در زندگی انسان ها

غیرت به صورت صحیح و معتدل و مثبت یک نیروی دفاعی عظیم است که به کمک آن می توان بر دشمنان و مخالفان پیروز شد، چرا که این نیروی باطنی هنگامی که جان و مال و ناموس و دین و ایمان یا استقلال یک کشور در معرض تهدید قرار می گیرد بسیج می شوند، و تمام نیروهای ذخیره وجود انسان را به حرکت در می آورد، و گاه یک انسان غیور در تحت تأثیر عامل غیرت، نیرویی به اندازه ده انسان پیدا می کند و تا حد ایثار و فداکاری، ایستادگی و پایداری نشان می دهد، به همین دلیل، غیرت یکی از اسباب عزت و سربلندی و اقتدار است.

افراد آلوده و منحرف هنگامی که خود را در برابر یک انسان غیرتمند ببینند به زودی مقاومت خود را از دست می دهند و عقب نشینی می کنند و این یکی دیگر از برکات غیرت است.

غیرت سبب می شود که حریم ارزش های والای یک جامعه نشکند و پاک و محفوظ بماند.

غیرت سبب امنیت جامعه و از میان رفتن مظاهر فساد و فحشاء است در حالی که بی غیرتی هم امنیت را در هم می شکنند، و هم ارزش ها را به باد می دهد و هم صحنه جامعه را به صحنه فساد و آلودگی ها مبدل می سازد.

هنگامی که حضرت لوط(علیه السلام) صحنه آلوده شهر آن قوم گنهکار را دید که حتی تصمیم دارند مزاحم میهمانان او شوند (میهمانان حضرت لوط فرشتگان الهی بودند که به صورت جوانانی زیبا بر او وارد شدند، و او که از وضع آنها خبر نداشت و آلودگی محیط را می دانست سخت در وحشت و ناراحتی فرو رفت، و هنگامی که قوم آلوده و منحرف از وجود این میهمانان با خبر شدند به سراغ خانه او آمدند، و لوط(علیه السلام) هر قدر آنها را نصیحت کرد اثر نگذاشت حتی حاضر شدند دختران خود را به عقد آنان (که توبه کنند و ایمان آورند) در آورند، آنها این ایثار بزرگ را نیز نپذیرفتند و در خواسته های انحرافی خود، پافشاری داشتند، لوط(علیه السلام) به آنها گفت: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ؛ از خدا بترسید؛ از خدا بترسید و آبروی مرا نبرید و با قصد سوء نسبت به میهمانانم مرا رسوا مسازید، آیا یک انسان عاقل و شایسته و با غیرت در میان شما وجود ندارد (که شما را از این اعمال ننگین و بی شرمانه باز دارد؟)».

ولی هنگامی که این سخنان در آنها اثر نکرد، فرشتگان الهی خود را به او معرفی کردند، و گفتند نگران نباش، به زودی عذاب الهی آنها را در هم می کوبد، و طومار زندگانشان را در هم می پیچد، و چنین شد.

این سخن را با حدیثی از امام صادق(علیه السلام) پایان می دهیم که فرمود: «إِنَّ الْمَرْءَ يَخْتِاجُ فِي مَنْزِلِهِ وَ غِيَالِهِ إِلَى ثَلَاثٍ خَلَالَ يَتَكَلَّفُهَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي طَبِيعِهِ ذَلِكَ؛ مَعَاشِرَةً جَمِيلَةً، وَ سَعَةً بِتَقْدِيرٍ، وَ غَيْرَةً بِتَخْصِينٍ؛ انسان در منزل و در برابر خانواده اش نیاز به سه صفت دارد که اگر در طبیعت او وجود نداشته باشد باید آن را به زحمت برای خود فراهم سازد، معاشرت زیبا و توسعه آمیخته با اندازه و حساب، و غیرت آمیخته با حفظ و نگهداری از آلودگی ها.»(۱)

سوالات اخلاق اسلامی

استاد حجازیان

- ۱- ارکان توبه (بنا به حدیث امیرالمومنین)
- ۲- دوام توبه
- ۳- آثار و برکات توبه
- ۴- مشارطه
- ۵- مطاعبه و مراقبه
- ۶- محاسبه
- ۷- حقیقت اخلاص
- ۸- موانع اخلاص
- ۹- فلسفه تحریم ریا
- ۱۰- طریقه درمان ریا
- ۱۱- خطرات زبان
- ۱۲- اصول کلی برای دفع خطرات زبان
- ۱۳- تولی و تبری در روایات
- ۱۴- حقیقت توکل
- ۱۵- آثار و پیامدهای توکل
- ۱۶- درجات توکل
- ۱۷- پیامدهای شهوت پرستی در کلام حضرت علی (ع)
- ۱۸- آثار زیان بار شهوت پرستی
- ۱۹- عوامل و اسباب شهوت پرستی
- ۲۰- راه های درمان شهوت پرستی
- ۲۱- عفت در روایات اسلامی
- ۲۲- راه های پیشگیری از بی عفتی
- ۲۳- غفلت در روایات اسلامی
- ۲۴- عوامل غفلت
- ۲۵- عواقب شوم غفلت
- ۲۶- نشانه های غفلت
- ۲۷- راه های زدودن غفلت
- ۲۸- صبر در احادیث اسلامی
- ۲۹- آثار و پیامدهای صبر
- ۳۰- شاخه های صبر
- ۳۱- انگیزه های صبر
- ۳۲- درمان جزع و بی طاقتی
- ۳۳- غیرت در روایات اسلامی
- ۳۴- اقسام غیرت
- ۳۵- آثار غیرت